

دوره بیست و یکم

سال ۱۳۵۲

Adab. Kabul
Vol.21, No.2, Jawza-Sartan
(May-June 1973)

-Jul

ادب



Ketabton.com

پریه دو ماهه درمی

فی ادبیات و علوم بشری

فهرست مضامین این شماره

نویسنده - مترجم	مضمون	صفحه
	بیانیه بناغلی محمد داود	۱
	رئیس دولت و صدراعظم	
شورای پوهنتون	تصویب مورخه ...	۶
	متن فرمان ...	۷
مدیرمسؤل	تأسیس جمهوری شالوده ترقیات	۸
پوهنوال الهام	مبار کباد پیروزی	۱۱
غلام فاروق فلاح	نہال جمهوری	۱۴
پوهاند مجددی	استدلالهای ...	۱۵
پوهاند علمی	خلافت راشده	۳۲
پوهنیا ر صدیقی	چگونه باید تاریخ نگاشت؟	۴۴
حسین یمین	سیر و تحول ...	۶۲
حیدر نیسان	یک صبح ...	۷۱
محمد نبی مفتون	غرق نگهت گل	۷۴
پوهنوال زهیر	تذکره نگاری در ...	۷۵
پوهنمل امین	افغانان در هند	۸۸
حسین نایل	شیخ فریدالدین عطار	۹۵
عبدالله امیری	تحقیقاتی درباره عدد هفت	۱۰۹
عنایت الله شهرانی	لغات مستعمل در لهجه ...	۱۱۶
اداره	گزارشهای دو ماهه	۱۲۹
	اشعار منتخب :	
کمال خجندی		۷۰
سعدی	زندگی خوب	۸۷
بختانی	درد دل	۱۲۸

استادان، محصلان، و دیگر منسوبین پونجی ادبیات
و علوم بشری، نظام جدید جمهوری را بحضرت بنام علی
محمد داود پسر دولت و صدراعظم بانی و مؤسس
این نظام فرخنده و بجهت رفقا، و همکاران شاک و
کافایت نجیب افعال صمیمانه تبریک میگویند،
و آرزو مند و ارام و استحکام این نظام نوین و
خواهان سعادت افغانان است که عزیز میباشند.

تاریخ ایران در عهد ساسانیان

تاریخ ایران در عهد صفویان

تاریخ ایران در عهد قاجاریان

تاریخ ایران در عهد پهلویان

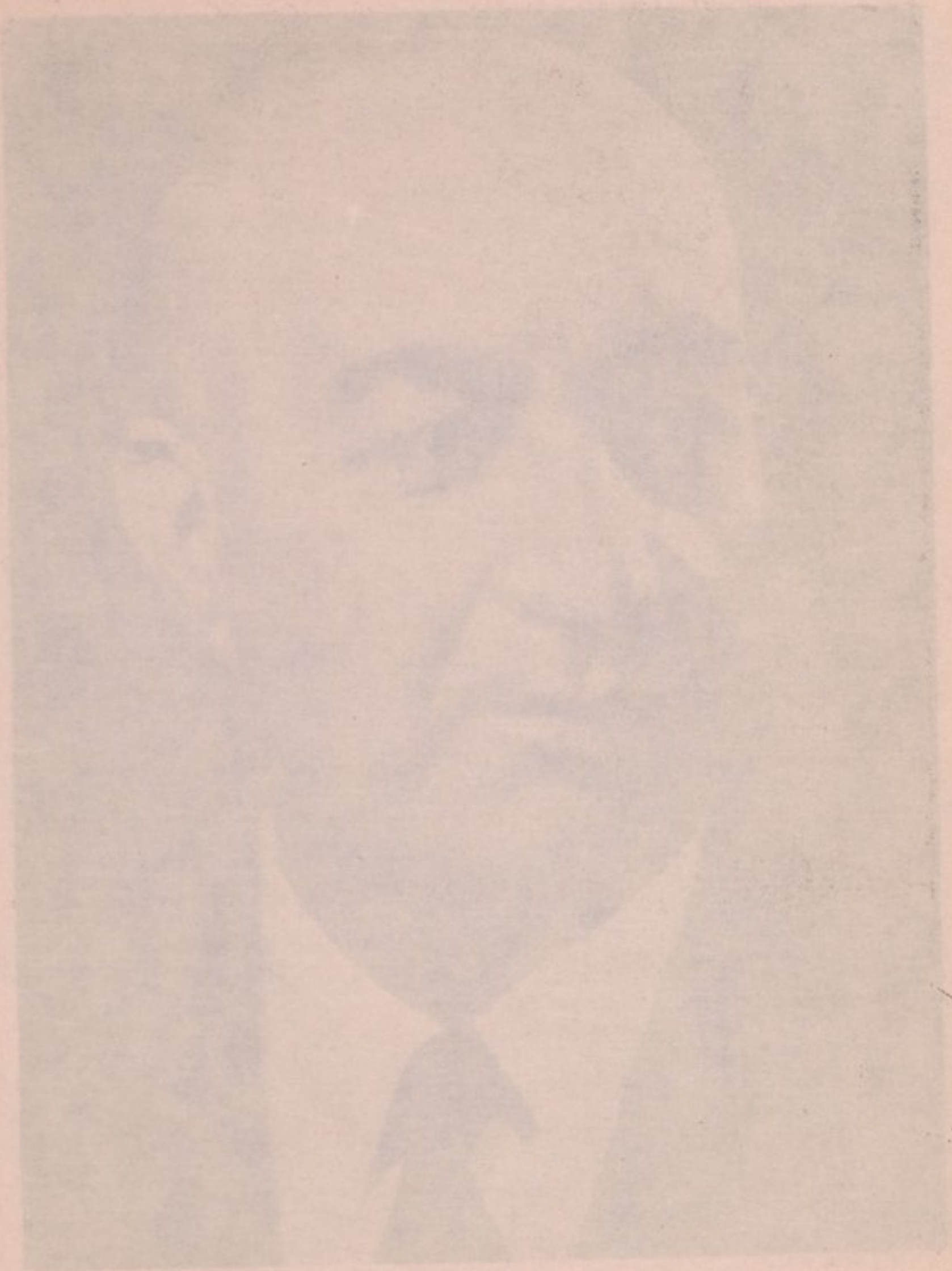
تاریخ ایران در عهد مشروطیت

تاریخ ایران در عهد پهلوی دوم

تاریخ ایران در عهد جمهوری اسلامی



مؤسس نظام نوین: بانی جمهوریت افغانستان
بنامی محمد داود خان پسر دولت و صدر اعظم



کتابخانه خاندان پهلوی
تاسیس شده در سال ۱۳۰۲
تهران

بیست و
بیان
استان
خواهر
در
بودم
کتاب
قرادون
و اح

ادب

علمی، ادبی، تاریخی، فلسفی

سال بیست و یکم سرطان ۱۳۵۲ شماره دوم

بیانیه بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم منتخب افغانستان در وقت تأسیس نظام جمهوری بتاريخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ که از رادیو افغانستان انتشار یافت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خواهران و برادران عزیز سلام!

بنده در طول مدت مسئولیتهای مختلف در خدمت وطن همیشه در جستجوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان مملکت ما یک محیط مثبت و واقعی نشوونمای مادی و معنوی میسر گردد و در آن همه افراد وطن مابدون تبعیض و امتیاز در راه تعالی و عمران وطن خود سهم گرفته و احساس مسئولیت نمایند.

مدتها سپری شد و مساعی زیادی بعمل آمد تا عواملی را که نظر به تجارب به شکل های مختلف مانع رسیدن به چنین هدفی میشد تدریجاً از بین برداریم ، و مخصوصاً در مملکت امنیت قابل اعتباری قائم سازیم که تحول مثبت اقتصادی و اجتماعی را بصورت سالم اجازه دهد ، به نسل جوان احساس مصونیت بخشد و از نشوونمای خرافی و ارتجاعی جلوگیری کند .

پس از طی این مراحل دیگر علتی سراغ نداشتم که در وطن ما صفحه جدیدی بغرض رسیدن به هدف فوق باز نگردد .

من برای سعادت آینده وطن خود جز قایم ساختن يك ديمو کراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد ، راه دیگری سراغ نداشتم و ندارم . به نظر بنده تهداب اصلی چنین يك وضع اجتماعی تأمین کامل حقوق مردم و اعتراف کامل باصل حاکمیت ملی است که نباید به دو اصل فوق ظاهر یا پوشیده خلی وارد شود .

این آرزوی مقدس بود که مرا و ادار ساخت ده سال قبل من و رفقا یم پیشنهاد آخرین خود را بحضور شاه پیش و تطبیق آنرا برای خیر و سعادت ملت افغانستان تمنا کنیم . آن آرزوی مقدس چرا به این بی سرو سامانی مملکت منجر گردید؟ و چرا آن رفقای ضعیف النفس از اصل هدف منحرف و راه خطائی را تعقیب کردند ، داستانست بس طولانی ، که تفصیل آن در این فرصت کوتاه گنجایش ندارد و در فرصت مساعد البته به اطلاع هموطنان عزیز رسانیده خواهد شد .

بهر صورت نتیجه آن شد که آن امیدهای دیرینه و آن آرزوهای نیک بیک دیمو کراسی قلابی که از ابتدا تهداب آن بر عقده ها و منافع شخصی و طبقاتی ، بر تقلب و دسایس ، بر دروغ و ریا و مردم فریبی استوار گردیده بود ، مبدل گردید . اما تمام این همه تبلیغات دروغی در ظرف همین ده سال نتوانست حقایق تلخ را که عبارت از انحطاط

و ورشکستگی مطلق وضع اقتصادی، وضع اداری و وضع اجتماعی و سیاسی مملکت باشد از انظار ملت افغانستان و دنیای خارج بپوشاند.

خلاصه دیموکراسی یعنی حکومت مردم بیک انارشیزم و رژیم سلطنت مشروطه بیک رژیم مطلق العنانی مبدل شد. و هر کدام از این قدرتها بجان همدیگر و به جان مردم افتادند و به پیروی از فورمول تفرقه انداز و حکمرانی کن، آتش را در سرتاسر مملکت افروخت تا بتوانند در سایه این فضای ملوث و تیره و تاریک از بدبختی و فقر و فلاکت مقاصد شوم مادی و ممکن سیاسی خود را حاصل نمایند.

وطن پرستان در هر گوشه و کنار مملکت که بودند این حالت رقت بار و وطن خود را بایک دنیا تأسف و تألم نگاه میکردند و مراقب احوال و وطن خود بودند، مخصوصاً اردو، این درد را از همه بیشتر احساس میکردند و به امید اینکه امروز و فردا این دستگاه فاسد و فرسوده بالاخره از وضع بدبخت ملت مطلع و باصلاح خود خواهد کوشید؛ انتهای صبر و تحمل را بخرج دادند اما نتیجه ثابت ساخت که این امیدها بکلی بیجا و رژیم و دستگاه دولت به حدی فاسد گردید که دیگر امید و انتظاری برای اصلاح آن باقی نماند. لذا همه وطن پرستان خاصه اردوی وطن پرست افغانستان تصمیم گرفتند که دیگر به این نظام فاسد خاتمه داده شده و وطن از این ورطه بدبختی نجات یابد.

هموطنان عزیز! باید به اطلاع شما برسانم که دیگر این نظام از بین رفت و نظام جدیدی که عبارت از نظام جمهوریت است و باروحیه حقیقی اسلام موافق است، جایگزین آن گردید. رفقای من و من از صمیم قلب این اولین جمهوریت افغانستان عزیز را بشما تبریک میگویم و آن را برای سعادت و سرافرازی افغانستان و ملت افغانستان مسعود و میمون میخوانیم.

اردوی فداکار افغانستان! بهر کجا و هر گوشه و کنار مملکت که هستید این موفقیت را به همه تان تبریک میگویم، یقین دارم همچنان بوظایف خود که عبارت از تأمین امنیت و حفظ حاکمیت ملی افغانستان است، مواظب خواهید بود؛ نظام نوین طبعاً با خود ریفورم های بنیادی دارد که تفصیل آن در این فرصت کوتاه ممکن نیست و در آینده نزدیک به اطلاع هموطنان عزیز خواهد رسید.

سیاست خارجی افغانستان با اساس بیطرفی، عدم انسلاک در پیمان های نظامی و قضاوت آزاد خود مردم افغانستان استوار خواهد بود.

سیاست بین المللی افغانستان به اساس تمنیات ملی کشور برای حیات مادی و معنوی مردم ما طرح گردیده است، از روی مساعی و آرزو مندی های ملی ما بطور واضح معلوم میشود که بر آوردن تمنیات ما بیشتر از همه چیز به صلح جهانی نیازمند است، هیچ کشور جز در پرتو صلح گیتی نمیتواند به آرزو های ملی خود موفق آید. چون ما بیشتر از همه کس خود را نیازمند سعی در راه انکشاف مملکت خود میدانیم بیشتر از همه کس خواهان صلح و سلام جهان هستیم.

از این رو پایه نخستین سیاست افغانستان صلح خواهی و دوستی با همه مردم و ملل جهان است.

درین آرزو مندی هیچگونه تبعیض در مورد هیچ کشور یا مردم چه خورد و چه بزرگ، چه دور و چه نزدیک در نزد ما وجود ندارد. این اراده مستقل از تمنیات مردم افغانستان سرچشمه میگیرد، عنصری که سیاست بیطرفانه عنعنوی افغانستان را امتیاز میبخشد صراحت و صمیمیت آشکار آن است که از استقلال اراده ملی افغانستان نمایندگی میکند.

باین اساس روابط مؤدت افغانستان با دول متحابه پایه تزلزل ناپذیر خود را استوار نگهداشته و در توسعه و تشیید مزید آن از طرق دیپلوماسی، تماس های شخصی

ایجاد و جلب همکاری بین المللی سعی بعمل خواهد آمد. آرزوی ما این است که از آن نتایج مثبت و عملی گرفته شود. این نظام اساسات منشور ملل متحد را که هدف آن سعادت و آرامش دنیای بشری است ملحوظ و محترم می‌شمارد.

در مورد روابط ما با پاکستان که یگانه کشوری است که روی قضیه پښتونستان با آن يك اختلاف سیاسی داریم و تاکنون بحل آن موفق نگردیده‌ایم، سعی دائمی ما برای یافتن راه حل قضیهٔ پښتونستان دوام خواهد کرد.

در خاتمه يك بار دیگر این موفقیت بزرگ ملی را به هموطنان عزیز خویش تبریک گفته و از همه وطن پرستان خاصه اردوی فداکار افغانستان که از هیچ گونه سعی و کوشش مقدور و خالصانه دریغ نه نموده‌اند از صمیم قلب اظهار تشکر و امتنان خود را تقدیم می‌کنیم.

چون سعی و آرزو مندی ما نمیتواند نقطه انجام داشته باشد، دوام این همکاری از طرف همه افراد خاصه طبقهٔ جوان کشور از تمنیات قلبی همه ماست و بدر یافتن آن امید قوی دارم.

زنده باد افغانستان! پاینده باد جمهوریت!

تصویب مورخه (۲۸-۴-۱۳۵۲) شورای عالی پوهنتون
به مناسبت تأسیس نظام جمهوری در افغانستان

تصویب مورخه (۲۸-۴-۱۳۵۲) شورای عالی پوهنتون

به مناسبت تأسیس نظام جمهوری در افغانستان

شورای پوهنتون در جلسه تاریخی (۲۸-۴-۱۳۵۲) مراتب قدردانی و حمایت خود را بمناسبت رژیم جمهوریت در افغانستان بعنوان رئیس دولت و صدراعظم منتخب ترتیب و تصویب نمود.

شورای پوهنتون که ارگان عالی و نماینده استادان پوهنتون است در حالیکه جلسه عادیش را دایر نموده است، موفقیت تاریخی و برقراری نظام نوین را در افغانستان عزیز به رهبر جمهوری کشور بناغلی محمد داود و همکاران وطن پرستش صمیمانه تبریک میگویند.

شورای پوهنتون به آرزوی دوام استقلال افغانستان، حفظ حاکمیت ملی و سعادت ملت نجیب و مسلمان افغان حمایت و پشتیبانی دایمی خود را از این نظام مترقی اعلام میدارد.

زنده باد افغانستان!

پاینده باد نظام جمهوری در کشور!

متن فرمان بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم جمهوری
افغانستان که عنوانی شورای عالی و استادان پوهنتون صادر گردیده است

برادران عزیز اعضای شورای عالی و استادان گرامی پوهنتون های افغانستان!
از احساسات گرم، پاک و بسی آلايش شما که بتأسیس جمهوریت در افغانستان ابراز
نموده اید بنده و رفقایم بسی نهایت متشکر و ممنونیم.

برادران عزیز، استادان محترم!

مسئولیت های شما نسل جوان و شاگردان شما چه در حال و چه در آینده ایجاب
فداکاری های بس بزرگ و عظیمی را در راه تحکیم جمهوریت و خیر و سعادت
و آرامی مردمان فقیر و بیچاره افغانستان می نماید. تنها اولاد صالح، خود گذر
و وطن دوست، با تقوی و فداکاری می تواند مصدر این کار و ایپهای عظیم برای مردم
خود گردند.

شما استادان گرامی به معلمی و رهنمائی نسل جوان امروز که زمامدار فردای
وطن خود هستند و وظیفه دار هستید، و وظیفه بس مشکل و نهایت دشوار، اما جمهوریت
این مسئولیت را بشما سپرده و صد ها هزار انسان و وطن شما که در اثر بی عدالتی های
اجتماعی بکلی از زندگی بستوه آمده بودند بچشم های امیدوار و نگران بسوی
شما مینگرند، امیدوارم بادرک این مسئولیت بزرگ تاریخی خویش مصدر
خدمات شایانی برای يك افغانستان بزرگ و نیرومند گردید.

از خداوند بزرگ تمنا میکنم تا جمهوریت پایدار، وطن مترقی و مردمان آن

آسوده و آرام زندگی کنند. (محمد داود)

تاسیس جمهوری شالوده ترقیات مزید

در کشور ما میباید شد

آن روزیکه خورشیدجهانتاب فضای مسرت بار افغانستان را روشن ساخت
تابش خور نور و گرمی دیگر داشت و گویا طبیعت نیز از آزادی نوینی که به یمن
جمهوری نصیب این کشور باستانی گردیده بود به ماتهنیت میگفت و زمزمه میکرد که:

مهتری گر بکام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی

یا بزرگی و عز و نعمت و جاه یا چو مردانت مرگت رویاروی

آری! صبحگاه (۲۶) سرطان (۱۳۵۲) امواج را دیو طنین و آهنگ دیگر گونه

داشت، آهنگیکه امواج را تر گردانید و بلبلان فسرده بار دیگر به نشاط

و شور آمدند و نور آسمان لا جور دین از برق غیرت را مردان دو بالا شد و صفا

و درخشانی فضای جمهوری طبایعی را که از زنگت افسردگی نزدیک بود خوراک

موریانه فراموشی گردند بار دیگر صیقل داد تا بر جهند و شادمانه بمیدان خرمی

و وجد خرامند و سر و دوسرور و شعف آغاز کنند.

مردان ز راه درد به درمان رسیده اند جایی رسیده ایم که عنقانی رسد

اکنون دوران درد و عنار ایدموده و به آوان امیدها و آرزوهای نوین قدم

گذاشته ایم، حالا میدانیم که دست و بازوی فکرهای مان از علایق و سلاسل ترس و اندوه

رسته است و میتوانیم که آمال دیرین خود را بسی پرده با هموطنان خویش در

میان گذاریم و برای بهبود و پیشبرد سویه ذهنی و علمی و ادبی و طنپان خود

با وسعت نظر و فسحت فکر دست بکار شویم. پیش ازین واسطه دارانیکه به یکی

از وسایل پیشرفت دست داشتند، همه وقت میکوشیدند تا «کارهای واره دار»

را احراز کنند و برای خود اندوخته هایی از هردست گرد آورند و از لذایذ

مجالس عیش و طرب بهره برگیرند و اگر عالمی از فقر و گرسنگی و بیچارگی

مردند آنان را باکی نباشد. اما همیشه به یاد داشته باشید که با کسی که با او دوستی دارید، اگر از نیستی د یگری شد هلاک تر ا هست بطر از طوفان چه باک است؟ چرا که: دونان چو گلیم خویش بیرون بردند گویند چه غم گر همه عالم مردند. آنگاه بود که ادب را جای نمانده بود و کارها همه به بی ادبی کشیده بود. و هر آدم خودسر، سر به فرمان قانون نمی نهاد و آنچه دلش میخو است بجای می آورد؛ بی نوایان و بیچارگان را دود آه به آسمان بر شده بود و نزدیک بود سیل های خانمان ویران کننده یی از ابرهای تاریکی که از آه مظلومان پدیدار گشته بود، بنیاد کشور را از جا بر کند. خوشا آندمی که آفتاب غیرت فرزندان دلسوز این خاک مرد خیز آن ابرهای تیره را از هم پاشید، و بنیان این کشور را از انهدام نگه داشت. اقدام مهم و موثر یکه بعمل آمد، بایک جهش بزرگ توأم بود که افغانستان را از یک دوره رکود و شیوه حکومت قرون وسطایی رهایی بخشید. حالا چگونه کار باید کرد؟

اکنون بامتانت بیشتر و عزم راسخ تر فقط به منظوری کار کنیم، زحمت بکشیم و یقین داشته باشیم که ثمر آن بخود و اولادمان باز میگردد، و اذعان داشته باشیم که اگر شایستگی، استعداد و قابلیت مادر امور بظهور رسد یقیناً زمینه رشد و نمو ی آن آماده است و دیگر همچون گذشته در هسته نیست و نابود نمیگردد؛ ایمان داشته باشیم که در برابر مساعی و مجاهدات بی آرایش خویش منکوب و لگدمال نمی شویم بلکه هر قدر زراستعداد مادر محک آزمایش بی شایبه زده شود عیار تر و خوبتر میشود. و چون انسان در هنگام ایفای کار و وظیفه از دوبار خواست گردل نگران میباشد: یکی ایمان و عقل و وجدان؛ دوم قانون و خوف از مجریان قانون. ملتیکه روی بمیدان رشد و تکامل میرود دران افرادی سراغ می شوند که بیدش از همه

عقوبتها از عذاب وجدانی می هراسند و هر کسیکه این ملکه در او رسوخ و تمکن یابد بی آنکه دیگران ناظر حال او باشند یا نباشند در ایفای وظایف محوله آنچه ایمان و قانون متقاضی باشد؛ مبادرت می ورزد. وانگاد گفته فیلسوف معروف چین کنفو تسو مصداق می یابد: « هر کس پیش روی خانه خود را برو بدحاجت به بلدیه نیست شهر گلزار می شود. »

مسئولیت و مکلفیت خود را در مقابل جامعه و وطن فهمیدن یکی از رموز بسیار مهم ترقی در یک کشور است. آنکه ازین رمز آگاه نباشد در برابر هر چیز و هر پیش آمد فقط « به من چه » میگوید و به همان چیزی که برای نفع شخص و رفاه مادیش مربوط باشد علاقه و دلچسپی میگیرد و در دیگر همه گونه کاری که عاری از سود او باشد توجه نمیداشته باشد.

شرایط جامعه تا چند روز قبل طوری بود که حتی مردمان فهمیده و وطن دوست هم نزدیک بود تحت تأثیر همانگونه افکار سود جویانه قرار گیرند، مگر امروز شکر گزاریم که کشور ما باروی کار آمدن نظام جمهوری در وضع مساعدی قرار گرفته است. مساعد بدین معنی که ثمر همه گونه کار و مساعدت باین نظام متضمن رفاه مادی و معنوی خود و هموطنان ماست.

اکنون دیگر وقت آن نیست که دوستان با هم گرد آیند و خود را از می تجاهل و تکاسل سرشار و مست سازند تا ساعتی فارغ از گزند فشار زمان باشند. حالاهنگام خوشی است و خوشی از آرامش روانی پدید می آید، چون روح آزاد و نشیط باشد تن انسان از آن نیرو مند میگردد، نشاط روحی متضمن سلامت و جود است و با عقل سلیم و بدن سالم میتوان و جایب خود را در برابر وطن و هموطنان بخوبی انجام داد.

تأسیس نظام جمهوری را اساس سعادت و خوشبختی مردم خود میدانیم و آرزوی دیرین هم میهنان ما بر آورده شده است. ترقیات افغانستان عزیز، و پایداری و استحکام رژیم جمهوری را خواها نیم. شاعلی اکبر شهرستانی

الاشيور پيروزي

بچه نايبي

نواکن

بشکله پيروزي

مست

بشکله پيروزي

چون تند را

مبارك بادپيروزي!

بشکله پيروزي

الاشيور پيروزي ،

بشکله پيروزي

نواکن ، مست

بشکله پيروزي

چون تند را!

بشکله پيروزي

که جمهوری به خوشكامی

بشکله پيروزي

علم افراخت در کشور.

بشکله پيروزي

فغان کن

بشکله پيروزي

چابك و تازه ،

بشکله پيروزي

فگن در عالم آوازه ،

بشکله پيروزي

که در دملت افغان

بشکله پيروزي

رسيد آ خر

بشکله پيروزي

به درمانگر .

بشکله پيروزي

بگو باز يرو بيم هر دم

بشکله پيروزي

به لحن نغزو مستحکم :

بشکله پيروزي

بر آمد مردم ما هم

بشکله پيروزي

ز قمر تيره روزيها

بشکله پيروزي

به سوی روشنايي

بشکله پيروزي

بشکله پيروزي

بشکله پيروزي

بشکله پيروزي

چون گهر

از زیر خاک کستر .

• • •

بتاریخ ضخمیم ما

فزون شد صفحه یی دیگر

درخشان و نوید آور

به جانبازی مردان جوانمرد و وطن پرور .

• • •

بود این صفحه بس روشن

دران باید رقم کردن

مبارک باد پیروزی

به سبک نو

به خط زر .

• • •

کنون محروم

از محرومیت

آزاد میگردد .

وطن آباد میگردد .

دل ما شاد میگردد .

بیالید ،

ای وطنداران !

چو سرواندر چمن بر خود ،

که مرآزاده را

پیوسته بالیدن بود در خور .

الاشیپور پیروزی ،

نواکن ،

مست ،

چون تندر !

که از خواب گران خیزیم .

جوان و پیر ملت را

بکار و کوشش انگیزیم ،

که تا بهتر شود

این زنده گی تلخ ورنج آور ،

که تا بر وضع ماد یگر

نخندد هر کس و نا کس !

به سوی پیش

با ایمان افغانی

همه یکسر ،

براه راست

بر شهراه جمهوری

پی رهبر .

به جانبازی چو اردوی جوان خویش

و همره بانظام نو

به نیروی جوان خویش

روان گردیم

دست همدگر بگرفته محکمتر ،

سوی آینده ز بیا

سوی آینده بهتر !

پوهنوال رحیم « الهام »

استاد پوهنځی ادبیات و علوم بشری

غلام فاروق فلاح از
پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل

نهای جمهوری

قسم به عز، وقار و جلال جمهوری
 قسم بخوبی و حسن کمال جمهوری
 قسم باشک و یتیمان دور استبداد
 قسم بدیدن روشن جمال جمهوری
 قسم بخون دل بیوگان عصر ستم
 که میچکید بباد وصال جمهوری
 قسم بهمت مردانه وطن خواهان
 که داشت نسل جوان اید یال جمهوری
 چو هست مظهر آمال خلق، میباشد
 سعادت همه گان در قبال جمهوری
 به آسمان سعادت و قله رفعت
 توان رسید عزیزان به بال جمهوری
 هر آنکه بذل مساعی نمود از دل و جان
 رسیده باد بحسن مآل جمهوری
 ثمر نصیب شوی باغبان چو بنشاندی
 بباغ آرزوی مانهای جمهوری
 برای فوز و فلاح و تحقق آمال
 خدای باد رفیق رجال جمهوری
 فلاح تاریخ این دوره در خشان را
 توان گرفت «ز نظم کمال جمهوری»

بحثی در منطق :

بروش نوین

ترجمه پوهاند غلام حسن مجددی

استدلالاتی مشتمل بر متناوبات

اول - عملیه تناوب :

ملفت باید بود که همه ارتباطات بین قضایا مشتمل بر عملیه (اگر- پس) نمیباشد بطور مثال این امر خیلی عمومیت دارد که استدلال بامتناوباتی صورت گیرد که در جمله‌ی افاده شده باشد که کلمات (یا . . . و یا) را بکار برد. چنانکه متعلمی که تازه از صنف دوازده یکی از لیسه‌ها فراغت یافته است بچنین استدلالی مبادرت ورزد : «من یا به پوهنخی شامل میگردم و یا داخل کار می‌شوم، لیکن من نمیخواهم داخل کار شوم، اگر من بتوانم تحصیلات خود را در پوهنخی تعقیب نمایم و من میتوانم تحصیلات خود را در پوهنخی تعقیب کنم . پس من به پوهنخی شامل خواهم شد.» درین استدلال خاص، هر قضیه‌ی بااستثنای قضیه اول دارای چنان صورتی است که تاکنون مورد آزمایش قرار گرفته است، لیکن ماحالاً ضرورت داریم که راجع به قضایایی که از انواع (یا و یا) باشد معلومات کافی حاصل کنیم تا از روی اطمینان گفته بتوانیم که آیا استدلالهایی که در آنها قضایای مذکور جا گرفته اند، قانونی اند؟

عملیه (یا، و با) معروف به (تناوب) است. مسابزودی خاطر نشان خواهیم کرد که کلمات (یا، و یا) در لسان به دو طریق استعمال میگردند. متعلمی که ما راجع با استدلال

وی در باره رفتنش به پوهنچی سخن زدیم انتخاب او در بین رفتن به پوهنچی و رفتن بکار قرار داشت. یعنی او نخواهد توانست که هر دو را انجام دهد. در این حالت پس یا A و یا B همان معنایی را میدهد که (A و یا B لیکن نه هر دو) ولی ما بعضاً (یا) را بمعنای مختلفی استعمال میکنیم.

در اینجا یک مثال برجسته یی را تذکر میدهیم. فیلسوف (جون استوارت میل) یک دفاع بس بلیغ خویش را درباره آزادی فکر و تبادل آراء با چنین کلماتی به پایان میرساند:

«اگر اشخاصی وجود داشته باشند که به رأی که قبول شده اعتراضاتی بنمایند، و یا ایشان، اگر قانون و یارای بگذارند بچنین امری مبادرت ورزند، اجازه بدید که بایشان تشکرات خود را تقدیم داریم، اذهنان خویش را بسگشا ندم و شادمانی کنیم (۱) ...»

کنون «P» را برای «بعضی اشخاص وجود دارند که به رأی که قبول شده اعتراضاتی مینمایند» و «Q» را برای «بعضی اشخاصی وجود دارند که به رأی که قبول شده اگر مجاز باشند اعتراضاتی خواهند نمود»، و «T» را برای «ما باید متشکر باشیم» بکار می بریم. پس قسمتی از گفته (ستوارت میل) چنین است:

$$T \subset (P \text{ یا } Q)$$

آیا مقصود وی اینست که ما باید متشکر باشیم، اگر محض یکی از P و یا Q صادق باشد؟ واضح است که چنین نیست. اگر بعض اشخاص «به رأی که مواجبه گشته اند اعتراضاتی بنمایند» و هکذا «اگر قانون و یارای ایشان اجازه دهد چنین بکنند». بگفته ستوارت میل هنوز هر دلیلی وجود دارد که باید متشکر بود. درین

مثال (P و یا Q) عین معنایی را میدهد که P و یا Q و یا هر دو.

(1) Essay on liberty Everyman Edation P, 105

هكذا ما میتوانیم بدانیم که کلمات «قانون و یار آئی» در عین اقتباس، عین معنایی را میدهد که «قانونی یار آئی و یاهر دو».

در محاوره عادی، معمولاً، ما آنرا بقرینه واهیگذاریم تا تعیین نماید که کدام معنایی از دو تناوب تحت ملاحظه میباشد. در نقد استدلال‌هایی که مشتمل بر تناوب باشد، ضروری خواهد بود که در بین دو نوع آن تفریق بعمل آید و طرق مناسبی راجع به اوصاف مختلف آنها در پیش گرفته شود.

ما عملیه‌ی سی را که در قضیه (A یا B لیکن نه هر دو) واقع میشود به (تناوب انحرافی) (۱) و عملیه‌ی بی را که در قضیه (A و B و شاید هر دو) واقع میشود به (تناوب ادخال) (۲) تغییر خواهیم داد. (قضیه اول خارج میکند در حالیکه قضیه دوم داخل میسازد، و یا اجازه میدهد موقفی را که در آن هر دو A و B صادق باشد).

ما برای این دو نوع تناوب بالترتیب این علایم را بکار خواهیم برد:

اختلاف بین این دو عملیه توسط ترتیب «جدول صحت» برای هر یکی از آنها، بخوبی میتواند ارائه گردد:

B ∨ A چنین معنی میدهد:			B ∨∧ A چنین معنی میدهد:		
B	∨	A	B	∨∧	A
صادق	T	T	کاذب	T	T
صادق	T	F	صادق	T	F
صادق	F	T	صادق	F	T
کاذب	F	F	کاذب	F	F

مقایسه این جداول نشان خواهد داد که $B \vee \wedge A$ نسبت به $B \vee A$ دارای مفهوم بیشتری است. زیرا دومین چنین افاده میکند که این واقع شده نمیتواند که (A - کاذب در حالیکه B - کاذب باشد) و اولین بر علاوه چنین افاده میکند

(1) Inclusive alternation

(2) Exclusive alternation

که این واقع شده نمیتواند که (A - صادق در حالیکه B - صادق باشد) لهذا ما میتوانیم که (تناوب اخراجی) را تناوب قوی و (تناوب ادخالی) را تناوب ضعیف بخوانیم. باید بخاطر داشت که یک تناوب قوی میتواند توسط دو تناوب ضعیف افاده گردد، زیرا $B \vee A$ عین معنی را میدهد که $(B' \vee A') \& (B \vee A)$

دوم - روابط بین تناوب و تلازم (۱):

بادر نظر داشتن تعریف دو عملیه تناوب، ما میتوانیم جلو برویم، طوری که در آزمایش دلالت (در مقاله گذشته) چنین کردیم، یعنی ما میتوانیم متدرجاً، تمام اوصاف دو نوع تناوب را که مربوط به اثبات قانونیت استدلالهایی است که در آنها واقع گشته اند، انکشاف دهیم، اگر ما بیداموزیم که چگونه میتوانیم عباراتی را که مشتمل بر تناوب است به عباراتی که مشتمل بر دلالت (تلازم) میباشد ترجمه کنیم درین صورت از بسیاری از تکالیف و ارسته میگردیم. زیرا اگر ما بتوانیم عبارات (یا... ویا) را به عبارات (اگر... پس) تبدیل کنیم، ما محتاج نخواهیم بود که خویشتن را به قبول نظریه دیگری مکلف گردانیم.

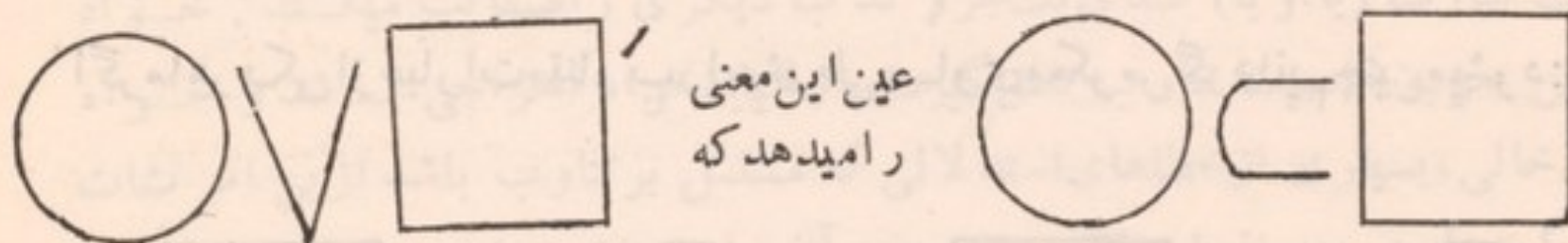
کنون میخواهیم که برای $A \equiv B$ و $B \sqsubset A'$ بالترتیب جدول صحت بسازیم. (در اینجا علامه \equiv) برای ارائه رابطه (اگر-و-تنها-اگر) استعمال گردیده است.

		چنین معنی میدهد: $B \sqsubset A'$		چنین معنی میدهد: $B \equiv A'$	
		(B)	(A)	(B)	(A)
صادق	T	T	T	کاذب	T
صادق	T	F	F	صادق	F
صادق	F	T	T	صادق	F
کاذب	F	F	F	کاذب	F

(۱) تلازم و یاد دلالت التزامی: (Implication)

(زیرا قضیه اول بیان میدارد که هنگامی که A کاذب است B نمیتواند کاذب باشد، و هنگامی که B صادق است A نمیتواند صادق باشد، در حالی که قضیه دوم تنها بیان میدارد که هنگامی که A کاذب است B نمیتواند کاذب باشد.)
مقایسه این «جدول صحت» با آنهایی که در صفحه گذشته ارائه گردیده، چنین
وامینماید:

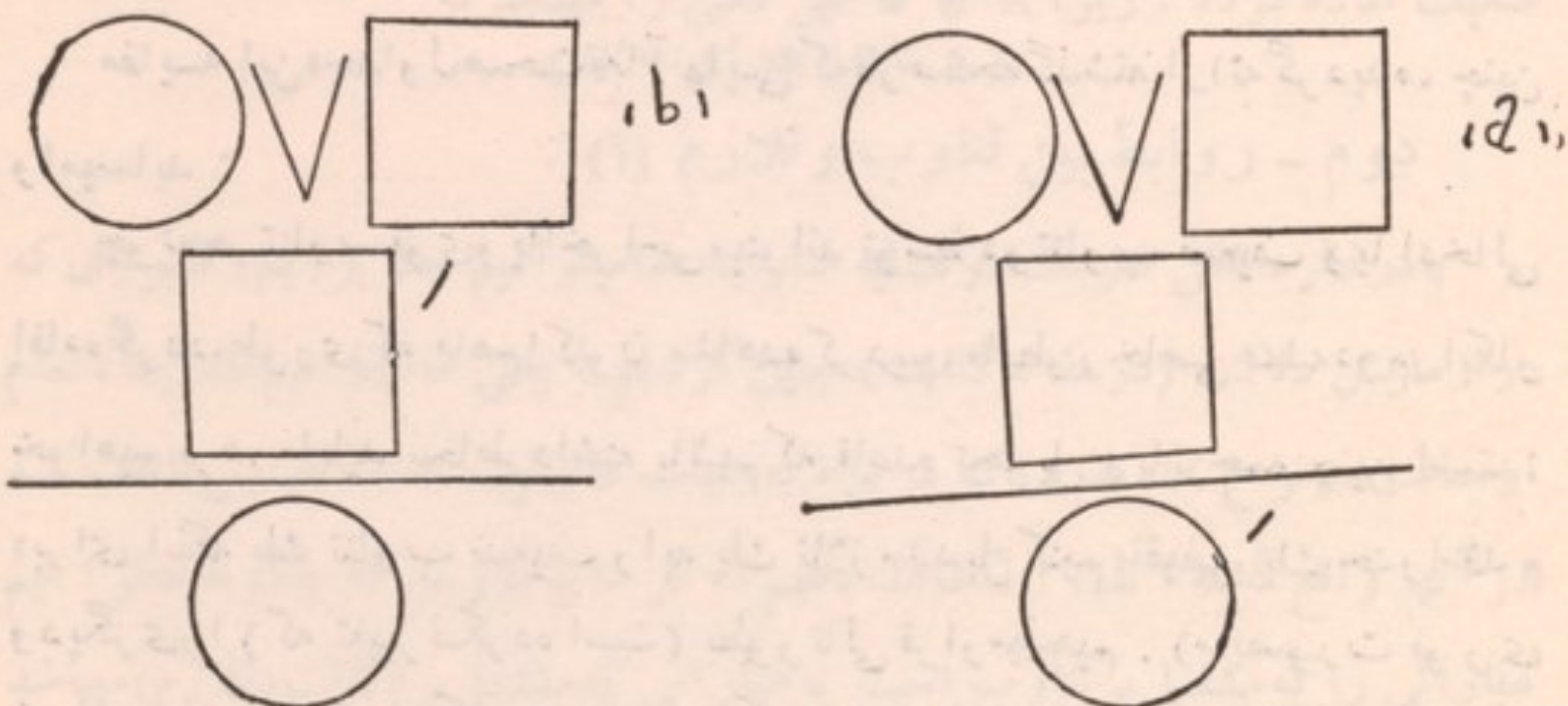
چون هر تناوب قوی و یا اضعافی میتواند توسط دو تناوب ضعیف و یا ادخالی افاده گردد، طوری که ما هم اکنون مشاهده کردیم، ما بطور خاصی عملیه دوم را بکار خواهیم برد. ما باید بخاطر داشته باشیم که قاعده تحویل و یا ترجمه چنین است:
«برای اینکه يك تناوب ضعیف را به يك تلازم تبدیل کنیم، نقیض يك حد را مقدم و دیگری را (که تغییر نکرده است) بطور تالی قرار میدهیم. (ما بصورت فوری خواهیم دید که فرقی نمیکند هر عددی را که خواسته باشیم نقیض آنرا انتخاب کنیم.)
رابطه‌یی که هم اکنون بدست آمده میتواند بطور عکس تصور شود و همچو طریقہ‌یی برای تبدیل يك عبارت (اگر-پس) به عبارت (یا-و یا) بکار رود. چنانکه طریقہ‌ای که



ما برای انتقال از تناوب (ضعیف) به تلازم کشف کرده ایم. ما اجازه میدهد که يك عده نتایج مفیدی را در باره تناوب با تکلیف کمی، بدست آریم. بطور مثال ما میگوئیم
تا معانی A یا B و $A \vee B$ را مقایسه کنیم.

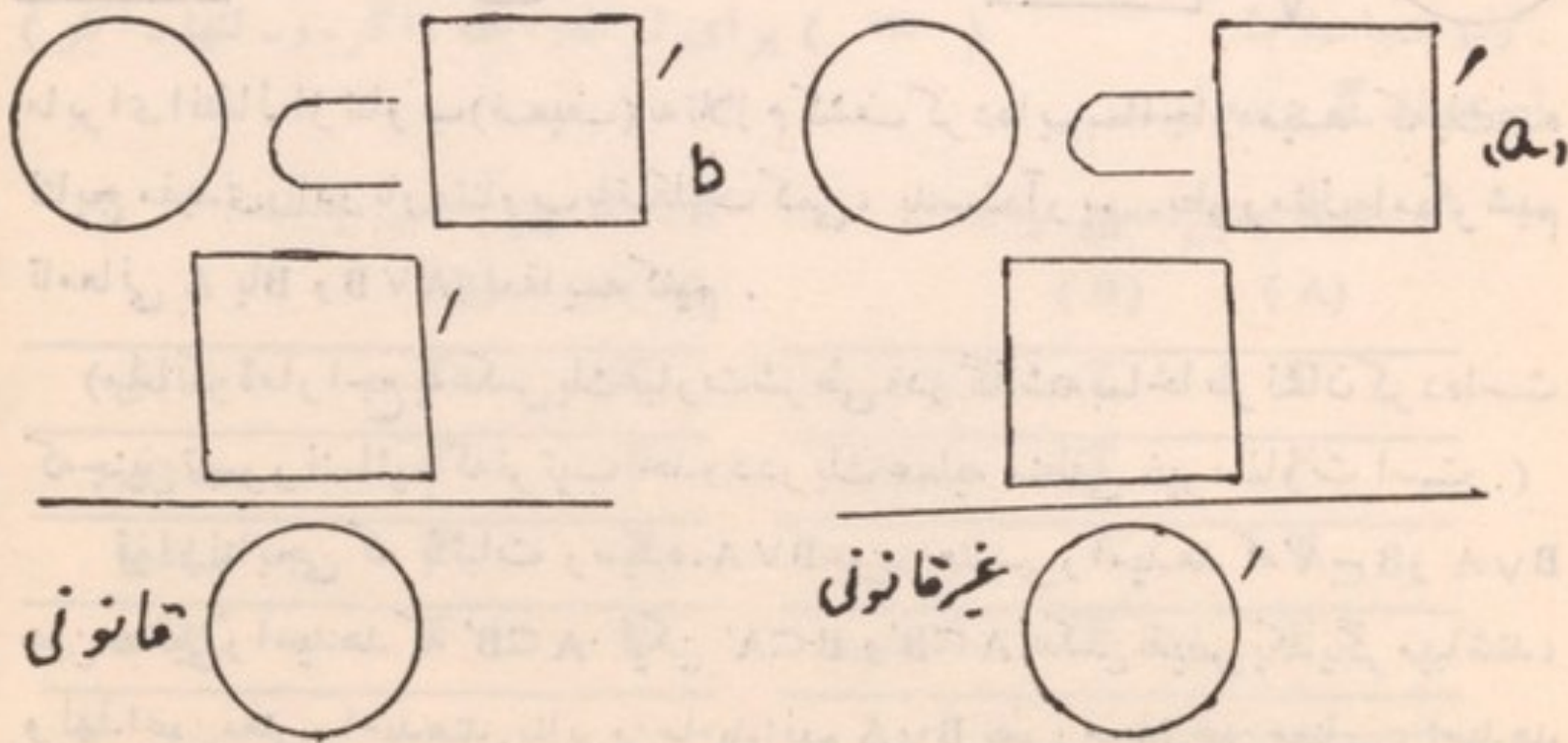
(مذاکره ما را جمع به عکس يك عبارت شرطی، در گذشته بما خاطر نشان کرده است که چنین تصور ننمائیم که ترتیب حدود در يك عملیه منطقی غیر متفاوت است.)
قرار نتایجی که با ثبات رسیده، $B \vee A$ عین معنایی را میدهد که $A \vee B$ و $B \vee A$ عین معنایی را میدهد که $A \subseteq B'$ لیکن $B \subseteq A'$ و $A \subseteq B'$ عکس نقیض یکدیگر میباشند، و لهذا عین معنی را میدهند. بنابراین ما میدانیم $B \vee A$ بطور محقق عین معنایی را میدهد که $A \vee B$ ، یعنی ترتیب حدود در تناوب معنای تمام قضیه را متأثر نمیسازد.

این امر بما اجازه میدهد که آزمایش بسیط ترین اشکال استدلالی را که
مشمول بر تناوب ضعیف باشد بر دو تقلیل دهیم :

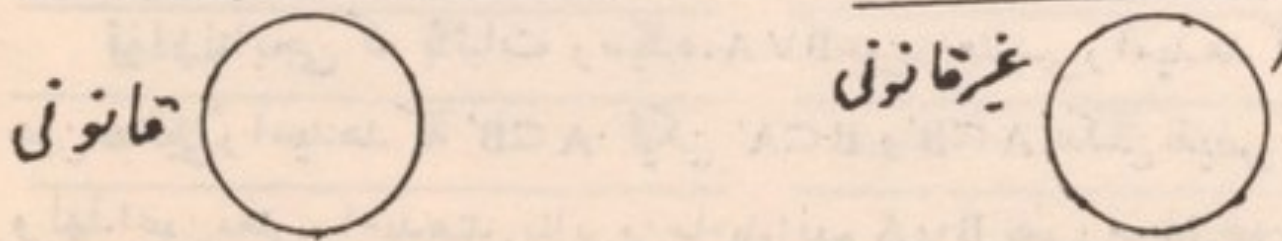


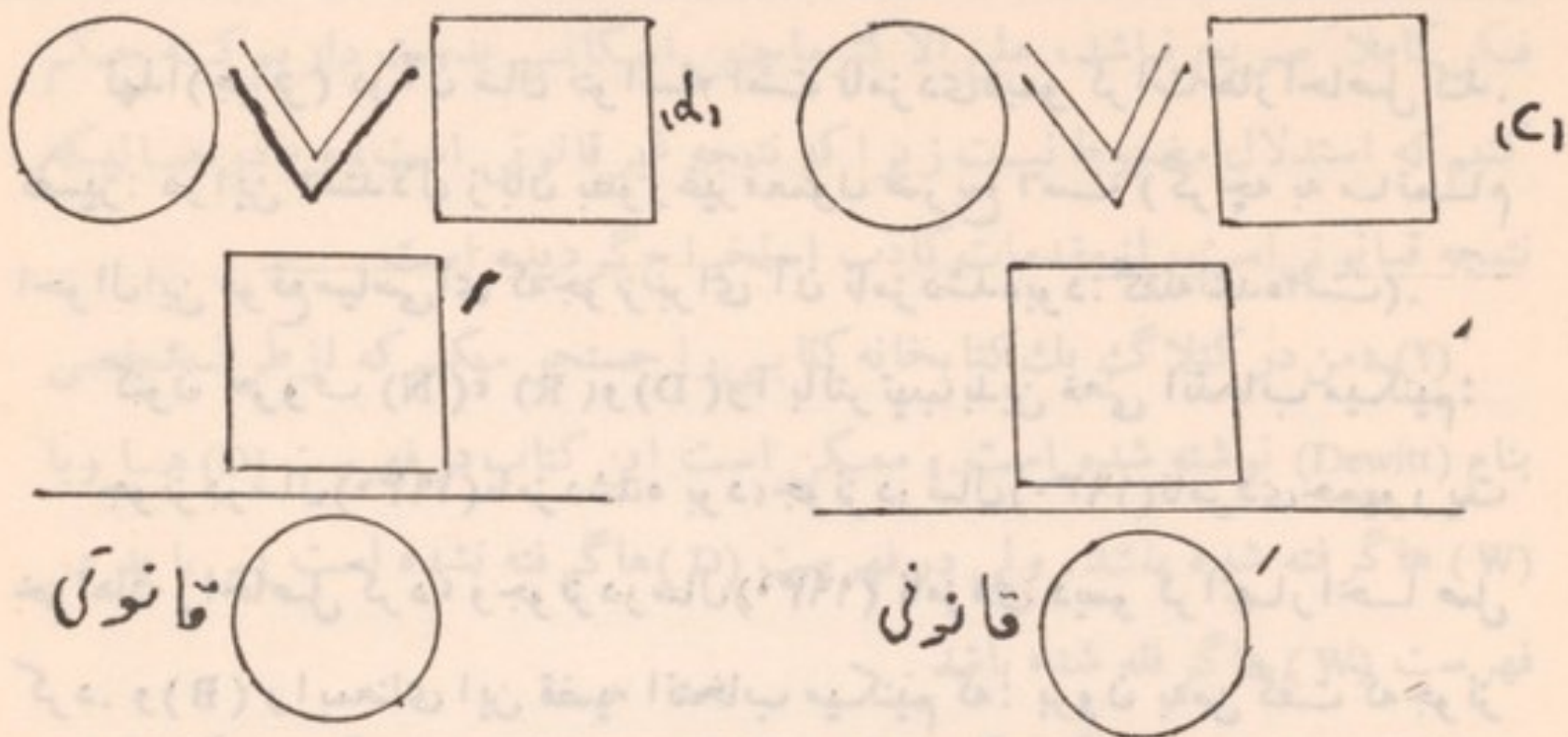
(این باید با ضرورت چهار حالتی که در مذاکره متعلق به دلالت در صفحه
دیگر ذکر شده مقابله گردد.)

اگر ما هر یکی از عبارات متناوب را به شرطی مساوی معکوس گردانیم چنین میشود:



بسهولت میتوان تحقیق کرد که نتایج متعلق به تناوب قوی و یا اخراجی چنین است:





(ب) بمقایسه (c) با (a) باید بخاطر داشت که چگونه مقدمه قوی تر $(B \vee A)$ یک نتیجه قانونی میدهد در حالی که مقدمه ضعیف تر $(\vee A)$ نمیتواند چنین بکند. نتایج از لحاظ قانونیت استدلالهای بسیطی که در آنها تناوب بوقوع می پیوندد بسیط تر اند نسبت به حالت استدلالهای متشابهی که مشتمل بر تلازم (دلالت التزامی) باشد. ما تنها ضرورت داریم که ازین تصور خودداری کنیم که در یک عبارت (یا، و یا) صدق یک جزو کذب دیگری را ضمانت میکند. خواه این امر به خاصیت تناوب تعلق گیرد و یا نگیرد خواه اخراجی باشد و خواه ادخالی، بسیاری از خطاهای استدلالی که مشتمل بر تناوب باشد ازین امر نشات میکنند که در بین انواع قوی و ضعیف آن بطور واضح تفریق بعمل نیاید.

سوم - نمونه های تحلیلی راجع به استدلالهای مشخص متناوب :
قبل از خواندن این قسمت بهتر خواهد بود که توصیه هایی که قبلاً راجع به تحلیل استدلالهای مشخص بعمل آمده در نظر گرفته شود. مایک سلسله استدلالهای مختصری را انتخاب نموده ایم که نظر به مشکلات تقریبی ترتیب گردیده اند. و هر مثالی بایک تفسیر و تحلیل تعقیب شده است.

(۱) جو نر در سال (۱۹۳۰) برای سناتور نامزد شده بود. پس او در آن سال یا نامزدی جمهوریت خواهان و یا نامزدی دیموکرات ها را حاصل کرده بود. لیکن (برون) بمن گفت که (جو نر) در آن سال نامزدی جمهوریت خواهان را حاصل کرده است.

لهذا (جونز) در آن سال نتوانسته است نامزدی دیمو کرات ها را حاصل کند. تفسیر: در این استدلال زبان بطور غیر معمول صریح است (گرچه به مانمام احوال این موقع سیاسی ای که جونز برای آن نامزد شده بود: گفته نشده است).

کنون حروف (N)، (R) و (D) را بالترتیب بدین معنی انتخاب میکنیم: جونز در سال (۱۹۳۰) نامزد شده بود، جونز در سال (۱۹۳۰) نامزدی جمهوری خواهان را حاصل کرد، و جونز در سال (۱۹۳۰) نامزدی دیمو کراتها را حاصل کرد. و (B) را بمعنای این قضیه انتخاب میکنیم که: برون به من گفت که جونز در سال (۱۹۳۰) نامزدی جمهوری خواهان را حاصل کرده است. این استدلال مرکب از دو جزو است که بارموز چنین افاده شده است:

$$(1) \quad N \quad (3) \quad D \vee R$$

$$(4) \quad B$$

$$(5) \quad [R \subset B]$$

$$(2) \quad [(D \vee R) \subset N]$$

$$(6) \quad D'$$

$$(3) \quad D \vee R$$

ما ارائه تناوب (ادخال) را که در (۲) واقع است انتخاب کرده ایم تا یک تصور صحیحی بدست آید. (چنین دانسته شده که عین شخص هم از طرف جمهوری خواهان و هم از طرف دیمو کراتها برای یک اداره سیاسی نامزد شده است.) از روی این تعبیر، (۳) یک نتیجه متوسط قانونی است. در آزمایش قسمت های باقیمانده استدلال ما باید بخاطر داشته باشیم که (۴) و تصور (۵) که منجر به R گردیده، و با قسمت باقیمانده مقدمه (۳) مربوط ساخته شده است، بطور قانونی (۶) را ایجاب نمیکند، بنابراین استدلال (غیر قانونی) است.

ما باید ملتفت باشیم که قانونیت استدلال میتواند حفظ گردد، اگر ما بجای (۲) تصور کادب $(D \vee R) \subset N$ را عوض کنیم. اینگونه ارتباط در بین مقدمه ها و قانونیت یک استدلال مبهم، امریست رایج؛ و خیلی ممکن است که یک استدلال با تعدیل بس جزئی ای در مقدمات، قانونی ساخته شود. (مثلاً توسط تبدیل کردن یک قضیه به عکس آن.) لیکن این کار معمولاً باین منجر میشود که

يك مقدمه کاذب بجای مقدمه صادق بکار انداخته شود. در جایی که زبان و یا فکر کاملاً صریح نباشد، علی الاکثر ما چنین امکانی بدست داریم که حکم کنیم که استدلال مضبوط نیست زیرا که نتیجه غیر قانونی است، و یا در حالیکه نتیجه قانونی است، از مقدمات کاذب استخراج گردیده است.

(۲) «من در کتابک يك کتابخانه کتابی را جستجو میکنم که از طرف شخصی بنام (Dewitt) نوشته شده است.» ممکن است این کتاب در فهرست (D) ها و یا (W) ها گرفته شده باشد. ولی در فهرست (D) ها گرفته نشده است پس باید در فهرست (W) ها گرفته شده باشد.

تفسیر: چنین تصور میکنیم که (D) و (W) رمزی باشد برای کتابی که در بین (D) ها فهرست شده، و برای کتابی که در بین (W) ها فهرست شده. و ممکن است استدلال را ذریعۀ رموز چنین افاده کنیم:

$$\frac{W \vee D}{D'}$$

درین حالت، استدلال قانونی خواهد بود، خواه تناوب ادخالی و یا اخراجی انتخاب شده باشد. (اشکال (b) و (d) را در صفحه گذشته مورد ملاحظه قرار دهید.) توسط انتخاب تعبیر ضعیف تر، ما کسی را که استدلال میکند، مساعدت میکنیم تا فرصت بهتری را برای اظهار يك مقدمه اول صادق داشته باشد. این تحلیل میتواند با ثبات برسد، زیرا صادق مقدمه اول مشروط است به کتابی که در کتابخانه مورد تفحص است. لهذا يك تحلیل بهتر چنین خواهد بود:

$$\frac{(W \vee D) \subseteq [L]}{D'}$$

$$\overline{W \subseteq [L]} \text{ قانونی}$$

این شکل، نسبت به دیگر مثالهای که تا کنون مورد ملاحظه قرار گرفته، خیلی مرکب است. يك تمرین بسیار خوبی برای فهم پرنسپ های این مقاله خواهد

بود که اثبات گردد این شکل، قانونی است.

(۳) نباید کسی راجع بموسم تا بستن شکایت کند. اگر آفتاب درخشان است کسانی که رخصتی دارند خوش خواهند بود، و اگر باران باشد دهقانها خوش خواهند بود.

تفسیر: با استعمال رموز (O)، (S)، (H)، (R) و (F) با معانی ایکه منظور است، چنین میشود:

$$\begin{array}{l} F \vee H \quad (4) \\ O \subset H \quad (5) \\ O \subset F \quad (6) \\ \hline O \end{array} \qquad \begin{array}{l} [R \supset S] \quad (1) \\ H \subset S \quad (2) \\ F \subset R \quad (3) \\ \hline [F \vee H] \end{array}$$

توسط معکوس ساختن مقدمه (۱) و (۴) به شکل «اگر-پس» (طوری که در گذشته بیان شده) استدلال میتواند بحيث یکدسته (مسلول) عرضه گردد و میتواند بطور واقعی دانسته شود که قانونی است. (تسمت آینده این مقاله را نیز مورد ملاحظه قرار دهید.)

تصور (۱) کاذب است و تصور (۵) و (۶) خیلی مشکوک میباشد.

چهارم- احراج «dilemma»:

شخصی علیه وضع قانونی که برای کارگران پیشنهاد گردیده است استدلال میکند: «اگر اتحادیه های کارگران اعتماد کارگران را داشته باشند، ایشان بهیچگونه معاوضتی از طرف کارنگرس احتیاج ندارند. اگر ایشان اعتماد کارگران را از دست داده باشند، ایشان سزاوار چنین معاوضتی نمیباشند.» استدلالی بدین صورت به احراج (۱): (dilemma) تعبیر میشود.

کنون تصور میکنیم که (H)، (L)، (N) و (D) بالترتیب چنین معنی میدهند:

(۱) احراج در لغت به حرج و مضیقه گرفتار کردن است و اصطلاحاً استدلالی است که در فوق بشرح آن پرداخته شده است. و انگلیسی آن dilemma است.

اتحادیه های کارگران اعتماد کارگران را دارند، اتحادیه های کارگران اعتماد کارگران را از دست داده اند، اتحادیه های کارگران به معاونت کانگرس احتیاج دارند و اتحادیه های کارگران سزاوار معاونت کانگرس میباشند. پس صورت استدلال چنین تبارز میکند:

$$\frac{\begin{array}{l} [LVH] \\ N' \subset H \\ D' \subset L \end{array}}{[D'VN'] \text{ (قانونی)}}$$

استدلالی بدین شکل، دارای سه مقدمه میباشد که از آن جمله یکی قضیه ایست متناوب، هر جزئی از مقدمه نیز بطوریک «مقدم» قضیه شرطی تبارز میکند. و نتیجه، قضیه ایست که اجزای آن، تالی های دو مقدمه شرطی است: بنا برین یک احراج (dilemma) را میتوان همچو استدلالی ملاحظه کرد که در آن یک قضیه متناوب (مقدمه اول) به دیگری (نتیجه) معکوس گردیده است. بسط ترین طریقه برای بازرسی از قانونیت احراج اینست که قضایای متناوب به قضایای شرطی، مطابق به دستوری که قبلاً بیان شده معکوس ساخته شود...

$$\begin{array}{l} Y \subset X' (d) \\ V \subset X \\ W \subset Y \\ \hline W \subset V' \end{array} \qquad \begin{array}{l} Y \vee X (a) \\ V \subset X \\ W \subset Y \\ \hline W \vee V \end{array}$$

قضیه های اول و چهارم (d) مطابق بدستوری که قبلاً بیان شده، معادل است به قضیه های اول و چهارم (a). هکذا (d) بسهولت میتواند بیک استدلال مسلسل قانونی، معکوس گردد، زیرا قضیه های اول و سوم منجر به $W \subset X'$ میگردد که میتواند با $V' \subset X'$ ، که عکس نقیض مقدمه باقیمانده است ترکیب یا بد تا نتیجه مطلوب را بدهد.

در شکل عمومی احراج که در (a) نشان داده شده است X, Y, V و W ممکن

است هر آن چهار قضیه یی باشند که بطور اتفاقی انتخاب شده اند. اگر Y تصور شود که X' ، نقیض X ، باشد درین صورت تنها قضیه در تشکیل استدلال دخیل است. و هکذا عین چیز واقع میشود اگر تصور شود که Y عین W است. بسدین طریق ما میتوانیم «دو حالت خاص» احراج را داشته باشیم که هر دوی آنها خیلی مروج است:

$$\begin{array}{r} YVX \text{ (a ۲)} \\ V \subset X \\ V \subset Y \\ \hline V \vee V \text{ (یعنی } V) \end{array} \qquad \begin{array}{r} X' \vee X \text{ (a ۱)} \\ V \subset X \\ W \subset X \\ \hline W \vee V \end{array}$$

چون هر قضیه یی باید صادق و یا کاذب باشد مقدمه اول (a ۱) معلوماتی راجع به تأسیس نتیجه نمیدهد و لهذا علی الاکثر حذف میگردد. ذریعه ترکیب روشهایی که برای تبدیل (a) به (a ۱ و a ۲) استعمال میشود، ما صورت بسیار احراج را بدست آوریم:

$$\frac{V \subset X \text{ (a ۳)} \\ V \subset X'}{V}$$

(درینجا مقدمه اول $X' \vee X$ طوری که سابقاً گفته شده حذف گردیده است) باید بخاطر داشت که اصطلاح (احراج: dilemma) تنها به یک صورت معین استدلال اطلاق میشود. در حیات عادی این اصطلاح به استدلالهایی منحصر گردیده است که نتیجه آنها به نحوی از آنجا به گوینده (و یا بکسی که استدلال متوجه اوست) خوش آیند نباشد. به شخصی که باید یکی ازین دو امر «نشستن در خانه و گوش دادن برادیو و یارفتن به بیرون و شنیدن کانسرت» را میتواند انتخاب کند، عموماً چنین گفته نمیشود که «به یک احراج مواجه گشته است» ولی موقف چنین شخص میتواند به صورت (یک احراج منطقی) افاده گردد. گرچه احراج خواه بصورت عمومی (a) باشد و خواه بصورت های خیلی

خاص (a ۱)، (a ۲) و (a ۳)، همواره قانونی است، ولی با نظر شک و تردید دیده شده است زیرا در حالیکه هر صورت قانونی استدلال ممکن است برای تأیید نتایج کاذب استعمال گردد، مگر احراج شاید بطور خاص برای چنین سوء استفاده مساعد باشد. و لهذا ما کمی از وقت را که مفید خواهد بود، برای ملاحظه سه طریقه عنعنوی ای که برای تکذیب احراج غیر مضبوط (یعنی احراجی که در آن مقدمات کاذب واقع میگردند) صرف مینمائیم. و باید در آغاز تاکید کنیم که اینها همه طریقه هایی است برای اعتراض به صدق نتیجه، اینها نباید چنین تصور شوند که اعتراضاتی به قانونیت احراج میباشند.

لغزش در بین شاخها (۱):

این شرح برجسته عاید است بروشی که ممکن است گمان برده شود که در منطق نسبت به گاو- جنگی تأثیر بیشتری داشته باشد. این (شاخها) عبارت از دو جزء مقدمه متناوب احراج است.

غالباً مقدمه متناوب يك احراج کاذب است، زیرا اجزای آن قضایائی را افاده میکند که متضاد است، لیکن متناقض شدید نیست. بنا برین میتوان چنین استدلال شود «جان یا ابله است و یا زيرك». اگر او زيرك باشد به معامین احتیاج ندارد و اگر ابله باشد از ایشان نمیتواند استفاده کند. بنا برین معلمین برای جان کار خوبی انجام نخواهند داد. «درینجا دو احراج وجود دارد، که نتیجه احراج اولین مانند يك مقدمه احراج دومین مینماید:

$$\begin{array}{rcl}
 [P' \vee N'] & (4) & C \vee S \quad (1) \\
 [G \supset N] & (5) & N' \supset C \quad (2) \\
 [G \supset P] & (6) & P' \supset S \quad (3) \\
 \hline
 G & (7) & [P' \vee N'] \quad (4)
 \end{array}$$

اگر ما خواسته باشیم که نشان دهیم این يك استدلال بد است، ممکن است

که ما «از خاطر استدلال» تصدیق کنیم که در اینجا مفهومی از (زیرک) و هکذا مفهومی از «ابله» وجود دارد که مطابق با آن مقدمه‌های (۲) و (۳) صادق خواهند بود «ممکن است جان بقدری زیرک باشد که احتیاج به تعلیم نداشته باشد، یا بقدری ابله باشد که از آن استفاده کرده نتواند»، ممکن است که ما بگوییم «لیکن اینها تمام متناوب‌ها نیستند. بسیار احتمال دارد که جان دارای ذکاوت اوسط باشد، موقعی در بین عبقریت و ابله‌ی داشته باشد».

درین اعتراض، ما پیشنهاد می‌نمائیم که مقدمه اول را بایک مقدمه جدید تبدیل کنیم، $AV(CVS)$. کنون نتیجه قانونی، $AV(P'VN')$ است، و استدلال اصلی مضمحل می‌گردد.

پس در «لغزش بین شاخها» مقدمه متناوب اصلی که بطور کاذب رد شده است بایک مقدمه جدیدی تبدیل گردیده است که گزارش یک حالت متوسطی را بخود می‌گیرد.

«گرفتن احراج ذریعه شاخها» : (۱)

بعضاً این امر مشکل و یا محال است که با مقدمه متناوب، مناقشه بعمل آید. «اگر من به نزد داکتر دندان بروم، درد دندان من دوام خواهد کرد، و اگر من بروم رنج خواهم دید.» در اینجا کدام طریقه متوسط قابل پسند در بین رفتن به نزد داکتر و نرفتن وجود ندارد. ممکن است که احراج باردیکی از مقدمه‌های شرطی مناقشه گردد.

چنانکه ممکن است من تجارب سابقه خود را در باره داکتر دندان بخاطر آورم و تصمیم بگیرم که من رنج نخواهم دید اگر به نزد وی بروم.

(1) Taking The dilemma by The horns

پس مقدمه $H \supset G$ بطور کاذب رد شده و بجای آن $(H \supset G')$ یا شاید $H' \supset G$ آورده میشود. در هر دو حالت استدلال اصلی از بین میرود.

رد يك احراج (۱):

بعضاً ممکن است که يك احراج توسط تقدیم احراج دیگری که بر عین زمینه اتکاد داشته، ولی ظاهر آ، به يك نتیجه مخالف میرساند، بطور موثری مورد مناقشه و اعتراض قرار گیرد. چنانکه ممکن است يك مخالف سازمان امنیت بین المللی چنین استدلالی بنماید: «اگر ملت‌ها در صلح باقی بمانند، این سازمان زاید خواهد بود و اگر آنها چنین نکنند، این سازمان غیر موثر خواهد بود.» که احتمال دارد شخصی به آن چنین جواب دهد: «اگر ملت‌ها در صلح باقی بمانند این سازمان غیر موثر نخواهد بود و اگر آنها چنین نکنند، این سازمان زاید نخواهد بود.» که این دو احراج ممکن است ذریعه رموز چنین افاده گردند:

$$\begin{array}{r} I \supset P \quad (d) \\ S \supset P \\ \hline [S' \vee I'] \end{array} \qquad \begin{array}{r} S \supset P \quad (c) \\ I \supset P \\ \hline [I \vee S] \end{array}$$

طوری که مثال آرائه میدهد، رد يك احراج توسط تبادل و سلب تالی‌های مقدمات شرطی در احراج اصلی، بدست می‌آید. در اینجا اصطلاح (رد Rebuttal) سوء استعمال گردیده، زیرا این نتیجه $S' \vee I'$ نتیجه اصلی $I \vee S$ را نقض نمیکند. این مطلب را میتوان توسط این قسمت محاوره واضح ساخت:

مریض: نظر به تشخیص شما، داکتر، من یا به سرخچه و یا مخمלק مصاب شده‌ام. چه يك چشم داشت امید بخشی!

داکتر: «بیا بطرف روشن بنگر. تشخیص من نشان میدهد که تو یا به مخمלק گرفتار نیستی و یا به سرخچه.» واضح است که درینگونه يك (رد) برای مریض

(1) Rebutting a dilemma

تسلی کمی وجود دارد. زیرا این احتمال باقی می ماند که او یا به سرخچه مبتلا است و یا به مخمלק (اگر چه نه بهر دو) این يك امر سهل است که تحتیق شود SVM و $M' \vee S'$ بعوض اینکه یکدیگر را نقض کنند، میتوانند بطور همزمان اظهار گردند. لهذا آنها معادل اند به $S \vee M$.

در حالیکه ردیک احرارج در مباحثه و یا مواقف دیگری که فرصت و یا تمایل کمی برای تحلیل دقیق منطقی موجود باشد خیلی موثر است، مع ذلک يك طریقہ مغالطه آمیزی برای تردیدیک احرارج میباشد.

خلاصه این مبحث:

بسیاری از استدلالها مشتمل بر قضا یایی است که به شکل یا A و یا B میباشد. و عملیۀ یا - و یا به (تناوب) تعبیر میگردد. در استعمال عادی «یا A و یا B» بعضاً چنین معنی میدهد که: «یا A و یا B و یا هر دو» و احیاناً نیز چنین معنی میدهد که: «یا A و یا B لیکن نه هر دو» که در حالت اول (تناوب ادخالی) و در حالت دوم (تناوب احرارجی) گفته میشود. این عملیات ذریعۀ رموز بالترتیب چنین افاده میگرددند « \vee » و « \forall » چون $B \vee A$ نسبت به $B \vee A$ دارای مفهوم بیشتری است، (یعنی A و B نمیتوانند هر دو صادق باشند) بنا برین ما میتوانیم اولی را (تناوب قوی) و دومی را (تناوب ضعیف) بنامیم.

هر قضیه متناوب ممکن است به يك قضیه شرطی معادل آن تبدیل گردد. زیرا $B \vee A$ عین معنی را میدهد که $B \subset A'$ ، $B \vee A$ عین معنی را میدهد که $B \equiv A$. بوسیله این معالادت، سوالات متعلق به استدلال هایی را که مشتمل بر عبارات متناوب باشد، ذریعۀ استعمال نظریۀ استدلال شرطی ای که در مقاله گذشته توضیح شده است، میتوان جواب داد.

معلوم است که $B \vee A$ عین معنی را میدهد که $A \vee B$ ، بنا برین تنهاد و نوع استدلالی

وجود دارد که مشتمل بر یک تناوب ضعیف باشد. $B \vee A$ و A لهذا B' غیر قانونی است. در حالیکه شکل $B \vee A$ و A' لهذا B ، قانونی میباشد. دو شکل مطابق به آنها که دارای (تناوب قوی) در یک مقدمه باشند، هر دوی آنها قانونی است. در تحلیل استدلال‌های متناوب مشخص، ضروری است که توجه خاصی برای تعیین نوع تناوب مربوط، بعمل آید.

احراج (Dilemma) شکلی از استدلال است که مشتمل بر یک مقدمه متناوب و دو مقدمه شرطی باشد. و شکل بسیار مروج آن $B \vee A$ ، $D \subseteq B \cdot C \subseteq A$ ، لهذا $D \vee C$ است. حالات خصوصی عبارتند از $L \vee K$ ، $M \subseteq L$ ، $M \subseteq K$ ، لهذا M ؛ $Q \subseteq P$ و $R \subseteq P'$ ، لهذا $R \vee Q$ ؛ و $V \subseteq U$ ، $V \subseteq U'$ ، لهذا V است. که همه اینها قانونی است.

احراج‌ها غالباً برای این مقصد استعمال میشوند که استدلال غیر مضبوط را مقبول گردانند. سه طریقه عمومی وجود دارد که علی‌العموم برای اظهار کذب مقدماتی که درینگونه حالات استعمال گردیده اند، بکار میروند:

در «لغزش بین شاخها» که مقدمه متناوب رد گردیده اسب $(B \vee A)$ به $(C \vee B \vee A)$ عوض شده است. در «گرفتن احراج ذریعه شاخها» یکی از مقدمات شرطی، رد شده است. در «رد یک احراج» احراجی به مقابل آن پیشنهاد گردیده، که دارای شکلی میباشد که در متن ایضاح شده است. لیکن این طریقه ایست که متضمن مغالطه میباشد. (۱)

(1) An Introduction to Logic and scientific method By Max Black

Professor of Philosophy, CORNELL UNIVERSITY

مترجم: پوهاند سید یوسف علمی

نویسنده: } دکتور حسن ابراهیم
علی ابراهیم

خلافت راشدہ

« ۱۱ - ۴۰ ہجری - ۶۳۲ - ۶۶۱ میلادی »

بیعت ثقیفہ :

بعد از رحلت حضرت محمد (صلعم) انصار در ثقیفہ بنی ساعدہ اجتماع کرده در صد دبر آمدند کہ پس از مشورہ سعد بن عبادہ پیشوای بنی خزرج بہ انتخاب خلیفہ پردازند، وی در حال بیماری چنین اظهار داشت:

«ای مردم انصار! در اسلام از حیث عز و افتخار هیچ قبیلہ ای عرب با شما برابری نمیتواند. افتخار اولی از آن شماست. آنحضرت اضافہ از دہ سال در میان قوم خود اقامت اختیار کردند و بعبادت خداوند بجهت ترک کفر و بتپرستی مشغول شدند و در آن دیار صرف تنی چند ایمان آوردند ولی آنان توان آنرا نداشتند کہ برای حمایت آنحضرت بادشمنان مقاومت نمایند و یا ایستادگی کنند حفاظت حضرت محمد (صلعم) و اعتلای دین امر بس بزرگ است. ہنگامیکہ خدا مدینہ را با مقدم حضرتش سر بلند گردانید بوسیلہ شما از او حمایت بعمل آمد شما بادشمنان آنحضرت جہاد کردید. در سایہ شمشیرهای شما بود کہ گردن کشان بزرگ در برابر خدا بزانو درآمدند، سرانجام امروز در سراسر شبہ جزیرہ عربستان اسلام پخش گردید. حضرت محمد (ص) در طول اقامت خود در شہر شما از شما بسیار خورسند بود. بدنبال این سخنان اگر بگویم کہ برای جانشینی حضرت محمد (ص) از ہمہ مستحق ترید بی مورد نخواہد بود»

چون حضرت عمر از آن اجتماع باخبر گردید با شتاب زندگی تمام بدان سو

روان شد. حضرت ابو بکر و ابو عبیده بن جراح نیز به معیت او بودند. حضرت ابو بکر درین اجتماع بایستاد و اظهار داشت. در طی گفتار خود مرتبت مهاجرین را استود و دلایل جهت استحقاق آنان ارائه نمود و در خلال آن پیرامون فضایل انصار و مقام والای آن در جامعه اسلام بصراحت لهجه بیان کرد. حضرت عمر پس از حمد و ثنای خداوند و بدگویی از گذشته عرب و شرك و بت پرستی آنان چنین فرمودند: برای عرب ترك دین آبائی شان دشوار مینمود ولی خداوند بقوم آنحضرت به عنوان مهاجرین اولی چنین شرف را ارزانی فرمود. آنان بحضرت محمد (ص) ایمان آوردند و از وی غمخواری نمودند. آنحضرت آزار و جفاهای قوم خود را با شکیبائی فراوان تحمل کردند. مخالفت ها و دشنام های مردم خود را برداشت کردند و با عده قلیل پیروان خود از کینه جوئی و دشمنی و مخالفت آنان سرزمین خود را ترك دادند. در میان عرب یکتا پرستی بواسطه مهاجرین اولی آغاز شد و آنان به خانواده حضرت محمد (صلعم) ارتباط داشتند. بنا بران در پایان اظهار این مطلب جایز نمی بینم که بگوئیم مهاجرین اولی سزاوار منصب خلافتند. درین ادعای مردم بی انصاف همگی با من موافقتند. »

ای مردم انصار! به قدر و منزلت شما در دین و سبقت شما در ایمان آوری هر کس اعتراف می کند. خدا به عنوان حامیان دین حضرت محمد (صلعم) شما را برگزید و آنحضرت فرمان مهاجرت را بدیار شما صادر نمود. همسران شما و مهاجران به همین خانواده ها منسوبند در دل من بعد از مهاجران اولی بیشتر از دیگران قدر و منزلت شما جادارد. ما بعنوان امیران و شما بحیث وزیران شایستگی خواهید داشت، ما بدون مشوره شما به هیچ امر مهم اقدام نخواهیم کرد.

بعد ازین گفتار حباب پسر مندر یکی از انصار بپا خاست و گفت: «خوب است يك امیر از میان ما و یکی هم از بین مهاجرین باشد.» ولی حضرت عمر بان مخالفت کرد

و در مورد استحقاق قریش بر ای منصب خلافت دلایلی اقامه نمود و اظهار داشت :
 « جای بسیار تاسف است، در یک وقت، دو امیر در یک وظیفه جمع نخواهند شد
 بخدا عرب بامارت شما در حالیکه پیغمبرشان از بین شما نیست راضی نخواهند
 گردید. بلی عرب از اطاعت قبیله ای که پیغمبرشان به آن ارتباط دارد تامل و تعلل
 نخواهند ورزید. این حجت نزد ما باند از ه بی قوی است که برای کسی مجال
 انکار باقی نمی ماند. ما بخانواده حضرت محمد (ص) مربوطیم و برای جانشینی
 آنحضرت سوای ما کسی مستحق شده نه میتواند این واقعیت را جز مردم باطل
 پرست و سیه کار هیچ کسی انکار نمیتواند. » (۱)

در دوران بحث و گفتگو بنی خزرج آماده شدند که به سعد پسر عباد بیعت
 کنند ولی اوس در مقام مخالفت بر آمد زیرا آنان نمی پسندیدند که رقیبشان بامارت
 برسد بنا بران بامها جرین همنوا شدند.

حضرت عمر با سرعت تمام وقت را غنیمت شمرده پیا خاست و بحضرت ابو بکر
 بیعت کرد (۲) و با کلمات مملو از احساسات گفت: ای ابو بکر آیا حضرت محمد (ص)
 ترا بامامت نماز مسلمانان مامور نساخت؟ من بشما بیعت میکنم تو خلیفه رسول خدایی
 بیعت بشما بمعنای بیعت به دوستترین حضرت محمد (ص) میباشد. «مهاجران و انصار
 از حضرت عمر تبعیت کردند و یکی بعد از دیگری بحضرت ابو بکر بیعت نمودند.
 حضرت عمر فرمود:

این دقایق در زندگی ما سخت دشوار است و صبر از ما ربود، من چنان احساس
 خطر میکردم که اگر قوم ما بامامراهی نمیکرد و به تعقیب بیعت ما فوراً بیعت دیگر
 آغاز میشد در این هنگام به اموریکه خلاف طبع صورت گرفته باید اظهار رضامندی

(۱) طبری ج (۳) صفحات (۲۰۷-۲۰۹)

(۲) سیرت ابن هشام ج (۳) ص (۴۶۴) چاپ (۴۷۲) اروپا

نمود و اگر به آن مخالفت کرد هر آینه نتیجه آن بروز فساد و هنگامه خواهد بود (۱) بعد از حضرت عمر ابو عبیده پسر جراح و بشیر پسر سعد از ایشان تقلید کردند بدنبال آن مهاجران و انصار نیز یکی پس از دیگری شروع به بیعت نمودند.

این بیعت بنام «بیعت خاص» موسوم است، زیرا درین روز شماری از مسلمانان که در ثقیفه حاضر بودند بیعت کردند. روز دیگر حضرت ابو بکر به مسجد تشریف بردند و اکثر مسلمانان بایشان بیعت کردند و آنرا «بیعت عام» میگویند.

شالوده خلافت حضرت ابو بکر بر اصول جمهوری استوار بود چنانکه پیش از اسلام در میان عربهار واج داشت. در آن عصر نظام جمهوری را حکومت شیخ قبیله میگفتند. در اتخاذ این نظام اندازه سن و سال؛ خصایص امتیازی مطمح نظر قرار میگرفت. بگفته تامل در انتخاب حضرت ابو بکر صفاتی مورد نظر قرار گرفت که هنگام انتخاب شیخ قبیله مورد نظر بود. اگر راست بپر سید انتخاب مذکور نمایانگر روحیه حقیقی عربها بود (۲)

حضرت علی کرم الله وجهه و حوامیانش به حضرت ابو بکر دفعه^۱ بیعت نکردند و درین میان حضرت عباس، طلحه و زبیر قابل تذکراند.

حضرت علی بعد از وفات حضرت فاطمه بحضرت ابو بکر بیعت کرد. حضرت عمر این رویداد ادرطی خطابه ای ابراز نمود. حضرت علی و زبیر و همراهانشان در منزل حضرت فاطمه مصروف تجهیز و تکفین حضرت محمد (صلعم) بودند

۱- طبری ج (۳) ص (۳۰۱).

۲- طبری ج (۳) ص (۳۰۲).

بنا بر آن در اجتماع ثقیفه بنی ساعده با شرکت نتوانستند و چون وقت حساس بود و بدون فیصله قطعی دیگر چاره سراغ نمیگردید. بدین جهت بدون حضور آنان این مسأله صورت گرفت (۱)

حضرت ابو بکر در امور سیاسی قائم مقام حضرت محمد (ص) بود بنا بر آن لفظاً «خلیفه» و اردسازمان حکومت گردید در حالیکه در قرآن کریم لفظ خلیفه با این معنی استعمال نگردیده است.

حضرت ابو بکر خطبه مختصر ولی جامع ایراد کرد و طی آن روش عملی حکومت آینده را اعلان نمود:

«ای مردم! مرا حاکم خویش برگزیدید در حالیکه از شما بهتر نیستم. اگر در راه رستگاری و راست رفتن به من یاری کنید و رنه اصلاح نمایید. صداقت و راستی را فریضه دینی خود می پندارم، کذب و دروغ را خیانت می پندارم. تا توان شما نزد من تواناست تا حتمش را از ستمگار بستانم، توانای شما نزد من ناتوان است تا حق مظلوم را از او بستانم، بیاری خداوند متوجه باشید هیچ یک از شما جهاد را ترک نکنند و هر قومیکه جهاد را ترک بدهد در دین خواری و بیچاره خوانده شده. من اطاعت خدا و رسول او را میکنم پس شما از من فرمان برداری کنید. ولی اگر از اطاعت خدا و رسول نافرمانی کنم اطاعت من ضروری نیست (۲)»

دوره خلافت حضرت ابو بکر از ۱۱ هجری - ۶۳۲ - میلادی شروع شد و در (۱۳) هجری ۶۳۴ میلادی خاتمه یافت.

بیعت عمر:

چون حضرت ابو بکر به مرض الموت گرفتار شد و از زندگی خود مأیوس گردید احساس خطر کرد که اگر در زندگی خود امور خلافت را به شخصی که

(۱) متن کامل این خطبه را در سیرت ابن هشام (ج ۳) (ص ۴۷۰)، طبری (ج ۳ ص ۳۰۰) ملاحظه کنید.

(۲) سیرت ابن هشام (ج ۳ ص ۴۷۳) طبری (ج ۳ ص ۳۰۳)

شیرازہ مسلمانان را ساز و سامان نتواند داد نسیپارد، امکان بروز اختلافات میان ایشان مانند گذشته متصور است، و دشمنان از آن بهره مند خواهند شد. حضرت تش بام آل اندیشی بجستجوی شخصی بر آمد که نظم و نسق امور ریاست اسلامی را بصورت درست سر برآه ساخته بتواند. و در پر توفهم و هوشیاری و بیداری فکری مسلمانان را از اختلاف باہمی نجات داده بتواند. بنظر حضرت ابو بکر بجهت این منصب شخصی موزون بود کہ سخت گیر باشد ولی سنگدل نباشد. نرم خوبا شد ولی جبون نباشد. درین هنگام انتخاب حضرت عمر و حضرت علی توجه اورا بدان سو جلب کرد. در میان هر دوی آنان خصوصیت ما بہ الامتیاز این بود کہ اگر حضرت عمر برای امری تصمیم میگرفت بعد ہا اگر یقین حاصل میکرد کہ کار مذکور خلاف مصلحت وقت است از عزم خود منصرف میشد و این خصوصیت فطوری او بود. ولی حضرت علی چنان فطرت داشت کہ اگر حضرت تش در پی کاری می شدند آنرا با انجام میرسانیدند. حضرت علی را هیچ چیز از ارادہ اش باز نمیداشت، باین ترتیب حضرت ابو بکر در پر توفهم و هوشیاری خویش حضرت عمر را ترجیح دادند. (۱)

جستجوی فکری و نظری حضرت ابو بکر انتخاب حضرت عمر را مسلم گردانید. حضرت ابو بکر از طریق رأی انفرادی خلافت اورا نپذیرفت بنابراین درین بارہ از یاران برگزیده و صاحب رأی مشورت طلبید. ہمگی برین فکر حضرت ابو بکر تحسین گفتند و از حضرت عمر نو صیفا کردند. چون درین مورد از عبدالرحمن پسر عوف مشورہ خواست او گفت او از ہمہ افضل است از او امت بہتر وجود ندارد. بلی حضرت عمر کمی تند مزاج است حضرت ابو بکر گفت: علتش آنست کہ مرا نرم خومی بیند اگر بار خلافت بر دوش او

گذاشته شود اعتدال مزاجی را برای خود نخواهد گزید .

از حضرت عثمان مشورت طلبید حضرت تش فرمود «تا جای که میدا نم باطن او از ظاهرش بهتر است هیچ کسی با او در یک کفه قرار گرفته نمیتواند. از اسید پسر حضر دریافت کرد او گفت «بعد از شما او را خوبتر می شناسم باطن او از ظاهرش بهتر است. برای منصب خلافت هیچ کسی از او سزاوارتر نیست بعلاوه آن، حضرت ابوبکر از سعد پسر زید قاضی مصر و از سایر اصحاب مهاجر و انصار نیز مشورت خواست همگی از حضرت عمر توصیف ها کردند و حضرت تش را اهل این منصب گفتند .

بعد از این مشوره حضرت ابوبکر حضرت عثمان را طلبید در مورد حضرت عمر این وصیت نامه را نوشت :

«بسم الله الرحمن الرحيم . من عمر را حاکم شما مقرر کردم اگر حضرت تش به عدل و داد و فلاح و بهبود کار کند تصور من در باره او نادرست نخواهد بود. اگر مرتکب ظلم و استبداد گردید من هم علم غیب ندارم، من بر حالت ظاهری وی اعتماد کرده ام . خدا میداند که نیت من خوب است» .

چون وضع حضرت ابوبکر بسیار وخیم گردید از منزل خارج شدند و مردم را مخاطب قرار داده فرمودند آیا شما در باره خلافت عمر با من هم نوا هستید بعد از غور و دقت تمام او را انتخاب کرده ام. این منصب را بدوست و عزیز خود نه سپرده ام من امیدوارم که شما بطور کلی از وی اطاعت خواهی کرد . (۱) بعد از این حضرت ابوبکر، حضرت عمر را نزدیک خود خواست و او را یک سلسله نصایح فرمود . هنگامیکه حضرت عمر مرخص گردید ، حضرت ابوبکر دستهای خرد را بلند کرد و از خدا التجا نمود . خدا یا ! در قبال این مسأله نیت من فلاح و بهبود است . از فتنه ترسیدم او را حاکم مقرر کردم تو واقف هستی . بعد از غور

و خوض زیاد بفکر خود بهترین همه، نیر و مندترین همه و فردی را که از همه بیشتر مشتاق رشد و هدایت است بعنوان خلیفه انتخاب کردم. من اکنون در بستر مرگ قرار دارم، امت را بتو می سپارم. آنان در اختیار شماست جان و ابروی آن بشما محول است. حاکم آنان براه رستگاری و بهبود گام بر میدارد و بر صراط مستقیم است. بوسیله عمر امت را سر بلند گردان و ایشان را اصلاح فرما.»
چون مراسم بیعت حضرت عمر بپایان رسید بر منبر بر آمد گفت: «من باشما چند سخنی دارم، عربها درین گاه به شتر مهار گسیخته شباهت دارد. که بدون چون و چرا از قائد خویش پیروی میکنند، قائد باید مراقب او باشد و خط سیر او را بداند، سوگند بخدای کعبه که من آنرا براه راست هدایت خواهم نمود. (۱)

بعد از ارزیابی کارروایی های انتخابی حضرت ابو بکر و اضح میشود که منصب خلافت برای خلفای راشدین موروثی نبود، بلکه جمهوری بود. خلیفه آن منصب سیاسی را به پسر و یادوست خود نسپرد. اضافه تر اینکه در مسأله انتخاب رأی خود را مقدم نگذاشت بلکه بعد از يك سلسله مشوره با مسلمانان سرانجام شخصی را انتخاب کرد که عامه مردم او را با نگاه احترام و محبت می نگرستند، او يك انسان عالی صفت بود و کردار و رفتار بی آلايش داشت. دوره خلافت عمر (از ۱۳ هجری (۶۳۴) میلادی تا (۲۳) هجری (۶۴۴) میلادی دوام کرد.

واقعه شوری یا بیعت عثمان :

هنگامیکه حضرت عمر زخمی شد عده بی از اکابر اصحاب نزد او آمدند و گفتند. (ای امیر المومنین! مناسب است که شخصی را بجای نشینی خویش مقرر نما یی) حضرت عمر با لهجه تائیر آور پا سخ داد: که را جانشین

(۱) طبری، ج ۴، ص ۵۴، ابن اثیر ج ۱، ص ۲۰۸

بسازم» اگر ابو عبیده پسر جراح زنده میبود او را جانشین خود میساختم نزد خدا چنین جواب داده میتوانستم که رسول تو بر سخنان او اعتماد میکرد. ابو عبیده امین امت مسلمانان است، اگر غلام ابو حذیفه سالم در قید حیات میبود او را جانشین خود مقرر می کردم، اگر خدا درین مورد از من میپرسید بجواب میگفتم که رسول تو فرموده بود: «سالم بخدا محبت فراوان میکند» درین فرصت شخصی در صحبت مداخله کرد و گفت: «عبداللہ پسر عمر را مقرر کنید»، بر حضرت عمر این سخن ناگوار گذشت. او فرمود: «او هرگز به فکر مخطور نمیکرد. من اعتراف میکنم که چون حضرت ابوبکر از من بهتر بود جانشین خود را تعیین کرد. ولی این موضوع نیز صحت دارد که حضرت محمد (صلعم) که از هر دوی ما برتری داشت کسی را برای جانشینی خود تعیین ننمود. شما بروید. خدا از دین خود نگهداری خواهد کرد و آنرا نیست و نابود نخواهد نمود.»

بیاران پیامبر خطری پیدا شد که مبادا پیش از تعیین جانشین خویش خلیفه رخت از جهان بر بندند ازین ترس دو باره نزد مت خلیفه حاضر شدند و گفتند «اگر ائمه المومنین...! آنحضرت جواب دادند: خوب است از میان آن اشخاص کسی را خلیفت باید ساخت که حضرت محمد (صلعم) تادم و افسین از آنان خوشنود بود. و در مورد آنان فرموده بود که «آنان از اهل بهشت اند» اشاره من بطرف حضرت علی، عثمان، سعد پسر ابی وقاص، عبدالرحمن پسر عوف، زبیر پسر عوام (باجه حضرت محمد صلعم)، طلحه پسر عبیدالله و از جانب حضرت عمر عبیدالله انتخاب گردید. ولی نامبرده در باره خلافت دخالتی نخواهد داشت و تنها بعنوان مشاور شرکت خواهد نمود. اگر بصورت تصادف طرفین رأی مساوی گرفتند آنگاه دا و طلبی را به خلافت انتخاب کنید که عبداللہ در آن شمولیت دارد. در اخیر حضرت عمر فرمود «وقتی که فرمان روای خود را انتخاب کردید

از او حمایت کنید و از کمک او هرگز خودداری ننمایید» (۱)
 بعد از این حضرت عمر مردم را مخاطب قرار داده فرمود: «شما مردم ممتاز
 و سر بلند هستید در باره خلافت نظریه شما اهمیت دارد. حضرت محمد (ص) تا هنگام
 رحلت از شما خوشنود بود. اگر از راه راست منحرف نشوید نسبت به جمهوری
 اندیشه ندارم لیکن از اختلاف با همی شما مطمئن نیستیم. اختلاف با همی شما
 مسلمانان را دچار خانه جنگی خواهد ساخت. خوب است اکنون بروید بعد از
 اجازہ حضرت عایشہ باتفاق او داخل شوید و در آنجا بعد از مشورہ فرمان روای
 خود را انتخاب نمائید.»

یاران پیامبر نزدیک حضرت عمر قرار گرفتند. اندکی بعد نوبت گفت و شنود
 فرارسید و با لهجه بلند به گفتگو پرداختند. حضرت عمر آنان را طلبید و گفت
 برای خدا از این گفتگوها احتراز کنید. بعد از وفاتم در خلال سه روز پس از
 مشورہ حتماً خایفه خود را انتخاب کنید، در طی این دوران صهیب در نماز
 امامت خواهد کرد. عبد الله پسر عمر را بحیث مشیر شریک سازید ولی عہدہ خلافت
 را با او مدہید. اگر در ظرف سه روز طلحہ به مدینہ مراجعت کنند او را دو طلب
 خلافت قرار دہید اگر وی در ظرف سه روز مراجعت نمود انتظار او را مبرید و تصمیم
 اتخاذ نماید در بارہ طلحہ... کدام شما ضمانت میکنید. سعد پسر ابی وقاص
 گفت «من ضمانت میکنیم» او امر شما به سر و چشم بر آورده خواهد شد. «
 حضرت عمر جواب داد من همچنین امید وارم» گفت «هنگامیکہ مرا در قبر
 می گذارید مردم را در یک محل فراهم نمائید تا آنسان فرمان روای خود را
 انتخاب کنند» حضرت عمر به صهیب فرمود: «سه روز امامت کن اگر در ظرف
 این سه روز علی، عثمان، زبیر، سعد، عبد الرحمن پسر عوف و طلحہ به مدینہ بیایند

طبری (ج ۵ ص ۳۴)، ابن اثیر (ج ۳ ص ۵۷).

جمع کردن آنان جهت مجلس شوری ذمت تو است عبدالله پسر عمر را نیز در مشوره شریک گردان تو شمشیر برهنه را بدست گرفته آماده شو اگر يك نفر را پنج نفر تأیید کند و یک نفر مخالفت نماید گردن او را قطع نما اگر چار نفر موید و دو نفر مخالف باشد آنگاه گردن آن دو نفر را نیز قطع کن، اگر سه نفر موافق و سه نفر مخالف باشد عبدالله پسر عمر را ثالث قرار بده او در آن باره فیصله خواهد نمود. حاکم او را انتخاب نما اگر از فیصله او مردم سر باز رانند به جمعیتی بپیوند که عبدالرحمن پسر عوف در آن شامل باشد و تمام کسانی را که با فیصله اکثریت مخالفت می ورزند گردنشان را قطع کن. (۱)

بعد از تدفین حضرت عمر همان یاران پیامبر بمنظور مشوره گرد هم آمدند و سهر وزرا به بحث و فحص گذرانیدند ولی عمل جانشینی صورت نگرفت. این وضع را عبدالرحمن مشاهده کرد بنابراین گفت «از میان شما که از خلافت منصرف میشود تا این منصب به شخص مستحق تر سپرده شود» (۲) همگی خاموش ماندند حضرت عبدالرحمن بن عوف گفت: اولتر از دیگران نام خو در ا پس می گیرم. حضرت عثمان گفت من هم از شما پیروی میکنم و از خلافت منصرف می شوم، من از آن حضرت شنیدم که شمارا «امین زمین و آسمان» میگفت بعد از این سایر یاران پیامبر مانند حضرت عثمان از داوطلبی خود صرف نظر نمودند ولی حضرت علی خاموش می بود. عبدالرحمن پسر عوف باو گفت ای ابو الحسن شما چه فکر میکنید جواب داد بمن یقین بده که در راه حق و انصاف ایثار خواهی کرد. پابندی خواهشهای نفسانی را نخواهی نمود، حق مسلمانان را مطمح نظر قرار داده باخو یشاوندان خویش روابط خصوصیه قایم نسازی. عبدالرحمن بن عوف گفت: «شما بمن وعده بدید کسی را که خلیفه شما سازم به او اطاعت کنید و کسیکه از این فیصله منحرف شود باو مخالفت خواهید نمود. با من همراهی خواهد کرد تا جای که بمن ارتباط دارد من وعده میدهم که حقوق مسلمانان را پایمال نخواهم نمود و باخو یشاوندان خود

(۱) طبری (ج ۵ ص ۳۴ - ۴۵).

(۲) طبری ج (۵) صفحات (۳۵-۳۶).

هیچ نوع رابطه برقرار نخواهم نمود. در پایان این سوال و جواب از تمام حضرات وعده گرفت خودش نیز چنین تعهد نمود. پس از این عبدالرحمن پسر عوف در باره جانشین با اکابر یاران حضرت محمد (صلعم) به بحث و مذاکره پرداخت بحضرت علی گفت: شمارا از حیث قرابت، خدمت هادرا راه اسلام و بعنوان اولین مرد مسلمان از همه زیادتر سزاوار خلافت میدانم و این امر بی مورد هم نیست. ولی فرض کنید اگر از شما صرف نظر شود که راستحقیق این منصب میدانید؟ فرمود «حضرت عثمان را» سپس این مسأله را در خلوت با حضرت عثمان در میان نهاد حضرتش، حضرت علی را نام برد چون بازبیر پیرامون این موضوع صحبت کرد او هم از همان دو شخص نام برد. (۱)

این واقعه شاهد است که اندیشه یاران حضرت محمد (صلعم) پیراهون موضوع خلافت محض منحصر به همین دو نفر بود.

چون سه روز مدت مقرر حضرت عمر پسران رسید و حضرت عبدالرحمن بن عوف در طول آن مدت شب و روز مشغول ارزیابی افکار اصحاب پیامبر بود و مشوره آنان را درین مورد می جست، بامداد وارد مسجد شد درین جامها جرین و اکابر انصار و قوماندان های اردوی اسلام حضور داشتند. چون اجتماع مسلمانان فراهم گردید حضرت عبدالرحمن پسر عوف برخاست و گفت: «رفقا! مردم تمایل دارند که پیش از مراجعت به ولایات مربوط خویش باید امیر خویش را بشناسند.» درین هنگام میان طرفداران حضرت علی و حضرت عثمان اختلاف ظهور کرد. عمار پسر یاسر برخاست و گفت: «اگر می خواهید که مردم را از اختلافات نجات بدهید به علی بیعت کنید. مقداد پسر اسود پیشنهاد او را تا کید نمود. عبدالرحمن پسر ابی سرح بایستاد و اظهار کرد: اگر آرزو دارید که در میان قریش فتور رخ ندهد باید به حضرت عثمان بیعت کنید. عمار پسر یاسر بالهجه طنز آمیز باو گفت «تو از چه وقت قابلیت پند و نصیحت را بمسلمانان پیدا کرده ای؟»

(۱) طبری (ج ۵) صفات (۳۵-۳۶).

چگونه باید تاریخ نگاشت؟

مقدمه : تاریخ نویسی و پژوهش در رشته تاریخ وقتی میتواند گام بزرگ در راه تأمین سعادت و خوشبختی جامعه حال و آینده محسوب شود که بتواند همانندی در کلیات علل حدوث واقعات را درک کرده و همبستگی را که جوامع سابق برای پیشرفت و ترقی و تعالی شان دنبال میکرده اند ارائه دهد.

انتباه از تاریخ حدوث واقعات گذشته، زمانی تأمین میشود که مورخ دقیقاً تلاشهای مشترک انسانها را که تحولات اجتماعی و وقایع تاریخ را ببار آورده است مورد بررسی قرار داده و زمینه را برای شناخت کلی این فعالیت های مشمر انسانی بیش از پیش میسر و ممکن بگرداند.

مورخ واقعی کسی است که هر گاه در تاریخ عمومی بیشتر غور کند پی میبرد که جوامع در عین حالی که تکامل می یابند و از یکدیگر میراث میبرند، مراحل معین چندی را می پیمایند و با آنکه موافق مقتضیات متفاوت خود، اختلافات بسیار دارند باز در کلیات همانند اند.

مثلاً تاریخ نشان میدهد که سیستم بردگی در عموم جوامع کهن و جوامع مشابه آن برقرار است. به این معنی که در قبالتن آسانی اقلیتی ناچیز اکثریت مردم برای گردانیدن چرخ اجتماع برده و وارکار میکرده اند. اما متأسفانه در سابق مورخین کمتر بارزش نگارش درست و بررسی و پژوهش علت العلیل حوادث مکانی و زمانی و ارزیابی آنها توجه مبذول داشته و بیشتر بر ضبط و ثبت

وقایع بترتیب زمانی آنها علاقمندی نشان داده اند. اما روش نگارش امروزی ایجاب میکند تا مورخان من بعد از پیروی روش دیرین و طرز کهن خودداری نموده و حتی الوسع روشی را برگزینند که بدرجامعه حاضر و آینده بخورد، و راه پیدچیده و مشقت بار پیشرفت را هموار ساخته و زمینه عبور جامعه را بطرف جلو و بسوی ترقی هرچه بیشتر فراهم سازد.

تعریف تاریخ

تعریف تاریخ از نگاههای گوناگون و دیدهای متفاوت میتواند مورد بررسی و تحقیق و تحلیل قرار داده شود. هر گاه غرض از تاریخ تعاقب و بررسی یکایک حوادث اجتماعی بر حسب توالی زمانی آنها باشد، در آن صورت نقش آن ارزنده بوده و شامل بخش بزرگی از میراث فرهنگی یک جامعه خواهد شد و بصورت علمی در خواهد آمد: «که ملوک را باید که بعد از علم شریعت و مایحتاج طاعت و توحید و ارکان دین بدانند سیر ملوک و اخبار و تاریخ پادشاهانست و چون بران واقف شوند و سیرت و طریقت هر یک بخوانند و بدانند. آنچه خلاصه مکسارم اخلاق گذشتگان و سبب نام نیک در دنیا و ثواب و مغفرت بود از بهر سرد برگزینند و پیشوا و مقتدا سازند» (۱) و چنانچه محمد بن محمود آملی عقیده دارد که مقصود از دو علم تواریخ و سیر پند و اعتبار است نه استحضار قصه و اخبار تا اولوالبصار بدانند که این حشمت و مال و نعمت و اقبال که از بزرگان بسیار و سروران بیشمار یادگار است اعتماد را نشاید و بسی بر نیاید»

صاحب کشف الظنون برای تاریخ سه وظیفه در نظر گرفته است: «غرض از تاریخ. اطلاع بر احوال گذشته است و فائده آن عبرت گرفتن و پند یافتن از احوال گذشتگان. و تحقق ملکه تجربه بوسیله اطلاع بر تغییرات زمان و در

(۱) راحة الصدور. ص ۶۵. تالیف راوندی.

از تاریخ در نظر است چنین بیسان میداریم. نخست باید تاریخ گذشته را بترتیب صحیح و درستی دوباره نویسی کرده و سه تفاهات، اشتباهات و خبط‌های که در تحلیل علت و وقوع حوادث از جانب یک‌عده مؤرخان و واقع‌نگاران عمداً و یاسهواً بوجود آمده اشکارا ساخته و بر هر کدام انگشت انتقاد بگذاریم و باین عمل خویش وقتاً فوقتاً ادامه داده و با حصول اطلاعات نو و کاوش‌های جدید، موثوق بودن تحلیلات گذشته را بررسی و تدقیق کنیم.

دوم اینکه تمام شواهد دست‌داشته موجود را همان‌طور دست‌نخورده و سالم برای آیندگان انتقال دهیم و از جانب داری و دخالت بیجا اجتناب ورزیده و زمینه را برای مؤرخان مستقبل فراهم آوریم تا آنان از مشکلاتی که باثر بی‌توجهی مؤرخان گذشته، ما به آنها رو برو هستیم برکنار باقی بمانند. زیرا مشکل است يك نفر مؤرخ بتواند ابهام و تاریکی که در متن تاریخی بوجود آمده و زاده علل گوناگون از قبیل طبیعت، افکار، اعتقادات و مقاصد وطنی، حزبی، دینی، منافع شخصی و خانوادگی و عادات لسانی و امثال آن میباشد، بسهولة مرفوع گرداند.

تاریخ يك رشته آموزشی مطلوب

چنانکه موندرو Mounder تعریف کرده «تاریخ گذشته ازینکه شامل مطالعات رشته‌های گوناگون علوم انسانی میشود. عبارت از مجموعه دانش است که قضاوت انسانی را بهتر ساخته و ساحت فهم و ادراک بشر را بیش از پیش وسیع و گسترده میسازد. هر صفحه‌ای از تاریخ درس مفیدی بمسامی آموزاند و هر جمله آن دارای پند و اندرز است اخلاقی. و اساس آن برین بنایافته که «از فراز همه این حوادث بر سرزمینی مینگردو با بخشیدن نیرو و سرمایه تشخیص و تعیین همچون

اشعه آفتاب - افراد مملکتی را نبرد و توانائی می بخشد که حیات داشته باشند ، زندگی کنند ، بسازند و بخورند و بخورانند و گلیم خود را از آب بکشند « (۱) تاریخ به مثابه مدرسه نیست که در آن روش آموزش و تجربه مطلوب سرگذشت انسانها و همه مظاهر تمدن و مراحل مدنیت و همه عوامل هنری و ذوقی بشر فرا گرفته میشود زیرا که اگر نقش آموزشی را از تاریخ جدا سازیم دیگر ارزشی برای آن باقی نمیماند.

مادر عین حال که جریانات حدوث و اقعاعات گذشته را مورد بررسی قرار میدهد باید سعی کنیم بدون قربانی حقایق و قضاوت ناجایز و نادرست ، درسهایی نیز از این حوادث بیاموزیم تاریخ ، تاریخ نیست اگر برای هر نوع هدفی و لو عالی هم باشد منحرف و دیگر گونه ساخته شود زیرا که هر گاه پای افراد و عقاید شخصی در تمام قضاوتهای تاریخی بنمیان بیاید ، اعتبار حقایق تاریخی زایل شده و حقیقت (عینی) تاریخی در پرده اختفاء پنهان خواهد شد .
 بناء آ باید دانست که تاریخ آئینه زندگانی گذشته و رهنمای آینده است و برای توسعه فکر و نگهداری انسان از خبط و خطا در زندگانی اجتماعی عامل مهم محسوب میشود .

باید تاریخ کلید فهم حال باشد تا در پرتو آن بتوان آینده را درک کرد . و در واقع امر فائده تاریخ این خواهد بود که از احوال گذشتگان پند و اندرز گرفته و بدینوسیله ملکه تجربه را تحقق به بخشیم .

انسان از جستجوی علل تاریخی مرادش پیدا کردن وسیله یسی است که او را در میدان حادثات حال و استقبال راهنمایی کند و چنانکه در علوم طبیعی معمول است علتی را میجوید که بیداری آن مصائب را رفع و نعمت ها را جلب کند و از خطر ها رهایی یابد .

(۱) زای هفت بند تألیف دکتور باستانی پاریزی ص ۲۱۹

بنابر آن نتیجه چنین باید گرفت که تاریخ باید در خدمت بشر گماشته شود تا بوسیله آن بشر بتواند رهنمائی و هدایت شود و از خلاها و اشتباهاتی که باعث تباهی و ویرانیهای خانمان برانداز در گذشته شده است جداً بر حذرمانند.

نقش دوباره نویسی در تاریخ

دوباره نویسی در تاریخ عبارت از نوشتن و قایع گذشته در کمال حفظ و نگهداری اساس بیطرفی و اجتناب از سیاست جانبداری و تحریف حقایق میباشد مؤرخ در نوشتن مجدد جریانات حادثه گذشته باید جداً کوشش کند تا مغلوب تمایلات و فریفته او هام خود نگردد. خودخواه نباشد و حوادث را بر وفق ذوق و تمایلات نفسانی و عندی خویش دگرگون جلوه ندهد. روش نگارش مؤرخ باید ساده و روشن باشد و از بیان مغلق و باطنطنه و تاریک پرهیزد.

نویسنده تاریخ وقتی میتواند در ضبط و ثبت وقایع گذشته توفیق زیاد حاصل کند که دارای قریحه صاف و ذوق وافی و حسن ضبط و صدق بیان و فراغ از تعصب بوده و درین راه استعداد فطری و کسبی حاصل کرده باشد. زیرا که اگر مؤرخ در نقل حکایات و روایات فقط بمنقولات اکتفاء نماید ریشه عادات و قواعد سیاست و طبیعت عمران و احوال جامعه انسانی را اندانند غایب را با شاهد مقایسه نکند و حاضر را با ذاهب نسنجد هرگز از غلط و لغزش ایمن نخواهد گشت.

مؤرخ باید در میان سیل حوادث چون کوه استوار بماند و در نوشتن مجدد روایت تاریخی کمال حزم و احتیاط را رعایت کند. عیب جوئی و خرده بینی در تاریخ باعث ضعف ذهنی و دودلی و تردد میگردد. ولی این امر نباید وی را از آنچه امروز بنام انتقاد تاریخی یاد میشود بازدارد. انتقاد تاریخی بکار بردن قواعدی است برای سنجش صحت و سقم و ضعف و قوت و تعدیل و ترجیح اخبار و

اسناد. انتقاد تاریخی دو قسم است :

الف : انتقاد ظاهری .

ب : انتقاد باطنی .

الف : انتقاد ظاهری : این گونه انتقاد بد و گونه صورت میگیرد : نخست اینکه اثر ماضی که باقی است مورد بررسی قرار داده میشود مانند . بناء و سکه و امثال آن .

دوم : اینکه حکایت و روایت از آن ، یعنی واقعه گذشته ، درست است . سنجش نوع اول آسانتر بوده ولی بررسی و تحقیق پیرامون حکایات و روایات مستلزم ژرف نگری و دقت نظر بیشتر میباشد .

انتقاد باطنی آنست که از حرکت قلم مؤلف تا معانی که در ذهن او پیدا شده و تصوراتی که عضلات دستش را بجنبش در آورده است همه را بسنجیم . مثلاً در تحقیق هر سندی دو چیز باید تفحص گردد .

الف : مندرجات سند تجزیه گردد .

ب : در اوضاع و احوالی که سند در آن نوشته شده فحوص بعمل آید (۱) قصه روایات شفاهی است که مربوط به آغاز تاریخ هر قوم می شود . بعضی اوقات این قصص نظر به محرمانه بودن یا مستهجن بودن یا غفلت شنوندگان ثبت نمیشود . مؤرخ باید سعی کند حقایق پیرامون روایاتی از آن قبیل را دریابد ولی باید دقت نمود که این افسانه ها و قصص که حکایت از کیفیات نفسانی اقوام میکنند ، نمیتوان همه آنها را صحیح و تاریخی قلمداد کرد . بنابراین مؤرخ باید از لابلای انبار مطالب افسانه آمیز و مطمئن مطالب درست و صحیح را تشخیص و تمیز داده و باین عمل خویش تحت هر گونه

(۱) آئین نگارش تاریخ تألیف رشید یاسمی ص ۵۸ - ۵۹

شرایط عینی و انفسی و فادار باقی بماند و در انجام وظیفه واقعی و حقیقی تاریخ نگاری با در نظر گرفتن صداقت و حفظ بیطرفی سعی و جدیت خاص مبذول دارد.

نقش و وظیفه مؤرخ

با نظر داشت وظیفه عالی که بدوش مؤرخ گذارده شده، هر گاه مؤرخ در انجام این وظیفه همت گمارد و اگر منابعی که در خدمت آن است همه مورد استفاده قرار داده شوند، و هر گاه این استفاده طور محتاطانه و با فراست و ممارست خاصی صورت پذیرد، یقیناً نتیجه کار مؤرخ چیزی خواهد شد که بتوان به آن کلمه «تاریخ» را اطلاق کرد. وظیفه مؤرخ وقتی غامض و مبهم و پیچیده میشود که وی ملاحظه مینماید تاریخ هم مانند رشته های سایر علوم آهسته آهسته بسوی رشته های تخصصی فنی نزدیک شده، شاخ و برگهای پیدامیکنند که بدون اندوختن دانش فنی و مبسوط به مشکل میتوان تاریخ را مطالعه کرد و حقایق نهفته و پنهانی را استخراج کرد. مؤرخ به قاضی شباهت دارد. همانطور که قاضی باید شواهد را بدقت بررسی کند و آنها را در محک ذهن خویش آزمایش نماید و برای درک بهتر هر کدام در خیال و ذهن خویش، سوالاتی طرح کند و در پیدا کردن جوابهایی باین سوالات مساعی خسته گوی تا پذیر بعمل بیاورد تا حقایق را دریابد و در نتیجه به یک قضاوت بیطرفانه و غیر جانب دارانه نایل گردد. مؤرخ نیز وظیفه دارد بر شواهد اسناد و مدارک تاریخی ژرف بنگرد و از میان انبارهای اطلاعات چنان تصویری بسازد که روی آن جریان حوادث گذشته بدون کم و زیاد و تحریف منعکس گردد.

البته مؤرخ میتواند با نظر داشت اصول و اساساتی که در ارزیابی حوادث گذشته جهت کشف علت العلل این واقعات بکار برده میشود، افکار و انتباهات خود را نیز ابراز دارد و هر گاه مقدر باشد میتواند به تفسیر واقعه و تأثیرات

خوب و بد آن در آینده پردازد.

وظیفه تاریخ همیشه این بوده است که اجتماع را بیابد. با این معنی که تاریخ عبارت است از تعاقب و بررسی حوادث اجتماعی بر حسب توالی زمانی آنها. (۱)

مؤرخ باید بداند و آگاه باشد که در نوشتن جریان حوادث تاریخی از هر گونه حب و بغض شخصی و نظر دوستی و دشمنی اجتناب و خودداری ورزیده میشود. پس تاریخ را چه کسانی میتوانند بنویسند. راست همینگوی نویسنده معاصر امریکائی میگوید «نویسنده واقعی آنست که پیش از آنکه مردم را بشناسد خود یک آدم واقعی باشد» بنابراین تاریخ نگار باید مانند عکاسی باشد که از مناظر واقعی و طبیعی عکس برداری کند نه از آنچه صحنه سازی شده است.

گوستاو لو بون میگوید: «کسیکه ثمرات اخلاقی و روحی ملتی را نداند تاریخ ملت در نظرش یک مشت حوادث پریشان و وقایع بی ترتیب جلوه میکند.» درست است که برای تاریخ شاخ و برگ لازم است چنانکه هیچ صحنه طبیعی یا ساختگی بی شاخ و برگ نمیتواند باشد. اما این شاخ و برگ تا اندازه لازم است که قلب ما هیت نکند و اصل و ریشه را از میان نبرد. این جاست که وظیفه مورخ حساس میشود و مؤرخ باید ژرف بنگرد و اسناد و مدارک و شواهد و آثار تاریخی را دفعه^۲ بررسی نماید و حتی کسانی را که این اسناد و مدارک و شواهد بانها مربوط میشود مطالعه نموده و به شخصیت، افکار و عقاید ایشان آشنایی کامل بهم رساند و هرگاه مؤرخ در آنچه در بالا بیان شد مسامحه و سهل انگاری روا دارد به آسانی راه اشتباه را پیموده و تا ابد تاریخ را بدودر و غ معرفتی خواهد نمود. و چنانکه

(۱) نسای هفت بند تألیف استاد دوکتور باستانی پاریزی ص: ۲۳.

میشه گوید: «برای آنکه تاریخ تا ابد دروغ باشد کافیهست که يك نفر حقایق را کتمان کند.»^۱

وظیفه سنگین دیگر مورخ اینست که وی به لحاظ ولعی که برای فهم گذشته دارد مانند عالم ناچار است در آن واحد، از تعداد پاسخهایش بکاهد. یکی را تابع دیگری بسازد و به آشفتگی و قایع و علل، یگانگی و نظم بخشد.^۲

و مؤرخ باید معتقد باشد که اعمال انسانی عللی دارد که اصول آنها قابل تشخیص است و اگر این پندار را نپذیریم تاریخ ناممکن خواهد شد و وظیفه خاص مورخ است که این علل را بازجوید.

وظیفه مؤرخ نه عشق و رزیدن به گذشته و نه رهائی یافتن از آنست بلکه باید به عنوان کلید فهم حال؛ برگزیده دست یابد و آن را درک کند.

ارزندی پژوهش در تاریخ

تا کنون در بررسی تاریخ، از گذشته تا حال را تا کید نمودیم تا بکمک و معاونت و همکاری گذشته توانسته باشیم حال را درک و فهم نمائیم و بعبارت دیگر برای اینکه بهتر بتوانیم حال را تشریح و تحلیل نموده باشیم، تاریخ گذشته را مطالعه کردیم. و بدین ترتیب گویا تا اینجا راه آمد و شد ما راه ترفیکی يك طرفه و يايك جانبه بوده است. اما من بعد تاریخ را از نگاه آینده بررسی خواهیم کرد و بکمک حال و گذشته به نوسازی در آینده اقدام میکنیم. و باین نکته توجه خواهیم نمود که گذشته بحال و حال به آینده مدغم است.

ارزش تحقیق در تاریخ مورد تأیید عده زیادی از دانشمندان و مؤرخان است اما این ارزش بیشتر در گذشته متوجه شکل ظاهری و تحلیل سطحی حوادث گذشته

(۱) کتاب دایرة المعارف موضوعی دانش بشر، ص ۷۱۳.

(۲) تاریخ چیست ص : ۱۳۴.

بوده است و به محتوای جریانات حوادث گذشته توجه ژرف و دقیق بعمل نیامده است. در اینجا پیشنهاد میشود که چند مسأله مهم تاریخی انتخاب گردد. از روی آن شرایط و ایجابات کنونی درك و استخراج گردیده و ارتباط این شرایط و ایجابات با تاثیرات گوناگونی که ممکن در آینده بر اعمال و کردار و رفتار انسان بجای بگذارد، تفسیر و توضیح داده شود.

تحقیق تاریخی باید معیار خود را خودش تعیین کند و این معیار را انکشاف دهد و بکمال مطابقت نایل گردد. اینگونه پژوهش باید سنن و آداب و رسوم مختص بخود را بوجوذبیاورد و نمونه ها و روشهای خویش را توسعه بخشد و بالاخره به نتیجه ای که مستلزم آن است نایل گردد.

مفهوم تحقیق

باملاحظه شرایط و ایجاباتیکه در بالا بیان گردید باید تحقیق تاریخی بصورت انتزاعی مورد بررسی قرار گیرد و حدود و ثغور آن تعیین گردد. پژوهش اساساً تدقیق مجدد را میسرساند که باید حاوی دقت نظر در تتبع جهت یافتن و درك و فهم حقیقت باشد که فائده آن گسترش هرچه بیشتر ساحه دانش و معرفت خواهد بود. مفهوم تحقیق یا Research را از روی اصطلاح یونانی هستوریا یا Historia که مفهوم پرسش را میسرساند و کلمه عربی تحقیق که معنی بازپرسی حق است، بهتر میتوان درك کرد. پرده برداشتن و یا تشخیص معلومات از مجهولات، پرداختن به کاوشها و حفريات در ساحات مختلفه بذات خویش مستلزم طرح پرسشهای متداوم و پیوسته است. که باید تمام اینگونه پژوهش ها از روی آزمایش انتقادی و از روی يك هدف تعیین شده جهت کشف و استخراج حقایق تازه و نو و تعابیر جدید با تجدید نظر بر فرضیه های پذیرفته شده و افکار و نظریات تازه و امثال آن، ارزیابی گردد.

انواع پژوهش

پژوهشها دو نوع اند: یکی پژوهش ادبی است و دیگری پژوهش علمی. پژوهش علمی تحلیل و آزمایش میشود در حالیکه پژوهش ادبی وظیفه گردآوری، تقدیم و تعبیر و تفسیر اطلاعات موجوده در باره مضمون مشخص و بخصوصی را بعهده میگیرد. اما پژوهش علمی با ایجاد و اختراع و کشف اشیاء جدیدی میپردازد که قبلاً وجود آنها آشکارا و واضح نبوده است.

در پژوهش ادبی حقایق مجتمع، ارزیابی شده و بجایهای متناسب بدون در نظر گرفتن نتایج و یا عواقب بعدی قرار داده میشوند در حالیکه در پژوهش علمی تلفیق و ترکیب این حقایق بچنان وضعی صورت میگیرد تا نتیجه مطلوب از آن بدست آید و هدف و مقصود در نوع پژوهش دو می قبلاً مشخص شده و معلوم گردیده که رسیدن به آن هدف بوسیله تجربه و آزمایش میسر شده میتواند ولی در پژوهش ادبی که متضمن مشق و تمرین و ممارست زیاد است، با احتمال قوی منتج به نتیجه نامعلوم میگردد که قبلاً قابل پیشبینی هم نبوده است.

اساسات تحقیق

در پژوهشها باید اساسات زیر همواره در نظر گرفته شود.

الف - گردآوری مواد و اطلاعات مربوط به موضوع مورد پژوهش.

ب - برخوردار بودن از استعداد و دانش فنی در باره موضوع مورد مطالعه و پژوهش.

ج - داشتن علم کافی از دانش تجربی و اختیاری.

د - داشتن تفکر قابل انعطاف: این نوع طرز تفکر و تعقل میسران اساس اولی و دومی پژوهش که در بالا بیان شده ارتباطی قسایم میکند. مورخ باید در برابر

هر چیزی عکس العمل و واکنش از خود نشان دهد .

ه- بر خور دار بودن از هنر درك و فهم ، تعبیر و تفسیر و توجیه حوادث و پدیده های تاریخی . این نوع فهم و داشتن چنین قدرت توجیه و تفسیر پدیده های تاریخی گاهی فطری و ذاتی بوده و به مشکل میتوان به تحصیل آنها از راه مطالعه و یا تحقیق نایل گشت .

و- طرح و تدوین و ارائه مقصود و ایده مشخص .

هیچ نوع پژوهش نمیتواند ازین شش اصل اساسی جدا باشد و این شش اصل اساسات مشترک در پژوهش تمام رشته های علوم تلقی گردیده و بر همه یکسان قابل پذیرش و تطبیق است . اما باید دانست که ساحات این روش های پژوهش و نقشی را که هر کدام از آنها در تحلیل و تفسیر محتویات مورد پژوهش بعهده میگیرند ، متفاوت است .

روشهای پژوهش در تاریخ

موضوعات گوناگون و مسایل متفاوت تاریخی طرز تحلیل و تلقی مختلف و متفاوتی را مستلزم است . این روشها و طرز تحلیلات مورد بررسی و آزمایش قرار گیرد و هر گاه ایجاب کند بتوسط متخصصین و اهل فن حدود و ثغور هر موضوع مورد پژوهش تعیین و مشخص ساخته شود .

روشهای پژوهش تاریخی هم همان موادش گانه اساسات تحقیق را حاوی میباشد که ما با ذکر هر کدام در اینجا و ارزیابی آن مواد از لحاظ پژوهش تاریخی میپردازیم .

۱- مواد: مواد تاریخی عبارت است از اطلاعات موجوده مربوط به گذشته که بشکل روایات و افسانه های انفرادی و غیره در سیاحت نامه ها ، مکاتبات و تألیفات نیمه رسمی و یا شخصی ، یادداشت های روزانه . راپورهای واصله و افکار و

عقاید منعکس شده است. و یا اینکه اینگونه نه مواد شامل مواد مکشوفه مادی از قبیل کتیبه‌ها و سکه‌ها و آثار عمرانی صفحات موسیقی و ادبی و امثال آن می‌گردد. اسناد کتبی که از گذشته بیادگار باقی مانده نباید سطحی تلقی گردد و به آسانی هم پذیرفته شود. زیرا در نوشتن اسناد انتفاع شخصی و حب و بغض و انگیزه‌های روانی، شخص نویسنده خیلی دخالت داشته می‌تواند. چنانچه ابومعشر گوید: «که بیشتر تاریخ فاسد است. از جهت آنکه روزگار در آنرا دریافتست و چون از لغتی و نوشته‌ای بادیگر لغت تحول کرده اند. چون جهودان را که بایکدیگر اختلاف است» (۱) و لتر می‌گوید: «برای آنکه بتوان تاریخ خوب نوشت باید در يك کشور آزاد دیگری زندگی کرد».

باید در پژوهش مواد کتبی موضوع زیر در نظر گرفته شود: و آن اینست که «وجود افسانه‌های قهرمانی و جنگاوران برای ملت‌ها در گذشته باندازه‌ای مهم بوده که آنها که داشته‌اند بدان فخرها کرده و خبرها گفته‌اند و آنها که نداشته‌اند احساس ضعف و حقارت کرده و ناگزیر گشته برای خود بسازند» (۲) و اهمیت مواد کتبی درینست که این مواد به بیان و توصیف حوادث و اتفاقات گذشته پرداخته است. و هرگاه بر آنها ژرف‌نگریسته شود دانسته خواهد شد که عده مؤرخان بمدارك و اسناد موثق دست یازیده‌اند و سعی نموده تا اندازه‌ای افسانه‌ها و قصص را از تاریخ جدا بسازند.

اشکال و مشخصات منابع

باید دانست که قهرمانان نیکه تاریخ را ساخته‌اند خود فرصت آنرا نداشته‌اند که قلم بدست بگیرند و آنچه کرده‌اند بنویسند. مادر طول جریانات حوادث

(۱) دایرة المعارف موضوعی بشر ص ۷۱۲

(۲) همان کتاب ص ۷۱۲

گذشته بندرت به چنین شخص بر میخوریم که خود وقایع زمان خود را برشته تحریر در آورده باشد. قهرمانانی مانند حمورابی، سولون و کرزوس و یعقوب لیث و آتیلا و سزار و چنگیز و اردشیر و نادر هنگامی که از کوه به دشت سرازیر شدند و پرچم شهرت در جهان بر افراشتند، هرگز با تار یخ و تار یخ نویسان سرو کار نداشتند. این مؤرخان بودند که بعد ها بسراغ آنان رفتند (۱)

منابع تاریخی را میتوان چنین دسته بندی نمود.

الف: منابع دست اول.

ب: منابع دست دوم.

ج: منابع دست سوم.

الف: منابع دست اول. منابع اصلی و دست اول مؤرخ عبارت از آرشیف‌هایی است که از سابق بیادگار باقی مانده و در آنها اسناد و مدارک قید و ضبط شده که کمتر میتوانند برای مؤرخ اشکالی را بوجود بیاورند. اسناد آرشیف حاوی مطالبی هستند که مانند آب سرچشمه در صورتیکه از نزدیک چشمه نوشیده شوند؛ پاک و تمیز و صاف بوده و بهر فاصله که این آب جاری از سرچشمه دور میشود آب آن هم دارای گل و لای و خاک و خاشاک گردیده پاک و تمیزی آن زایل میگردد.

بنابراین اسناد و مدارک آرشیف هم خاصیت آب سرچشمه را دارند. آنها آئینه تمام‌نمای افکار و اذهان و برداشتها و قضاوتها و ارزشیابی‌های کسانی هستند که باعث موجودیت شان شده‌اند. طوریکه بعضی مؤرخان را عقیده بر آنست اسناد آرشیف استخوانهای خشکیده تاریخ نبوده بلکه با ارائه فکر و نظر و مطالب عینی در باره حیات انسانهای گذشته گوشت و خون کافی برای تاریخ محسوب شده میتوانند. این اسناد حاوی خواسته‌ها و ارمانها، عادات و سنن، اذواق و اخلاق

و شخصیت و باز گوئی و سایل معیشت و قیود زندگی، نوعیت پارچه های لباس، طرز خانه داری و در حقیقت شامل تمام پدیده های فرهنگی و مدنی مردم گذشته میشوند. ب: منبع دست دوم: منابع دست دوم شامل آن کتب و آثار میباشند که توسط اشخاص دیگر تدوین و تألیف شده و برای ما انتقال یافته اند. این منابع در صورتیکه بدقت و ژرف نگری خاص نوشته شده باشند حاوی اطلاعات صحیح خواهند بود ولی خواهی نخواهی زیر تاثیر نفوذ و شخصیت مؤلف خویش اند و نباید توقع نمود که این گونه منابع کاملاً از زیر تاثیر انحرافات و افکار و عقاید شخصی برکنار باشند. ج: منبع دست سوم: منابع سوم شامل اطلاعاتی میشود که بوسیله دایرة المعارفها، سالنامه ها، کتابهای درسی و سایر کتب دیگری برای ما رسیده است. و هر قدر این منابع از منابع دست اول فاصله داشته باشد بهمان اندازه ارزش تاریخی آن کمتر خواهد بود. منابع دست سوم شباهت به پولهای کاغذی یا بانکنوت هایی دارد که با گذشت زمان ارزش آنها کاهش مییابد.

اگر متن تاریخ مبهم باشد باید نخست بر رفع ابهام آنها پرداخت نگاه راجع بصاحب سند و اثر تحقیق نمود. طبیعت، افکار و اعتقادات مجزا را باید دانست و مقاصد حزبی، دینی و خانوادگی و عادات زبانی، سبک عمل مؤلف و سایل استخباری که در دسترس داشته است با درجه علم و کمال و قوای فکری او و طرز انتقال آن از اصل تا زمان مؤلف همه را باید مورد بررسی قرار داد.

ضرورت دانش فنی و عمومی برای مورخ

برای مؤرخ لازم است که بعلاوه دست داشتن به اسناد تاریخی صورت استفاده از این اسناد و مدارک و منابع و مأخذ را نیز بداند و از روشهای گوناگون در ارزیابی حقایق تاریخی مطلع باشد.

وی باید بداند که حفاریات و کاوشهای آثار باستانی چه ارزشی در روشن

ساختن گوشه های تاریخ مدنیت های گذشته بعهدہ دارند و چطور میتوان ازین آثار استفاده نمود و حقایق تاریخی را کشف و پیدا کرد. مورخ وقتی خواهد توانست درك آثار باستانی توفیق یابد که بر رسم الخطها، سبک نگارش و استعمال الفاظ و کلمات گوناگون در موارد متفاوت و نوعیت کاغذ و یا پارچه و یا پوستیکه نوشته ها روی آن صورت میگرفته . در یابد .

دانائی بر علم سیاست مؤرخ را قادر خواهد ساخت روشهای حکومت داری و معامله دولتهای غالب بر مغلوب را درك کند. مورخ باید از علم منطق و جغرافیا آگاهی کامل داشته باشد. از روی منطق استدلال درست و معقول مردم باستان واقوام و تیره های که در تاریخ نقشی را بعهدہ داشته اند تشخیص داده و میزان هوشیاری، عقل و فراست آنها را سنجیده خواهد توانست. و از روی این معیارها پیشرفت و یا انقراض و انحطاط جامعه ای را ارزیابی میتواند.

جغرافیه زادگاه تاریخ است، مادر و پرورنده آن است و خانه ای است که تاریخ در آن انضباط می پذیرد .

بنابراین مورخ باید علم جغرافیا را بداند و دران دارای تحصیلات علمی و منظم باشد. وی باید بداند که هر اندازه که تکنولوژی بیشتر توسعه یابد، از نفوذ عوامل جغرافیائی بیشتر کاسته میشود و عوامل دیگری بوجود می آید که در سر نوشت يك جامعه، يك دولت و پیشرفت و یا اضمحلال مدنیتی نقشی را بعهدہ میگردد .

مورخ باید به علم زیست شناسی آشنایی داشته و درسهای که تاریخ ازین علم باید فرا گیرد تعقیب نماید. وی باید درك کند که نخستین درس تاریخ از نظر گاه زیست شناسی این است که زندگی رقابت است. رقابت نه تنها حیات تجارت است بلکه تجارت حیات است. هر گاه که غذا به قدر کافی وجود داشته باشد، رقابت مسالمت آمیز است و در غیر آن صورت خشونت آمیز. و دومین درس تاریخ از نظر گاه زیست شناسی این است که زندگی انتخاب است. و سومین درس تاریخ از نظر گاه علم مزبور این خواهد بود که حیات باید با فعالیت توأم باشد .

ارتباط باستان شناسی با تاریخ

باستان شناسی و تاریخ دورشته‌ی اندلازم و ملزوم یکدیگر. و باستان شناسی بدون تاریخ و تاریخ بی باستان شناسی نمیتواند راه تکامل و پیشرفت را به پیماید. علم باستان شناسی همان قدر و منزلتی را در روشن ساختن سوابق خیلی بعید منطقه ای، شهری، و کشوری از نگاه موجودیت تمدن و فرهنگ غنی میتواند داشته باشد که مثلاً ارشیف ها و دیگر آثار کتبی همان ارزش و اعتبار شایان و ارزنده را در توضیح و ارائه تحول تاریخی و اجتماعی جامعه و کشوری خواهند داشت.

اماروش استفاده از مواد تاریخی در باستان شناسی فرق میکند. در باستان شناسی باید از علوم شیمیائی و سایر فنون استمداد جست تا مواد مکشوفه سلامت و صلابت و لطافت و زیبایی خود را حفظ کرده و از روی آنها بتوان حقایق تاریخی را بخوبی درک کرد و توضیح داد. اما باید این امر دانسته شود که مواد مکشوفه باستانی همیشه نمیتوانند بصورت انتزاعی مورد مذاقه و تعمق قرار گیرند. زیرا خیلی امکان دارد، موادی شبیه بعداً کشف شود که بر معلومات قبلی بیفزاید و یا اینکه خود مبدأ منشاء موضوعات تاریخی دیگری باشد. ازینروست که همیشه باستان شناسان توصیه و تاکید مینمایند تا سلسله حفريات و کاوشها ادامه یابد و دنبال گردد. مؤرخانی که در امور باستان شناسی مشغول میشوند باید قبلاً معلوماتی کافی در باره سکه شناسی، کتیبه خوانی و زبان شناسی و زمین شناسی، جغرافیا و هیئت شناسی و وقایع نگاری تحصیل کرده باشند. او باید بتواند مواد ساختگی پولهای کاغذی قلابی و مهرها و دیگر افزار و آلات را که عده سودجو و منفعت پرست، باستانی و معمر جلو میدهند، از مواد اصیل و افزار و آلات قدیمی و باستانی تشخیص دهد و درک کند.

برمؤرخ باستان شناس است تا از هنرهای ظریفه و تزئیناتی که ممکن در کار تاریخ دخالتی داشته باشند و برای روشن کردن واقعه تاریخی کمک و معاونتی بتوانند، معلومات کافی بدست بیاورد.

حسن « یمن »

مبیر و تحول خمریات در ادبیات دری

از مهمترین موضوعات ادبی یکی هم وصف است. اهمیت و ارزش آن از اینجاست که شامل انواع زیاد سخن میشود. البته تاریخ پیدایش و صف در ادبیات با زمان ظهور شعر و شاعری پیوستگی تام دارد. آنگاه که شاعر خواسته است چیزی را بیان کند وی برای انجام این مامول صفات مشخص آنرا ارائه کرده است و این خودش سخن وصفی است.

این نوع شعر را از آن جهت وصفی گویند که نسبتش به وصف می باشد و وصف عبارت از بیان چیزی است بواسطه صفات ممثل آن (۱)

قرار تعریف بالا قسمت عمده اغراض شعر از قبیل مدح و ذم، رثا و شکوی، غزل و لغز، مناظره و بخشی از حسب حالها، خمریات و مفاخرات داخل شعر وصفی میشود (۲) که درینجا موضوع بحث ما خمریات است.

خمریات بر اشعار خمیری گفته می شود و شعری را خمیری گویند که شاعر در آن بوصف خمیر بپردازد: خمیر (xamr) عبارت از شراب و آب انگور است که مسکر بود و نیز هر چه که مسکر باشد خمیر گفته شود، زیرا زمانی که آیه تحریم خمیر در مدینه نازل شد شراب انگوری در مدینه نبود بلکه شراب خرما معمول بود، علاوه بر آن خمیر بمعنی نوشانیدن می، شرم داشتن، پوشانیدن، پنهان کردن و

۱- انشای مقالات ترجمه مرحوم استاد بیقاب - ص «۵» از انتشارات جریده ثروت .

۳- شعروادب تألیف زین العابدین مومنین چاپ تهران .

مایه کردن در خمیر آمده است (۱)

شعر خمیری در ادبیات عرب و عجم سابقه خیلی طولانی دارد چنانکه شاعران عرب حتی در عصر جاهلیت و بعد از آن در وصف خمر سخن‌ها گفته‌اند و مضامین لطیفی درین زمینه پرداخته‌اند، که در جایش بذکر آن خواهیم پرداخت؛ همچنان‌که میان ادبیات تازی و دری از روزگاران گذشته رابطه بس نزدیک و متین‌سی موجود بوده است، بنابراین شعرای دری زبان کم و بیش در مورد هسای مختلف از شاعران عرب تقلید کرده‌اند، چنانکه انوری درین زمینه خود اعتراف کرده گوید:

شاعری دانی کدامی قوم کردند آنکه بود

اول شان امرؤ القیس، آخر شان بو نواس

و منوچهری ترجیح خودش را بر یکی از معاصرین خویش بدین الفاظ

ثابت میکند:

من بسی دیوان شعر تازیان دارم ز بر

توندانی خواند الاهبی بصحنک فاصبحین

یعنی من بسیاری از اشعار عربی را از دیوان‌ها حفظ کرده‌ام حالانکه تو این قصیده سبعه معلقه را هم خوانده نمی‌توانی که مطلع آن «الاهبی بصحنک فاصبحینا» است (۲). بهمین ترتیب در زمینه شعر خمیری نیز شاعران دری زبان تا اندازه‌ی از شعرای عرب پیروی کرده‌اند، چنانچه نخست به تقلید از شاعران تازی گویندگان ما نیز در اشعار خود خیلی مختصر به ذکر و وصف (می) پرداخته، سپس در آن مورد مضامین برآزنده و مفصلی ایجاد کرده‌اند؛ البته بایک نظر اندازی مختصر بر دو اوین شعراء این نکته روشن می‌گردد که در ادبیات دری از روزگار قدیم تا کنون شاعری را سراغ نخواهیم کرد که در اشعار خود ازین لفظ

(۱) فرهنگ نفیسی جلد دوم (ص ۱۴۰) منتهی الارب جلد دوم (ص ۴۱۱).

(۲) شعرا العجم تالیف شبلی نعمانی ج ۴

و اصطلاحات متعلق به آن بطور صریح و یا کنایه و آنهم به مفهومیهای مختلف دگری نکرده و کلام خود را ازین راه آب و تابی نداده باشد .

چنانکه مادرین حصه بعداً به تفصیل سخن خواهیم راند اینک نخست ظهور و تحول شعر خمیری را در ادبیات عرب از نظر گذرانیده سپس این موضوع را در ادبیات دری دنبال خواهیم کرد .

جنبش شعر خمیری در ادبیات تازی:

باده گساری و وصف می در ایام باستان میان عرب و عجم معمول و متداول بوده است ، چنانکه عرب ها قبل از اسلام بشرب خمر مبادرت میورزیدند و درین مورد هیچگونه قید و بستی وجود نداشت ، بنا بر همین اصل معلوم می شود که وصف باده در اشعار از آن وقت شایع گردیده است . و از همین جا است که مادر کلام عرب جاهلیت خیلی زیاد به خمریات بر میخوریم و میدانیم که آنگاه وصف خمر يك چیز عام بوده است (۱) .

در آن هنگام طریقه عمومی چنان بوده است که شاعر تنها در تشبیب قصیده دو یا چهار بیت درین باره میگفته است و بس ، چنانکه آثار شعری عدی بن زید و عبید بن الابرص شاهد این مدعا است . عدی بن زید از شاعران معروف جاهلیت بوده در شهر حیره بوجود آمده است و معاصر با ساسانیان فارس بوده است ، در اشعارش چندین جا ذکر از شراب رفته است . همچنان عبید بن الابرص از شعرای بزرگ قبل از اسلام می باشد ، که اشعاری در مورد خمر گفته است (۲) . بدین ترتیب ذکر خمر و وصف آن که در اشعار عصر جاهلیت خیلی محدود بود پس از آن و با فزونی نهاد ، اشعار لطیفی درین مورد بوجود آمد ؛ چنانکه شاعران

(۱) مزدیسنا از دکتر معین .

(۲) المجلد فی التاریخ الادب العربی چاپ مصر ، تاریخ ادبیات عرب چاپ تهران .

بزرگ آن زمان درین زمینه مضامین بکرو بدیعی ایجاد کردند. از جمله اشعای بن قیس یکی از فحول شعرای جاهلیت است که اشعاری در وصف می دارد (۱). دیگر از شعرای این عصر میتوان ابو الحارث جنذب امرؤ القیس (۵۰۰، ۵۴۰) میلادی را نام برد، وی صاحب دیوانی نیز بوده است. شعر مشهورش قصیده معلقه اوست چنانکه در بیتی از آن باده را چنین وصف کرده است:

كان مكاكي الجواء غدیهةً
صبحن سلفاً من رحيق مفلقل

یعنی پرندگان چنان به نشاط نغمه سرودند که گویی به شراب (مفلقل) صبوحی

زده اند (۲).

همچنان طرفه بن العبد (۵۴۳ - ۵۶۹ میلادی) که از شاعران بنام عهد جاهلی است در بیتی از قصیده معلقه خود این چنین به باده گساری خویش اشاره کرده است:

ما زال شرابی الخمر وولذتی
ویدیعی وانفاقی طریفی وملتذی

یعنی پیوسته پدیده من شراب خواری، تمتع از لذات و فروختن و خرج کردن

مورث و مکسب است.

ابو المغلس عنتره بن شداد (۵۲۵ - ۶۱۵ میلادی) که از شاعران و الامقام جاهلیت است، وی نیز بیتی چند در معلقه خود در وصف شراب سروده که اینست مفهوم آن: «چقدر باده گساری کرده ام آنروزها که گرمسایه نهایت میرسد من از می ناب مست می شوم، شرابی ارغوانی ارا بریقی مخطط و سربسته در ساغری طلایی رنگ می ریزم. چون به باده گساری نشستم مالم را فدا کنم و آبرویم را مصون میدارم.»

بهمین ترتیب ابو الاسود یا ابو عباد عمر بن کلثوم که در حدود (۵۷۰) میلادی

(۱) المجلد فی تاریخ الادب العربی چاپ مصر، تاریخ ادبیات عرب چاپ تهران.

(۲) معلقات سبعة ترجمه عبدالمحمد آیتی، (۲/۱۲۰) چاپ تهران، (۲)

میزبسته است و یکی از شاعران بنام عصر جاهلی بوده، در آغاز معلقه خودش این چنین بوصف شراب میپردازد: «هان! ای ساقی هنگام صبوح است دیده از خواب بکشای و جامی از باده پر کن و شراب (اندرین) را از مادر بیغ مدار .

شرابی صاف و به زعفران گلگون شده بکامم ریز ، چنان مستم کن که از سر دنیا برخیزم، شرابی ده که ساغری از آن اندوه از دل بزداید و رنج دنیا را از یاد ببرد، باده بی که چون بکام سفلیگان فرو ریزد مال و خواسته در نظرشان بی قدر گردد .» (۱)

همچنان ابو عقیل لبید بن ربیع نیز از شاعران نامدار مخضر مین است ، (۲) وی عصر پیامبر اسلام را نیز در یافته است و ایمان آورده است؛ دیوانی هم دارد اما قصیده معروف وی معلقه اوست. لبید درین قصیده ابیاتی در وصف خمر دارد که اینست مفهوم آن : « شب را زنده میداشتم و شرابی کمیاب و گرانقدر می نوشیدم و باده فروشان تا خانه های خود را از خانه های دیگر مشخص کنند علمی بر فر از خانه خود میزنند، چون شراب گران شود ما را چه باک شرابی گران در خمهای قیر اندود میخرم، آنگاه مهر از سر خمها گرفته می شود و شراب آن قدح قدح بکام باده گساران میریزد ، چه بسا با شرابی صاف صبروحی میزنم و کنیزك عود نو ازم با انگشتان زیبایش ابریشم عودش را بلرزش می آورد .»

همچنین وصف خمر در شعر در ابتدای اسلام بطریق عمومی جاهلیت است آنها تا وقتی که باده حرام نشده بود می نوشیدها میکردند و در وصف باده سخن ها میگفتند ، اما روزی فرارسید که خمر در اسلام حرام گردید و پس از نزول چند آیه کریمه باده نوشی کاملاً ممنوع قرار داده شد .

(۱) معلقه سبعه ترجمه عبدالمحمد آیتی چاپ تهران .

(۲) تاریخ الادب العربی طبع مصر (ص ۲۱) سال چاپ (۱۳۵۱ - ۱۹۳۲ م)

چنانکه در سال چهارم هجرت النبوی که آنرا سنة الترفیه گویند بساده بر مسلمانان حرام گشت. حضرت پیغمبر (ص) اگر چه از ابتدا ای بعثت خود این عمل را مذمت میکردند، اما بصورت صریح در سال فوق این آیه شریفه نازل شد که:

«ای محمد (ص) از تو در باره باده نوشی و قمار پرسش میکنند بگو که در آنها گناهی عظیم است و منفعتی است برای مردم، اما گناه آنها از سودشان بزرگتر است.» (۱)

پس از نزول آیه کریمه بالا مردم فهمیدند که بزودی نوشابه حرام خواهد شد، تا آنکه آیه دوم درین باب چنین نازل شد: (ای کسانی که بخدا ایمان آورده اید در حالت مستی به نماز نزدیک مشوید) (۲)

پس از نازل شدن آیه فوق باز هم پاره یی از مردم در حالت مستی بی ادبیها کردند و بصورت پنهان به می نوشی پرداختند، مردم به پیغمبر اسلام شکایت بردند تا آنکه این آیه مبارکه در تحریم قطعی شراب فرود آمد: «ای کسانی که ایمان آورده اید همانا باده و قمار و بت های را که بر سر پا داشته اید و تیرهای اقداح که بدان قمار می بازند نجس و از کارهای اهریمن است، از آنها دوری کنید تا رستگار باشید» (۳)

بعد از آن شرب خمر بر مسلمانان بصورت قطعی حرام شد اما با وجود اینکه اسلام باده را حرام ساخت مسلمانان بعضاً بنوشیدن آن اقدام میکردند و بوصف آن می پرداختند (۴)

گویند در یکی از جنگهای زمان پیغمبر (ص) تازیان بر خیمه های نوشابه یهودیان دست یافتند و آنها را شکستند، باده از خیمه ها بر یخت اعرابی بی طاقت شده بر زمین

(۱) سوره دوم بقره، آیه (۲۱۶)

(۱) سوره چهارم نساء آیه (۴۶)

(۳) سوره مائده، آیه (۹۲)

(۴) کتاب مزدیسنا از داکتر محمد معین.

دراز کشید و با جرعه بنوشیدن پرداخت که آنگاه حضرت پیغمبر اسلام با نعلین خود او را تادیب کردند (۱)

همچنین در زمان خلفای راشدین نیز وصف خمر به سبب حرمت آن بکلی متروک گردید؛ اما شعراء هر قدر از صدر اسلام دور تر میشدند و با عادات و رسوم ملل دیگر آشنایی پیدا میکردند همانقدر جرأت ایشان در وصف خمر بیشتر میشد و درین موضوع مضامین مبالغه آمیز انشأ میکردند، چنانکه وصف باده در اشعار و خمریات در عهد بنی امیه رونق بیشتر یافت. حتی برخی از خلفای اموی خود در وصف خمر شعر میگفتند از جمله ولید بن یزید را میتوان نام برد که اشعار او در وصف خمر مشهور است و شعرا مضامین او را گرفته در شعر خود بکار برده اند. بدین ترتیب در عصر عباسی وصف باده بنهایت کمال رسید و مضمونی ناگفته

نماند (۲). ابونواس (۱۴۵-۱۹۹) هجری نخستین شاعری بود پس از ظهور اسلام که خمریات خود را به لطایف و ذوق تمام اشاعه داد.

چنانچه اشعاری که درین باره سروده است به (۲۷۵) بیت میرسد، اینک بیتی از وی نقل می شود:

لاتبک لیلی ولا تطرب الی هند و اشرب علی اوردمن حمر اکالو رد (۳)

خلفای عباسی نیز در مجالس عیش و طرب باده می نوشیدند و بعضی از آنها در اشعار بوصف خمر می پرداختند چنانچه اشعاری که در دیوان ابن المعتز عباسی در وصف خمر انشاد شده است و یک باب مستقل را احتوا کرده زیاده از (۳۲۵) بیت می باشد. (۴)

(۱) کتاب حافظ شیرین سخن تألف داکتر معین .

(۲) تاریخ ادبیات داکتر جاوید چاپ گستر جلد اول

(۳) المجلد فی تاریخ الادب العربی چاپ مصر و معلقات سبعة ترجمه عبدالمحمد آیتی

(۴) کتاب حافظ شیرین سخن تألیف داکتر محمد معین

بدین ترتیب از اینکه شعرای آن عصر از یکطرف به میگزاری پرداخته‌اند و از جانب دیگر اشعاری در وصف خمر سروده‌اند. وصف باده در اشعار عرب سر از نو معمول گردید و قوت گرفت و بهمین طریق شعرای دری زبان که در کلیات مقلد شعرای عرب بوده‌اند از همان ابتدای شعر و شاعری به علت توافق باذوق عمومی و مقتضیات دیگر بوصف خمر در اشعار خود پرداخته و رفته رفته این شیوه بقدری شایع و معمول گردید که حتی شاعرانی که شاید اساساً از باده خواری بیزار و برکنار بوده‌اند آنرا از لحاظ ادبی اصل و سنتی پنداشته اشعاری در آن زمینه گفته‌اند، بنابراین این شیوه در میان شعرای دری زبان نیز عام گردیده است.

سپیده دم شعر خمری در ادبیات دری:

خمریات از زمانهای بسیار قدیم و شاید از نخستین روزیکه باده در جهان پدید آمده است از بهترین مضامین شعرای هر ملتی بوده است چنانکه خمریات شعرای یونان قدیم هنوز از دل انگیزترین اشعار آن عصر بشمار میرود (۱). آریائیان در زمان بسیار کهن بامی و تاک آشنا بوده‌اند. در سرزمین اصلی خود که حوالی آسیای میانه و خراسان زمین بزرگ بوده است کمال دقت را در کشت و زرع انگور با نیروی حقیقی بکار می‌بردند. در اوستا (می) بصورت ماده madha آمده است چنانکه در هوم یشت (یسنای ۱۰ - بند ۸) چنین آمده: «آری همه ماده (می) های دیگر را خشم خونین سلاح در پی است اما آن ماده (می) هوم را رامش راستی همراه است، مستی هوم سبک سازد هر آن آدمی که هوم را چون فرزند خور دسالی نو ازش کند هوم خود را برای شان آماده ساخته به تن شان درمان می بخشد.» (۲)

(۱) اشعار و احوال رودکی تألیف سعید نفیسی ج ۲

(۲) مزدینا تألیف دکتر معین . . .

و درون‌دیداد (فرگرد ۸ - بند ۲۲) مذومنت بمعنی می‌مند، صفت برای میزد (خوردنیهای جامد) آورده شده و آن مرکب است از مزه (می) و منت (مند) ازادات اتصاف همچنان می در پهلوی بصورت (Mad) آمده است.

بهر حال باده نوشی از اعمال رایج اریائیان بوده است تا آنجا که هر گاه در میان ایشان کودکی متولد می‌شده در همان روز خانواده وی شرابی در خم می‌گذاشت و آنرا محفوظ میداشت تا در شب عروسی فرزند به عنوان میمنت صرف شود، همچنان بلعمی در تاریخ خود (می) خوردن را از اداب و شرایع زردشت دانسته است. و مولف بیان الادیان می‌نویسد که: (مغان شادی کردند و می خوردن بطاعت دارند. « (۱)

از همین جا است که قدیمترین شاعران و ادیبان دری (می) را به مغان و موبدان زردشتی نسبت داده‌اند. البته مقصود این نبوده که مغان و موبدان زردشتی در می خوارگی استاد بوده‌اند بلکه مغ و مغان در ادبیات دری نام عمومی برای زردشتیان شده است.

از کمال خجندی

بماقامت ، ای لاله رخ سوسن بوی

از جای رود چو آب سرولب جوی

پیش رخ تو ز سیلئ باد صبا

گل را به تپنچه سرخ میدارد روی

(۱) برای معلومات بیشتر رجوع شود به تاریخ بلعمی و بیان الادیان .

مزوج صدا های بم و تنوع در صدا
با (آرگن) شرفنگن می لرزید
با گوش و کنار دین بیگانه می شنید

من بیگانه در این دنیا و بیگانه
به لایه های مختلف و شلوغ
زیر این آسمان بیگانه می شنید

یک صبح در کلیسا

بالای یکی تپه ئی (خوش فرش گیاه)
بالاشدم آهسته تا به بینم چه بناست
دیدم که کلیسای سیاهی به نگاه
ایستاده سر تپه بد، دیر قدیم
دروازه قوسی رقمش بسته هنوز
اندر حرکت سیاه پوشی به حریم
این (پا دری) سیاه پوشیده یلان
بسیار شبیه این کلیسا بودی
هم محکم و هم متین و در حین زمان
خاموشی مطلق است، گاهی صرصر
آهسته گذر کرده بجنبانند شاخ
شل شل ز درخت است، صدای پرپر
در چو کی بی، یک باغچه ئی، بنشستم
موزون هوایی است ز ابر روشن
گشتم همه اطراف و کنون گیرم دم

یک روز پگاه
آمد، سر راه
با عظمت و بیم
آرام و سلیم
در چشم و گمان
قد قیل و کمان
از لای شجر
از مرغ سحر
دیدم چکنم
کافی است قدم

• • •

مضبوط و متین	صحن سپه و کبود سنگی، سنگین
رنگین، رنگین	کوچک کوچک گلان خود روظا هر در بیخ درخت ها و در خط زمین
خوش نقش و نگار	آغاز خزان است و فتد برگ گت قرار، آهسته شمالش ببرد، این سوو آن (خش خش) بکند روی زمین در رفتار
چرخد بکنار	در خامشی ناگاه صدائی برخاست (در رنگ... و در نگ و در نگ (۱))
اندر چپ و راست	آواز به هر گرد و نواحی بالاست
موجش به فضا است	برد از دل من زنگ کدورت آواز برخاستم و روان شدم جانب دیر بینم که بجا چه گونه آرند نماز؟
باسوز و نیاز	بینم آری چه گونه سازند ادا داخل شدم، ایستاده شدم هم ره شان دردست، یکی پار چه پاک و صفا
بانغمه ساز	
آداب و دعا	
دل سوی خدا	
چون بادوزید	(آرگن) به سرود آمد و تا سقف رسید امواج به دیوار و در آهنگ انداخت آهنگ به دل های همه وجد دمید
چون شعله تپید	

هر رنگ و ورقم

ممزوج صدا های بم و زیر بهم

با (آرگن) شرر فگن می لرزید

خم اندر خم

با گوش و کنار دیر میشد همدم

* * *

از قلب و زبان

من همراه شان لب حرکت داده روان

الحمد شریف و قل هو الله سه بار

با مردوزنان

با صوت خفیف بودم آری خوانان

* * *

افکنده سر اند

دیدم همه گی پاک، خدا میگویند

(مقصود توئی! بهانه این دیروکنشت)

سویت بدوند

آخر همه بر کعبه تو سجده کنند

* * *

بر ارض و سمای

مخلوق تو از روز ازل دیده کشای

که روشنی ماه و قمر می جو شد

کاین است: خدای

که برق و رعد و باد بردش از جای

* * *

گفتند: خدا

کم کم همه از نور حقیقت دانا

هم خالق شمس و ماه و برق و رعد است

ذاتش همه جا

آمد بوجود - از وجودش دنیا

* * *

الله الصمد

حق است خدای، قل هو الله احد

ذاتش نه شریک و نی موافق دارد

باقی واحد

موجود خدا، نه والد است و نه ولد

محمد حیدر نیسان - لندن ۱۹۶۲

ممن میده و کوه سنگی و سنگی
 کوچه کوی چنگ گلان خود رو ظاهراً
 در بیخ درختها و درختها

محمد نبی مفتون

فروق نگهت گل

بزخم دل نه مرهم بسته نی فکر رفو کردم
 پناس نا و کنا زش به درد و داغ خو کردم

شده امروز غرق نگهت گل جیب و دا ما نسیم

نسیمی را که از کویش گذر میگرد بو کردم

به تقریبی سخن سر کردم از موی سمن بویش

مشام جان و دل را از شمیش مشکبو کردم

ندارد درد دل سنگین جانان ناله تأثیری

کنون فریاد حسرت را گره اندر گلو کردم

بحسرت قطره خون شد چکید و در رهش گم شد

دل سرگشته را در خاک کویش جستجو کردم

به ذوق صحبت پیرمغان دوش از سر مستی

به دور جام گشتم بوسه بر پای سبو کردم

به این صافی که می بینی زلال طبع من (مفتون)

بخونا ب جگر روی دلم راشست و شو کردم

«۱۹ - ۱۱ - ۴۹»

پوهنوال عبدالرزاق زهیر

تذکره نگاری در ادب دری

۲

سرزمین هند جایگاه مهم درین زمان در تذکره نگاری قرار میگیرد، و تذکره هایی در مسیر تاریخ توسط دانشمندان مسلمان هند برشته تحریر میاید چنانچه در «۱۱۶۵ هـ» شیخ علی متخلص به حزین تذکره خود در ابنام «تذکره المعاصرین» در شرح حال علما و شعرای معاصر خود تدوین میکند.

یکسال بعد یعنی «۱۱۶۶» غلام علی آزاد بلگرامی تذکره بی بنام «سرو آزاد» در شرح حال شعرای بلگرام و سایر حصص هند در قید تحریر میاورد، این تذکره جلد دوم آثار الکرام تذکره اصلی نویسنده قرار میگیرد، تا آنکه هر دو جلد بنام آثار الکرام در حیدرآباد دکن بزور طبع آراسته میگردد، و مشتمل بر ترجمه حال فقراء و علمای بلگرام و غیره سی باشد، مولف این تذکره قبل از تحریر این دو جلد فوق تذکره عمومی بنام «ید بیضا» در «۱۱۴۸ هـ» برشته تحریر میکشد که چند سال بعد در «۱۱۷۶ و ۱۱۷۷» بنام «خزانه عامره» تذکره عمومی و مبسوطی در قید تحریر درمی آورد که در آن حال شعرای معاصر و پیشتر از آنرا شرح میدهد. این تذکره ماخذ معتبر تذکره های بعدی قرار گرفته و یکی از تذکره های معروف و مشهور بحساب میرود.

پیوست بهمین تاریخ یعنی در «۱۱۶۹» میرعلی شیر قانع در سرزمین هند بنام «مقالات الشعراء» تذکره دیگری می نویسد، تذکره (بی نظیر) در (۱۱۷۲ هـ)

توسط میر عبدالوهاب دولت آبادی تألیف می شود. در «۱۱۷۳ هـ» قیام الدین حیرت بنام «مقالات الشعراء» تذکره‌یی در شرح حال شعراء از عهد عالمگیر اول تا وفات عالمگیر دوم در قید تحریر میکشد.

در (۱۱۷۴) در ضمن کتاب تاریخ عمومی بنام حدیقه الصفا که به ضمیمه آن شرح حال شعراء نیز توضیح می شود بر شته تألیف کشیده می شود.

پیوست بهمین تاریخ تذکره «باغ معانی» توسط نقش علی تألیف میشود که مشتمل بر هفت چمن و یک خاتمه بوده و در آن شرح حال شعراء بترتیب حروف تهجی تدوین شده است.

متصل بهمین تاریخ لطف علی بیک آذربایفانی بنام «آتشکده آذر» تذکره مبسوطی بر شته تحریر در می آورد، این تذکره که مولف آن از «۱۱۷۴ هـ» تا «۱۱۹۳ هـ» به تألیف آن مشغول بوده، با اساس رعایت ممالک و بلاد تدوین و ترتیب شده است

در «۱۱۷۵ هـ» نویسنده هندو مذهب در سرزمین هند بنام دور گاداس تذکره‌یی بنام (سفینه عشرت) با اساس حروف تهجی تألیف و تدوین نمود، که آیندگان ازین تذکره استفاده اعظمی کردند. بهمین ترتیب نویسنده باذوق هندو مذهب

دیگر بنام لچمی نراین شفیق اورنگ آبادی در «۱۱۸۱ هـ» در شرح حال شعرای فارسی گوی هند تذکره‌یی ترتیب و با اساس حروف تهجی در دو فصل بنام «گل رعنا» تدوین نمود، که فصل اول آن ترجمه شعرای مسلمان و فصل دوم آن ترجمه حال شعرای هندو است، همین نویسنده بنام «شام غریبان» تذکره دیگری در «۱۱۸۲ هـ» تألیف نموده است. که مشتمل بر احوال شعرای است که در هند حیات بسر میبردند.

در «۱۱۹۴ هـ» مطابق (۱۷۸۲ م) بنام «لب لباب» تذکره‌یی تدوین گردید که تقریباً خلاصه ریاض الشعراء بشمار میرود در معلومات جدیدی هم بدان افزودند.

موهن لال نویسنده صاحبذوق هندو مذهب با اسم (انیس الاحبا) یا (تذکره شعرای

فارسی گوی هند) در مقابل تذکره المعاصرین شیخ علی حزین در قید تحریر در آورد. در «۱۱۹۸» علی ابراهیم خان خلیل تذکره بی بنام «خلاصة الکلام» در شرح حال شعرای که مثنوی گفته اند ترتیب نموده و در آن شرح حال «۷۸» تن مثنوی سرایان ادب دری را شرح داد.

در «۱۱۹۹ هـ» مطابق (۱۷۸۶ م) غلام همدانی مصحفی بنام «عقد ثریا» تذکره مختصری ترتیب داد و در آن شرح حال شعرای فارسی گوی هند را از عهد محمد شاه تا عهد شاه عالم شرح کرده است. همین نویسنده در «۱۲۳۶ هـ» تذکره دیگری بنام «تذکره فارسی» در ترجمه شعرای متاخرین از شعرای فارسی زبان وارد و گوی هند بترتیب حروف تهجی ترتیب نمود که در آن بیشتر اشعار انتخابی اردو می باشد.

در (۱۱۹۸) عبدالرزاق خوافی مخاطب به شاهنواز خان صمصام الدوله مؤلف مآثر الامراء تذکره بی بنام (بهارستان سخن) تحریر کرد. که متعاقب آن عبدالحکیم حاکم لاهور بنام (مردم دیده) تذکره بی تألیف نمود که اسم آن نخست تحفة المجالس بوده، بعد ها به تجویز آزاد بلگرامی به (مردم دیده) موسوم گردیده است، مؤلف مذکور پسر شادمان خان اوزبک است.

از (۱۲۰۰ تا ۱۳۰۰ هـ) یعنی یک قرن تاجائیکه یادداشت کرده ام پیش از «۴۰» جلد تذکره در قید تحریر و تألیف در آورده شده است، از قبیل: در «۱۲۰۵ هـ» علی ابراهیم خان مؤلف خلاصة الکلام تذکره عمومی بی نهایت مبسوط بترتیب حروف تهجی در شرح حال (۳۲۷۸) تن شاعر فارسی گوی بنام «صحف ابراهیم» تألیف نمود.

پیوست بهمین تاریخ، ابوطالب تبریزی اصفهانی بنام خلاصة الافکار تذکره بترتیب حروف تهجی از آغاز تا زمان مؤلف بشمول معاصرین ترتیب و

تألیف نمود .

در (۱۲۱۸ هـ) علی احمد هاشمی متوطن سند یله هند تذکره مبسوطی در شرح حال (۳۱۴۸) تن شاعر از شعرای دری گوی بترتیب حروف تهجی تدوین نمود و نامش را « مخزن الغرایب » گذاشت . پیوست بهمین تاریخ (۱۲۱۸ هـ) تذکره مرآت آفتاب نماتوسط عبدالرحمن مخاطب به شاهنوازخان تألیف گردید .

در (۱۲۱۹) نویسنده هند و مذهب بنام بگوان داس هندی در شرح حال شعرای عصرشاه عالم بنام تذکره « سفینه هندی » تألیف نمود . که پیوست به آن تذکره احمد اختری در (۱۲۲۱) در شرح حال شعرای معاصر « عهد فتح علی شاه » تدوین شد .

در (۱۲۲۸ هـ) محمد رضا تبریزی و عبدالکریم شهادری کتاب تاریخی ضخیم بنام « زینة التواریح » بحسب دستور فتح علی شاه قاجار تدوین میکنند . و در آن ذکری از شعرای عرب و عجم نیز میکنند .

در (۱۲۲۹ هـ) تذکره ریاض الوفاق توسط ذوالفقار علی مستدر شرح حال شعرای فارسی گوی بنارس و کلکته تألیف می نماید ، در همین آوان تذکره (نشتر عشق) از (۱۲۲۴ تا ۱۲۳۳ هـ) توسط حسین قلی خان عظیم آبادی متخلص به عاشقی درد و جلد که مشتمل به ترجمه شرح حال (۱۴۷۰) تن شاعر بترتیب حروف ابجد تدوین می شود .

زینة المدایح تذکره ایست درد و جلد در شرح شعرایسی که بمدح فتح علی شاه قاجار (هفت سال اول سلطنتش) پرداخته اند . مدایح آنها را جمع و درج این تذکره نموده ، مؤلف آن تا سال (۱۲۳۳ هـ) در قید حیات بوده است . این تذکره یکی از مهمم مجمعات الفصحیات تألیف هدایت است و

مؤلف محمد صادق همامروزی است .
 در (۱۲۳۴) محمد فاضل نام کتاب « انجمن خاقان » را که از مأخذ مهم
 مجمع الفصحاء بشمار میرود ، در شرح حال شعرای فتح علی شاه قاجار تألیف
 نمود . یکسال بعد در (۱۲۳۵) محمود میرزا پسر فتح علی شاه اشعاری از شعرار
 انتخاب و با شرح حال آنها در تذکره ای که بنام « سفینه المحمود » موسوم
 بود تدوین نمود ، و در (۱۲۳۵) آنرا تکمیل کرد . در (۱۲۳۷ هـ) علی اکبر
 شیرازی بنام « تذکره دلکشا » در شرح حال شعرای عهد فتح علی شاه و
 معاصرین خود تدوین میکند .

در (۱۲۴۱) تذکره بی بنام « نگارستان دارا » توسط عبدالرزاق در
 شرح حال شعرای عهد فتح علی شاه تدوین میشود .
 از (۱۲۴۷ تا ۱۲۴۹ هـ) بهمن میرزا بن نایب السلطنه عباس میرزا بنام
 « تذکره محمد شاهی » تذکره تدوین میکند . این اثر دارای سه قسمت بوده :
 در قسمت اول در ترجمه شرح حال قدمامشتمل بر (۱۵۰) شاعر بترتیب ابعجد
 از « اسدی تایمینی » و قسمت دوم در تاریخ عهد قاجاریه و اشعار فتح علی شاه
 و بعضی شهزاده ها و قسمت سوم در ترجمه حال شعرای معاصر بترتیب حروف
 ابعجد « از ابوالقاسم قاسم مقام تا و اله اصفهانی » ، این کتاب بعداً مأخذ
 مجمع الفصحاء قرار میگیرد .

در همین آوان اثری بنام « گلشن محمود » تألیف محمود میرزا بحسب
 فرمان فتح علی شاه قاجار در (۱۲۳۶ هـ) در ترجمه احوال شعرا و اشعار « ۴۸ »
 تن شاعر که پسران فتح علی شاه هم در آن جمله اند و خود مؤلف نیز در آن شامل
 است تدوین می یابد .

در (۱۲۵۳) تذکره بنام « درویش نوا » که در شرح حال شعرای متقدم

تا قرن نهم هجری در آن ذکر یافته است تألیف می شود ، باحنمال قوی این تذکره جزء تذکره «درویش نوا» تألیف درویش نوای کاشانی است که دارای دو قسمت دیگر نیز بوده است مشتمل بر شرح حال متوسطین و متأخرین است و از جمله ماخذ مجمع الفصحای هدایت بشمار می رود.

پیوست بهمین تاریخ احمد هلاکوی قاجار تذکره موجز و مختصر در باره احوال شعرای ایران ، هند ، روم تا عهد فتح علی شاه قاجار که بفارسی و ترکی شعر گفته اند تدوین میکند و در «۱۲۵۳» از تألیف آن فارغ می شود ، اسم تذکره خود را «مصطبه خراب» میگذارد .

چهار سال بعد یعنی در «۱۲۵۷ هـ» در سرزمین هند وزیر علی عظیم آبادی متخلص به عزتی تذکره عمومی در شرح حال «۲۰۵» تن شاعر غزل سرا بر حسب شماره حروف تهجی بنام «معراج الخیال» تدوین و تألیف میکند .

در «۱۲۵۸ هـ» محمد قدرت الله گوپاموی بنام نتایج الافکار تذکره عمومی شامل شعرای فارسی زبان بنام (نواب کرناٹک) و تألیف میکند .

پیوست بهمین تاریخ تذکره بی بنام «صبح و ظن» توسط سراج الدین محمد غوث خان اعظم در شرح حال شعرای فارسی گوی «کرناٹک» تألیف می شود که در مدراس بزیور طبع آراسته می گردد .

در «۱۲۵۹ هـ» تذکره بی بنام (مدایح المعتمدیه) توسط محمد علی بهار تألیف و در آن شرح حال شعرایی را که از منوچهر خان معتمدالدوله مدح سرایی کرده اند با اشعار مدحیه آنها می آورد .

در «۱۲۶۱ هـ» محمد رضا بن القاسم طباطبایی بنام واحد علی شاه با اسم «نغمه عندلیب» تذکره در شرح حال (۴۵۰) تن شاعر که شرح حال شعرای فارسی گوی هند در آن بیشتر گنجانیده شده است و از شاعران دیگر نسبتاً کمتر است تدوین میکند .

در «۱۲۶۴» تذکره بنام «حدیقه امام الهی» توسط میرزا عبدالله بن محمد آقا متخلص به رونق برشته تحریر کشیده می شود و در آن از شعرای ستندج مرکز «کردستان» ذکر شده است.

در «۱۲۶۳ هـ» قاضی محمد صادق برای هنری اپلیت تذکره بنام «آفتاب عالمتاب» در شرح حال شعرای فارسی گوی تألیف میکند که مأخذ تذکره های صبح گلشن و روز روشن قرار میگیرد.

در «۱۲۶۴» احمدقلی خان نظام الدوله هر وی متخلص به صارم تذکره عمومی در شرح حال شعرای سلف تا عصر خود بنام «میکده» تألیف مینماید. درین آوان رضاقلی خان هدایت دست بتألیف تذکره ضخیم و باارزشی بنام «مجمع الفصحا» میزند که بعد از مأخذ عمده و معتبر در تحقیق زبان و ادب دری قرار میگیرد. مطالب و مأخذ آن از لباب الالباب عوفی و تذکره های پیشین بوده و مواد جامع و گرانبهایی را در بر میگیرد. مولف آن رضاقلی هدایت در «۱۲۱۵» متولد و در «۱۲۸۸» وفات کرده است. رضاقلی هدایت تکمله مفیدی نیز بر آن بنام «ریاض العارفین» افزود. این هر دو تذکره نظر با اهمیت خود بزور طبع آراسته می شود. (۲۳)

از «۱۲۷۰ تا ۱۳۰۰ هـ» چندین تذکره دیگر در سرزمین هند تألیف میگردد از قبیل تذکره «شمع انجمن» که توسط نواب محمد صدیق حسن خان بهو پال بترتیب حروف تهجی در شرح حال «۹۸۹» تن شاعر تدوین شده است.

پیوست بهمین تاریخ مولوی نور الحسن بن نواب صدیق حسن خان بهو پال بادامه تذکره فوق که تکمله شمع انجمن محسوب می شود بنام (نگارستان سخن) در ذکر برخی از شعرای معاصر در دا که و بنگال تألیف مینماید، بادامه هر دو

(۲۳) مجمع الفصحا با هتمام مهدیقلی هدایت در دو جلد در «۱۲۹۴ هـ» در ایران بچاپ رسیده است. همین طور ریاض العارفین به تصحیح و تحشیه مهدیقلی هدایت در تهران «۱۳۱۶ هـ» به چاپ رسیده است.

تذکره فوق مولوی علی حسن خان بن نواب صدیق حسن خان بنام «صبح گلشن»
تذکره بی بترتیب حروف ابجد در «۱۲۹۴» تألیف میکند که هر سه تذکره فوق در هند
و حصص مختلف آن به طبع رسیده است .

در «۱۲۹۵» محمد ظفر حسین گوپاموی بنام «روز روشن» تذکره عمومی ترتیب
و بادامه هر سه تذکره فوق در شرح حال شعرای معاصر تدوین و تألیف میکند که در
«۱۲۹۷ هـ» در بهوپال بچاپ میرسد .

تبصره ۵:

در ضمن یادداشتهای شخصی خود با اسم بعضی از تذکره‌های دیگری برخوردیم
که اصل تذکره‌ها را بنده ندیده‌ام. یادداشتهای خود را از لابلای مطالعه کتب
و دواوین ضبط و ثبت کرده‌ام، در جمله یادداشتهای یکی هم بنام تذکره الشعرای
جلیبی حسن برخوردیم که در «۹۹۴ هـ» برشته تحریر در آمده است .

۲ - دیگر تذکره الخواتین تألیف «باحتمال» شاه جهان بیگم ملکه بهوپال هند .

۳ - پادشاهنامه تألیف محمد امین قزوینی که در عهد سلطنت شاه جهان (قرن

یازدهم) تألیف شده است .

۴ .. تذکره یوسف علی خان تألیف محمد یوسف علی در «۱۱۸۴ هـ» .

۵ .. مرآة الصفا تألیف محمد علی بن محمد صادق حسینی که تاریخ نیست عمومی

و در ضمن آن از شعرای دری گوی نیز بابی تحریر شده است .

۶ .. تذکره احمد اختری در شرح حال معاصرین از شعرای فرس که در عهد

فتح علی شاه حیات داشته اند . در «۱۲۳۲ هـ»

۷ - مجالس العشاق تألیف سلطان حسین میرزا در او آخر قرن نهم و اوایل قرن

دهم درباره حکایات بعضی از عرفا و سرگذشت محدودی از شعراء که در کانپور

ب طبع رسیده است .

۸- محك الشعراء از محمد صالح شاملو.

۹- تذکره خیرات حسان در باره شاعره‌ها و زنان سخنور.

۱۰- طبقات الشعراء از محمد قدرت الله شوق - تذکره مجمع الخواص - گلشن

بیخار و تذکره شاهد شوق، ماه درخشان - طور حکیم - تذکره محبوب الزمن

از صوفی عبدالجبار حیدر آباد دکنی - بزم تیموریه از سید صباح الدین و غیره.

که بنده تنها با اسم آنها آشنا بوده و از محتویات آن اطلاعی ندارم. همچنین

تذکره سبحان قلی خان در (۱۱۰۰ هـ) در بخارا تألیف شده است.

در ماوراءالنهر در سیر تاریخ تذکره نویسی، تذکره‌هایی به قید تحریر در آمده

است که ما اینجا شمه از آنرا از تاریخ «۱۲۰۰ تا ۱۳۴۰ هـ» یعنی آوان انقلاب

اکتبر شرح میدهم.

خانواده منغتییه از «۱۲۰۰ هـ تا ۱۳۳۹ هـ» زمام امور بخارا را بدست

داشتند. امیر دانیال سرسلسله این خانواده است - امارت امرای بخارا با سلطنت

امیر سید عالم شاه در «۱۳۳۹ هـ» با آغاز انقلاب اکتوبر در جمهوریت های جنوب

اتحاد جماهیر شوروی خاتمه می پذیرد.

پس از امیر دانیال - امیر شامراد ملقب با میر معصوم غازی و سپس سید امیر

حیدر ملقب با میر سعید و بعد امیر سعید نصرالله ملقب به بهادر خان (۱۲۱۲ هـ تا

۱۲۷۶ هـ) و پس از وی پسرش سید امیر مظفر بهادر «۱۲۷۹ هـ تا ۱۳۰۳ هـ» و بعد سید

امیر عبدالاحد متخلص به عاجز «۱۳۰۳ - تا ۱۳۲۸» و بعد از وی سید عالم شاه

«از ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۹ هـ» امارت بخارا را بدست داشتند.

در فرغانه و خوارزم نیز خان نشین‌هایی امارت کرده اند، محمد رحیم خان در

خیوه «۱۳۲۶ هـ» و عمرخان در خوقند «۱۲۳۸ تا ۱۲۵۸» امارت جداگانه و

مستقلی داشته اند. به دربارا امرای فوق سلسله تذکره نویسی بصورت رسمی

و ذوق شخصی جریان داشته است .

در « ۱۲۴۹ هـ » قاری رحمت الله بن عاشور محمد البخاری متخلص به واضح تذکره بی بنام تحفة الاحباب فی تذکرة الاصحاب را در شرح حال شعرای دری زبان نوشت « ۲۴ »

در « ۱۲۷۹ هـ » خواجه فهمی تذکره بی بر حسب فرمایش خواجه ملا میر محمد توخسب در شرح حال شعرای معروف و امرای بخارا که شاعر بوده اند و شعرای متاخر و معاصر خود تدوین و تألیف کرد (۲۵).

تذکره مجموعه الشعرای فیروزشاهی به دربار امیر خیوه، محمد رحیم دوم توسط احمد طبیبی تدوین و تألیف گردید، و در آن علاوه بر شرح حال شعرای متاخر و معاصر مولف غزلیات و مثنوی های زیادی نیز ضبط گردیده است (۲۶) فضلی سمنگانی شاعر و ملک الشعرای دربار امیر عمر خان درخو قند تذکره بنام مجموعه الشعرای عمر خان تألیف میکند و در آن شرح حال هشتاد نفر شاعر معاصر و متأخر را میاورد (۲۷).

(۲۴) تذکره تحفة الاحباب قبل از (۱۹۱۷ م) در بخارا با طبع سنگی بچاپ رسیده است . نسخه های خطی این تذکره در کتابخانه انستیتوت شرق شناسی تاشکند و دوشنبه زیاد است .

رك :- فهرست نسخه های خطی انستیتوت خاور شناسی مربوط آکادمی علوم از بکستان بنام البیرونی جلد اول صفحات (۳۳۲-۳۳۷- به نمرات ۵۹-۶۰-۲۳۳۶-۲۳۰۴-۱۴۷۰- ۸۵۴- ۸۵۷- ۲۶۶۳-۲۸۱۱) و جلد دوم فهرست نسخه های خطی انستیتوت خاور شناسی دوشنبه به صفحه (۲۷) به نمره ۱۲۳۷۵ .

(۲۵) جلد دوم فهرست انستیتوت خاور شناسی شهر دوشنبه (ص ۲۷) به نمره (۹۵۲) .

(۲۶) نسگ - جلد دوم فهرست نسخه های خطی انستیتوت خاور شناسی تاشکند بنام البیرونی (ص ۳۵۸) به نمره (۱۱۵۲) و جلد هفتم همین فهرست (ص ۲۰۱) به نمره (۱۱۳۴) .

(۲۷) ایضاً جلد دوم صفحات (۳۳۶-۳۳۹-۳۴۰) به نمرات (۲۳۷۱-۱۳۰۹-۱۱۵۳-۳۵۸) و جلد هفتم به نمرات (۹۹۱۴-۷۵۱۰-۱۲۴۲-۹۶۸۸-۹۱۳۹-۴۵۶۹-۵۷۳۵-۶۷۴۵)

حاجی عبدالعظیم سامی بخارا ای «۱۲۷۷ هـ» در عصر امیر مظفر بنام تذکره سامی بخارا ای کتابی می نویسد و در آن شرح حال شعرای معاصر خود را شرح میدهد (۲۸) امیر مظفر چهار پسر داشت: سید نورالدین متخلص به حیا - میر عبد العزیز توره شمسی، میر محمد صدیق متخلص به حشمت، و سید عبد الاحد متخلص به عاجز، سید عبد الاحد دو برادر را در دوران بیست و شش سال امارت خود در بخارا حبس و قید نگاه داشت، تا آنکه در بندیخانه جان سپردند. که از آن جمله میر محمد صدیق متخلص به حشمت است که صاحب تذکره یی بنام تذکره حشمت میباشد، حشمت صاحب ذوق عالی و در شعر سرایسی نیز ید طولی داشت. در تذکره حشمت در باره شرح حال شهزادگان و شاهان قاجاریه، بعد ماوراء النهر و سپس در باره ادب پروری بابر و بعد از ملوک خانیه ترکستان و سپس شرح حال شعرای آسیای میانه ثبت و تدوین شده است. میرزا محمد شریف صدر متخلص به ضیاء تذکره یی بنام تذکره الشعرای صدر ضیاء رامی نویسد و در آن شرح حال شعرای بخارا را از زمان امارت امیر مظفر تا اویر سید عالم شاه را شرح میدهد. «۲۹»

عبدالله خواجه بن مختار خواجه مدرس عبدی تذکره بنام تذکره عبدی که مشتمل بر سه فصل است تألیف میکند. خواجه مدرس عبدی تا تاریخ «۱۳۲۲ هـ» در قید حیات بوده است. تذکره اش در باره شعرای طبقات مختلف از اهل کسبه حرفه، مامور، وقاضی و غیره تحریر شده است (۳۰)

میر افضل مخدوم پیر مستی بن اشرف الصدیقی الهروی متخلص به افضل بامر سید امیر عبد الاحد امیر بخارا در «۱۳۲۲ هـ» تذکره خود را تألیف میکند و در تذکره خود شرح حال «۱۳۷» تن شاعر متاخر و معاصر خود را توضیح

(۲۸) ایضاً جلد سوم (ص ۲۹) به نمره «۱۱۱ - ۳۳۹۶».

(۲۹) نل: - فهرست نسخه های خطی تاشکند، جلد ششم (ص ۵۷) به نمره (۱۳۰۴)

(۳۰) رك: فهرست نسخه های خطی دوشنبه جلد دوم (ص ۲۷) به نمره (۹۵۲)

و تشریح میکند (۳۱).
 حاجی نعمت الله محترم از طرف امیر عبدالاحد و امیر سید عالم شاه مامور تالیف تذکره بی در شرح حال شعرای معاصر می شود. وی تذکره خود را در (۱۹۱۰ م) مطابق (۱۳۳۰ هـ) بانجام رسانیده است. در تذکره محترم شرح حال (۱۲۵) تن از شعرای متاخر و معاصر موفت توضیح شده است (۳۲).
 پیوست بهمین زمان و عصر در افغانستان نیز تذکره هایی برشته تحریر در آمده است. تذکره لعل بدخشان تألیف میر یار بیک بدخشی در سال «۱۲۸۹ هـ» بهار بدخشان و مفرح الاحساب تألیف سید عبدالکریم حسینی در سال «۱۳۰۰ هـ» در شرح حال شعرای افغان، ایران، و بخارا، تذکره آتش فشان تألیف محمد یعقوب فراهی و تذکره النساء تألیف مولانا محمد صدیق آخندزاده هر ایتی «سال تألیف «۱۳۲۳ هـ» و تذکره چراغ انجمن و تذکره سکینه الفضلا هر دو تألیف عبدالحکیم رستاقی و لوالجی (۳۳) در شرح حال فضلا و شعرای کابل و غیره حصص افغانستان تألیف گردیده است.

تذکره آثار هرات از دانشمند استاد خلیل الله خلیلی و تذکره معاصرین سخنور از فاضل دانشمند مولانا خال محمد خسته و همچنین تذکره یادی از رفتگان مولانا خسته، سلسله تذکره نویسی را در افغانستان پایدار نگهداشته است (۳۴). تذکره

(۳۱) نسخه از این تذکره در (۱۳۳۶ هـ) بصورت ناقص در تاشکند بطبع سنگی بچاپ رسیده است و (۹) نسخه در تاشکند (کتابخانه انستیتوت شرقشناسی بنام (بیرونی) و دو نسخه در کتابخانه انستیتوت خاورشناسی لنینگراد محفوظ است. فهرست نسخه های خطی تاشکند جلد اول، جلد سوم، پنجم و فهرست نسخه های خطی لنینگراد از میکلوخه میکلاوی چاپ مسکو (۱۹۶۴) (ص ۱۴).

(۳۲) فهرست نسخه های خطی دوشنبه جلد دوم (ص ۳۱) به نمره (۳۹۴)

(۳۳) تذکره چراغ انجمن و سکینه الفضلا با طبع سنگی بچاپ رسیده است - رک کتاب افغانستان از نشرات انجمن آریانا دایرة المعارف کابل (ص ۳۶۹).

(۳۴) تذکره آثار هرات چاپ هرات - و تذکره معاصرین سخنور و یادی از رفتگان چاپ کابل.

مردم دیده از دانشمند مرحوم سرور گویانیز در قطار تذکره نویسی در افغانستان ارزش بس مهم دارد. ولی متأسفانه این تذکره تا حال بزیور طبع آراسته نگر دیده است.

از دانشمند مرحوم شاه عبدالله بدخشی نیز مضامین و مقالاتی در مجله های کابل، سال های پیشین به نشر رسیده است که در شرح حال شعرای حصص شمال افغانستان معلومات کافی میدهد، این نوشته ها از مجموعه بی بنام تذکره موسوم باسم مولف در مجله کابل به نشر رسیده است.

در ایران نیز پیوست بهمین تاریخ تذکره های مبسوطی در قید تحریر در آمده است. که البته تفصیل درین باره مضمون جداگانه را ایجاب میکند.

زندگی خوب

چنان زندگانی کن ای نیک رای

بو قتی که اقبال دادت خدای

که خایند از بهرت انگشت دست

گرت بر زمین آید انگشت پای

(سعدی رح)

نویسنده : اقتدار حسین صدیقی

مترجم : پوهنمل حمیدالله امین

افغانان در هند

-۵-

تشکیلات طبقه اشراف :- با انتقال قدرت به سلطان سکندر تغییرات زیادی در تشکیلات رسمی دولت بوقوع پیوست. توسعهٔ اپراتوری و ضرورت به ایجاد یک قدرت بزرگ عسکری تحت قوماندانی مستقیم سلطان باعث گردید تاوی تعداد زیادی از اشخاص را بدون در نظر گرفتن نژاد و یا قومیت آنها استخدام نماید. بنابراین تشکیلات طبقه اشراف بمقایسه سابق وسیعتر گردید. تاجا بیکه به شرایط مقدماتی تقرر ارتباط میگرفت معمولاً اشراف از همه بیشتر ترجیح داده میشد. لیاقت و استعداد اشخاص نیز در بعضی موارد خاص توجه شاه را بخود جلب مینمود. مشتاقی در ین مورد اظهار میدارد: او اولاً (۱) دربارهٔ نسب اشخاص معلومات حاصل میکرد بعداً اقطاع مربوط را باومی سپرد، ندرتاً دیده شده که شخصی در ای نسب نامعلوم در اثر پشتکار و جدیت در وظیفه توجه سلطان را جلب نماید (۲) اما موقف سلطان در مقابل رای های هندو خیلی آزاد منشانه بود.

(۱) واقعات مشتاقی ورق ۸ - الف و ب

(۲) ایضاً ورق ۸ - الف

اگر به معلوماتیکه در افسانه شاهان تذکر داده شده اکتفا شود واضح میگردد که یکی از خدمتگاران عادی و یکی از اشراف به نسبت جدیتی که در شب طوفانی در اجرای وظیفه از خود نشان داد مورد نوازش سلطان قرار گرفت بطوریکه امتیاز داشتن رتبه مناسبی را بدست آورد در نتیجه برتبه امیرار تقاجست موهلف در باره نام این شخص تذکری نمیدهد اما او را فراش خطاب مینماید. افسانه شاهان اوراق

اگر چه میگویند وی برخی از معابد را در سرزمین های که جدیداً تصرف نموده بود ویران نمود و بعوض آن به اعمار مساجد پرداخت تا درین صورت بنام او خطبه خوانده شده و تفوق وی برای مردم محلی ثابت شود اما با وجود آنهم او هیچگاه رای ها و یار اجاهای هند و در صور تیکه و فاداری شانرا در مقابل وی نگه میداشتند معزول نکرد. در حقیقت توصیف مبالغه آمیز بعضی از نویسندگان از سلطان سکندر بحیث قهرمان اسلام معمولاً سوء تفاهم را درین مورد ایجاد کرده است. تذکر یکی از مثالها درین مورد کافی خوا هد بود تا نشان دهد که در بعضی موارد چگونه مبالغه هایی توسط نویسندگان صورت گرفته است. نظام الدین و تمام نویسندگان بعد از وی اظهار میدارند که سلطان سکندر لودی بعد از فتح تمام معابد قدیمه آنجا را ویران نمود. حالانکه ابو الفضل در کتاب آیین خود در ضمن توضیح سر کار Narore میگوید که قلعه Narore به نسبت داشتن معابد بزرگ و قدیمه شهرت داشت (۱)

توضیحاتی که در طبقات اکبری و دیگر آثار بعدی در باره دوره سلطان سکندر داده شده است نمیتواند تصویر واقعی آن دوره را ارائه نماید، معلومات افسانوی بعضی از نویسندگان متأخر تا حدی میتواند بر تاریخ دوره افغانها روشنی اندازد. در آثار مذکور تذکر داده میشود که دوره لودیها در تاریخ قرون وسطی هند دارای اهمیت فوق العاده است درین دوره انکشافات اجتماعی متعددی که اهمیت زیاد داشت بوقوع پیوست.

خلای که بین فاتحین و مفتوحین در هندوستان وجود داشت از بین رفت و عملیه توحید کلتوری مسلمانان و هندوان نه تنها سرعت یافت بلکه تکمیل گردید.

(۱) آیین اکبری، ترجمه انگلیسی صفحه ۱۸۹.

مسلمانان در علوم مربوط به هندوان دلچسپی زیادی نشان میدادند (۱) هندوان نیز در مدارس، فارسی و عربی را می آموختند و ازین طریق در شعب مالی دولت مقرر میشدند (۲) درینوقت بعضی جنبش های مذهبی نیز بوقوع پیوسته که به مناسبات کلتوری عصر شکل جدیدی بخشید و طرز تفکر مردم را در مقابل زندگی و بشریت تحت تأثیر قرار داد. کبیر، Chaitanga و نانک در همین دوره امرار حیات مینمودند و برای وحدت هر دو دین یعنی اسلام و هندو یزم مساعی بخرج میدادند. برعکس این مردم جنبش Mahadevi سعی داشت تا جامعه اسلامی هند را خالص ساخته و تاثیراتی را که در اثر تماس کلتوری هند در آن وارد آمده بود از میان بردارد. در حالیکه اکثر پیشوایان Shattari مانند جنبش Bhakti عمل مینمودند. سید محمد غوث گوالیاری (یکی از پیشوایان مشهور (Shattari) با ترجمه Amrikund اعمال پوشیده و تصوفی هندو یزم را روشن ساخت و باین ترتیب ارتباط بین اصطلاحات تصوفی هندو یزم و اسلام را برقرار ساخت (۳)

چنان می نماید که سلطان سکندر شخصاً نظریات افراطی و محافظه کارانه نداشت. او ریش خود را می تراشید، شراب را مخفیانه می نوشید و از رقص و موزیک در محضر عام حظ می برد (۴) اما شیخ الاسلام او که شیخ حسام الدین نام داشت

(۱) واقعات مشتاقی، اوراق ۶۹- الف و ۶۹ ب (۲) فرشته، ص ۱۸۷. مکتوبات قدوسی، شیخ عبدالقدوس ص ۳۳۷، بداونی ص ۳۲۳.

بابر نیز این مطلب را تأیید مینماید که تعداد زیادی از مردم مربوط به طبقه متوسط که در خدمت دولت بودند بشمول مامورین شامل در وزارت عواید که امور محاسباتی را در دست داشتند از جمله هنود بودند (بابر نامه)

3- Cf. prof. K.A. Nizami, presidential Adress section II.

All India History congress's proceedings, 27 th session,

Aliahabad, 1965

(۴) واقعات مشتاقی .

و در او آخر دوره بهلول از عربستان آمده بود از علمای محافظه کار و افراطی بشمار میرفت .

وی با تعداد زیادی از غلامان، عساکر و علمای مذهبی در تمام متصرفات امپراتوری لودی سیاحت نمود و تمام اعمال غیر اسلامی را که در بین مسلمین اجرا میشد لغو نمود (۱) درین مورد این موضوع نیز باید تذکر یابد که در امور هندوان هیچ وقت مداخله نمیشد. بطوریکه حتی قمارخانه های آنها نیز در مناطق شهری فعال بودند. معرفی تعداد واقعی هندوان که در طبقه اشراف شامل بودند درینجا مشکل است زیرا نویسندگان در باره تعداد (۲) اشرافی که به گروپ های مختلف نژادی و یا کلتوری ارتباط داشتند چیزی نگفته اند. تنها در بعضی موارد هنگامیکه از آنها بحث یکی از شورشیان و یا در باره فعالیت آنها در یکی از جنگها و غیره توضیحات میدهند از آنها تذکر بعمل می آید. بهر صورت با استفاده از منابع متفرق میتوان چنین استنباط نمود که هندوان دارای استعداد، میتوانستند در طبقه اشراف شامل شوند .

اینک برای توضیح مطلب چند مثال را ارائه میداریم: در سال ۱۵۰۸، راجا Kachhwaha که سلطان امور مربوط به Narore (Narwar) را با و سپرد از اشراف مورد اعتماد سلطان بوده است. در صورتیکه میدادیم قلعه Narore بعد از محاصره طولانی که در آن خون تعداد زیادی از مسلمین نیز ریخته شد بتصرف سلطان درآمد. با فتح این قلعه تعداد زیادی از مساجد در آن اعمار و علماداران مستقر گردیدند اما بصورت تعجب آور امور مربوط به قلعه و سرزمین های مربوط آن به Raja Sing Kachhwaha سپرده شد (۳)

از هندوان دیگری که در طبقه اشراف جذب شدند رای Ganesh (۴) Prem Dev (۵)

(۱) لطایف قدوسی صفحات ۱۰۷ - ۱۰۸ (۲) واقعات مشتاقی .
 (۳) مرآة جمعه شوده به 9.140 The First Afghan Empire
 (۴) طبقات اکبری ص ۳۱۵ و براونی ص ۳۱۴ : نامبرده در اقطاع Patial, Kampil و Bahogaon
 و غیره مقرر شده بود . (۵) مآثر رحیمی ص ۵۰۶

چنان می نماید که اشراف و امرای دیگری نیز وجود داشتند مانند رای های Bhatta و Tirhut که همبستگی شانرا با سلطان لودی اعلام و در اکثر موارد با مقطع های افغان در سرزمین های مجاور همکاری مینمودند. (۸)

عسا کرو سواران هندو نیز بدون مشکلات و وظایف خوبی را در قشون شاهي بدست می آوردند و بار فقای مسلمان شان دوش بدوش پیش می رفتند (۹). اشراف بزرگ نیز سواران و افسران دارای رتبه های کوچک هندو را در قشون شان استخدام مینمودند (۱۰).

بصورت مختصر سلطان از اشرافی استحصال خدمت مینمود که به دسته های مختلف نژادی متعلق بودند و اشراف مربوط به خانواده های محلی، سید، شیخ زاده های هندی و کمبود دوره تحت مطالعه باوج شهرت رسیدند (۱۱). درین چنین موارد بمقایسه هر چیز دیگر به همبستگی سیاسی بیشتر اهمیت داده میشد و به سوابق نژادی و یافامیلی واقعی گذاشته نمیشد. بعضی از نویسندگان در بعضی موارد از اشراف غیر افغان تذکر بعمل آورده اند اما هیچکدام آنها شخصیت های واقعی را معرفی نکرده اند. از اسمای آنها معمولاً در ارتباط با شورش ها و یا فتوحات در سرزمین های مربوط تذکر بعمل آمده است. امام طلبی را که بصورت یقین میتوان درین مورد اظهار داشت اینست که اعضای فامیل های قدیمه افغان

(۶) لطایف قدوسی ص ۱۴۸

(۷) اقطاع چاندیری (Chanderi) بوی سپرده شده بود. طبقات اکبری ص ۳۳۲

(۸) واقعات مشتاقی و بابرنامه ص ۵۲۱.

(۹) تاریخ داودی، صفحات ۷۲-۷۰ همچنان طبقات اکبری، صفحه ۹-۳۳۸

(۱۰) واقعات مشتاقی، ورق ۶۳-الف و همچنان تاریخ شیرشاهی

(۱۱) واقعات مشتاقی، ورق ۶۵ ب و ۶۶-الف.

و فرملی که در دوره بهلول باوج شهرت رسیده بود ندهنوز هم موقعیت های مهم شانرا بارتبه های عالی، ولایات و اقطاع های وسیع در اختیار داشتند. اشراف افغان دارای رتبه های کوچک که معمولاً به قبایل کرنی Karrani، کاکر، سربینی Sirbini و غیره متعلق بودند، با توسعه امپراطوری و موقعیت های عالیتری را بدست آوردند. در نتیجه اکثریت اشراف متشکل از افغانها بودند در حالیکه نصف امپراطوری توسط فرملی ها و دیگر اشراف غیر افغان اداره میشد.

در مورد تشکیل طبقه اشراف، سلطان ابراهیم نیز سیاست پدر را تعقیب نمود، اگرچه وی تعداد زیادی از اشراف غیر افغان را برتبه های مهم ارتقا بخشید اما افغانها همچنان در اکثریت باقی ماندند. وی در تقلیل تعداد آنها محتاط بود زیرا باین ترتیب در نهایت امر اساس فامیلی وی متزلزل میشد در حقیقت وی افغانهای را ترجیح میداد که رتبه های شانرا در دوره های قبلی از دست داده و یاد خدمت وی رتبه های کوچکتری را دارا بودند. همچنانکه شیخ جمالی شکایت نموده است همین افغانها بعداً برای از بین بردن اشراف قدیمه و محترم اقدام کردند.

در زمره اشراف غیر افغان که با جلب نظر سلطان از گمنامی باوج شهرت رسیدند میتوان از محمد مرغوب (۱)، نظام خان مقطع غیر افغان سرکار Biyana (۲)، حمیدخان خاصه خیل که ناحیه حصار فیروزه را در دست داشت (۳) Raja Bikramjit (۴) Mabk Sadak (کسیکه سلطان ابراهیم لودی اوراد سرزمین

(۱) بابر نامه - ص ۲۳۵ نامبرده Mahawani را در دست داشت.

(۲) ایضاً، ص ۹-۹-۵۳۸

(۳) فرشته - ص ۲۰۴ و همچنان بابر نامه

(۴) بابر نامه، ص ۴۷۷

شمس آباد مقرر نمود) (۵) الیاس خان ترك بچه (۶) و Salahdi (۷) تذکر بعمل آورد که مانند اشراف افغان و فرملی مورد توجه خاص سلطان قرار گرفته بودند.

درین مورد بیهوده نیست اگر بصورت مختصر به ادعای سلاطین لودی در مورد خلافت اشاره شود، برخلاف سلاطین قبلی دهلی، سلطان سکندر و سلطان ابراهیم از قبول اقتدار و نفوذ خلافت امتناع ورزیدند. اگر چه سلطان بهلول در بعضی از مسکوکات بنام خلیفه و امیر المومنین خطاب شده است، اما نمیتوان گفت که وی عنعنه سلاطین قبل از خود را کاملاً فراموش کرده بود، زیرا در مسکوکات دیگر وی نایب امیر المومنین خطاب شده است (۸)، اما اخلاف وی بصورت یقین خلافت را برای خود ادعا نمودند. علاوه بر مسکوکات، آثار نویسندگان متأخر نیز این مطلب را تأیید مینماید. از آن جمله معدن الشفای سکندر شاهی که توسط میا بهوا Bhua و انور العون وزیر سکندر تالیف و توسط شیخ عبدالقدوس گنگوهی قابل تذکر است. میا بهوا از سلطان سکندر بنام خلیفه رب العیون نام میبرد، حال آنکه در مسکوکات از وی بنام های امر المومنین خلیفه تذکر میدهد (۹). مطالعه انور العیون نشان میدهد که سلطان ابراهیم از اینهم جلوتر رفت بطوریکه اشراف بزرگ چون مقطع های ولایات او را خداوند عالم خطاب میکردند (۱۰) با انتخاب این عنوان شاهان لودی میخواستند نشان دهند که بمنظور حکومت بر مردم قدرت شان را مستقیماً از خداوند بدست آورده اند.

(۵) A. B. Pandey, The First Afghan Empire D. 170

۶- واقعات مشتاقی ورق ۴۴ الف

۷- واقعات مشتاقی ورق ۶۳ ب به Salahdi در اقطاع چاندیری چند پرگنه محدود داده شده بود.

۸- The Coinage and Metrology of The Sultans of Delhi, Nilson Wright, Nos 924-942 P. 243-246, 1936

۹- ایضاً نمبر ۹۶۷ صفحات ۳-۲۵۰ و میا بهوا معدن الشفا سکندر شاهی ورق ۷- الف

۱۰- شیخ عبدالقدوس، انور العیون، ۱۹۰۵- ص ۱۸.

حسین نایب لیسانسیه ادبیات

شیخ فریدالدین محمد عطار نیشاپوری

-۲-

دیدن رابعه بکناش را:

بدان خوبی چو دختر روی او دید

دل خود وقف یک یک موی او دید

در آمد آتشی از عشق زودش

بغارت بر دکلی هر چه بودش

چنان آن آتشش در جان اثر کرد

که آن آتش تنش را بسی خیر کرد

دلش عاشق شد و جان متهم گشت

ز سر تا پای او عدم گشت

همه شب خونفشان و نوحه گر بود

چو شمعش هر نفس سوز دگر بود

نامه رابعه به بکتاش:

الای غائب حاضر کجایی

ز چشم من جدا آخر چرایی

دو چشمم رو شنائی از تو دارد

دل من نیز آشنائی از تو دارد

بنقد از نعمت ملك جهانى
 نمى بينم كس نون جز نيم جانى
 چرا اين نيم جان در تو نبازم
 كه من بى تو ز صد جان بى نيازم
 دلم بردى و گر بودى هزارم
 نبودى جز فشاندن بر تو كارم
 ز تو يك لحظه من دل بر نگيرم
 كه من هرگز دل از دلبر نگيرم
 غم عشق تو در جان مى نهم من
 بكفر زلفت ايمان مىدم من
 منم بى روى تو روى بى چو دینار
 ز عشق روى تو روى بى دیوار
 مرا اکنون چه بايد كرد بى تو
 كه نتوان برد چندین درد بى تو

حارث برادر رابعه پس از آگاهی از رابطه عشقى رابعه و بكتاش را بعه را
 بارگهای كشاده در حمام بسیار گرم و تفت اندود محبوس گردانید و بكتاش را
 در زندان انداخت .

به آخر گفت تا يك خانه حمام
 بتا بند از پی آن سیم اندام
 شه آنکه گفت تا از هر دو دستش
 بزد فضا درگگ امانه بستش
 دران گرما به کرد آنگاه شاهش
 فرو بست از گچ و از خشت راهش

چنین قصه که دارد یاد هر گز
 چنین کاری کرا افتاده هر گز
 بدین زاری بدین درد بدین سوز
 که هر گز در جهان بوده است یکروز
 در آمد چند آتش گرد آنماه
 فرو شد آن همه آتش بیکراه
 یکی آتش از آن حمام ناخوش
 دگر آتش از آن شعر چو آتش
 یکی آتش ز آثار جوانی
 دگر آتش ز چندان خون فشانی
 یکی آتش ز سوز عشق و غیرت
 دگر آتش زر سوائی و حیرت
 یکی آتش ز بیماری و سستی
 دگر آتش ز دلگری و مستی
 که بنشاند چنین آتش بصد آب
 کرا با این همه آتش بود تاب
 سرانگشت در خون میزد آنماه
 بسی اشعار خود بنوشت آنگاه
 ز خون خود همه دیوار بنوشت
 بدرددل بسی اشعار بنوشت
 چو در گرما به دیواری نماندش
 ز خون هم نیز بسیاری نماندش

میان خون و عشق و آتش و اشک
 بر آمد جان شیرینش بصدرشک
 چو بکشادند گرما به دگر روز
 چه گویم من که چون بود آن دل افروز
 چو شاخ زعفران از پای تافرق
 ولی از پای تافرقش بخون غرق
 ببردند و به آبش پاک کردند
 دل پر خون به زیر خاک کردند
 گفتار جانسوز و درد آور را به در حمام :
 نگه کردند بر دیوار آنروز
 نوشته بود این شعر جگرسوز
 نگارابی تو چشمم چشمه سار است
 همه رویم بخون دل نگار است
 زمزگانم به سیلابم سپردی
 غلط کردم همه آبم پیردی
 ربودی جان و دروی خوش نشستی
 غلط کردم که در آتش نشستی
 منم چون ماهی بر تا به آخر
 نمی آیی درین گرمابه آخر
 تو کی دانی که چون باید نوشتن
 چنین قصه بخون باید نوشتن
 سه ره دارد جهان عشق اکنون
 یکی آتش یکی اشک و یکی خون

کمنون من بر سر آتش از آنم
 که گه خون ریزم و گه اشک رانم
 به آتش خواستم جانم که سوزد
 چو در جان تو نتوانم که سوزد
 باشکم پای جانان می بشویم
 بخونم دست از جان می بشویم
 ازین آتش که من دارم درین سوز
 نمایم هفت دوزخ را که چون سوز
 ازین اشکم که تو فانیت خونبار
 دهم تعلیم باران را که چون بار
 ازین خونم که دریایی است گوئی
 پیاموزم شفق را سرخروئی
 بجز نقش خیال دلفروزم
 بدین آتش همه نقشی بسوزم
 چو میدارد بتم خون خور دلم دوست
 زخونم گر جهان پر گشت نیکوست
 کنون در آتش و در اشک و در خون
 برفتم زین جهان دلخسته بیرون
 مرابی تو سر آمد زندگانی
 منت رفتم تو جاویدان بمانی
 بکتابش از زندان بدر جست و حارث را
 بقتل رسانید و خود را نیز بر سر خاک
 رابعه هلاک ساخت .

بخاک دختر آمد جامه برزد
 یکی دشنه گرفت و بر جگر زد
 ازین دنیای فانی رخت برداشت
 دل از زندان و بند سخت برداشت
 نبودش صر بسی یاریگانه
 بدو پیوست و آکوته شد فسانه
 اسرار نامه :

قراریکه نوشته اند اسرار نامه قبل از «۶۱۸ق» با کمال رسیده است. در سال
 (۶۱۸) که بهاءالدین ولد با پسرش جلال الدین محمد «مولینای بلخی» بلخ را ترک
 گفته و عازم حج بوده اند، در نیشاپور عطار را دیده و با او ملاقات کرده اند و عطار
 نسخه ای از اسرار نامه را بجلال الدین که درین هنگام (۱۴) سال داشته هدیه
 داده است. مولینا ازین کتاب سود زیاد جست و حتی در مثنوی خود مطالب آنرا
 مورد استفاده قرار داده است و احترام مولینا نسبت به عطار از همین ناحیه

می پندارند. این مطلب از طرف بعضی از فضیلاي معاصر کاملاً مورد پذیرش ندارد و این ملاقات را به جرأت تأیید نمیکنند.

در هر حال اسرار نامه یکی از مثنویهای مشهور عطار است که دارای (۳۳۰۰) بیت و شامل دو از ده مقاله میباشد که در هر مقاله اصلی از اصول تصوف تفسیر شده و با حکایات و داستانها تمثیل گردیده است.

چاپ (۱۳۳۸ ش) اسرار نامه به تصحیح و تعلیقات سید صادق گوهرین آخرین و بهترین چاپهای آن کتاب میباشد. نمونه ای از اسرار نامه:

وصف عشق

دلا یکدم رها کن آب و گل را	صلای عشق درده اهل دل را
زنور عشق شمع جان برافروز	زبور عشق از جانان بیا موز
حدیث عشق و رد عاشقان ساز	دل و جان در هوای عاشقان باز
شراب عشق در جام خرد ریز	وز آنجا جرعه ای بر جان خود ریز
خرد آب است و عشق آتش بصورت	نسازد آب با آتش ضرورت
خرد نقد سرای کائنات است	ولیکن عشق اکسیر حیات است
خرد جان پرور و جان ساز آمد	ولی عشق آتش جان باز آمد
خرد طفل است، عشق استاد کار است	ازین تا آن تفاوت بی شمار است
خوشی عاشقان از اشک و صبر است	همه سر سبزی بستان زابر است
اگر معشوق آسان دست دادی	کجا این لذت پیوست دادی

پند نامه:

این مثنوی کوتاه که در حدود (۸۵۰) بیت دارد بیش از همه آثار عطار ترجمه و شرح و چاپ شده و تعداد چاپهای آن بزبان فارسی و دیگر زبانها تا سال (۱۳۲۰ ش) که سعید نفیسی آنرا احصائیه نموده در فرانسه و انگلستان و سویدن و مصر و

هند وستان و ترکیه و ایران به (۵۳) مرتبه رسیده است که شاید درسی سال دیگر باز هم چاپهایی از آن صورت گرفته باشد.

از جمله ترجمه‌های این مثنوی میتوان ترجمه فرانسوی توسط سیلوستر دو تاسی، ترجمه و شرح حال ترکی بوسیله امری، مقالسی، شاهدی، شمعی، و محمد مراد و ترجمه هندی ذریعه فایض و ترجمه عربی از آن احمد راشد خلوتی را یادآوری نمود.

خسرو نامه :

خسرو نامه که بنام های گل و هرمز و خسرو و گل نیز معروف میباشد داستان خیال انگیز عشق بازیهای هرمز و گل است. بدان سان که گفته اند اصل این داستان که وجهه باستانی دارد بقلم بدر اهوازی نوشته شده و عطار آنرا بخواش يك دوست خود به نظم برگردانیده است.

مثنوی خسرو نامه بیش از هشت هزار بیت دارد و نظر به اینکه عطار در آن از درگذشت مادرش یادآوری و تأسف نموده است آنرا از آثار دوره جوانی او میدانند ولی عقیده دیگری نیز وجود دارد که عکس این نظر است. در هر حال شهرت خسرو نامه بپایه مثنویهای دیگر عطار از جمله منطق الطیر و مصیبت نامه نیست و زیاد چاپ هم نشده است.

یکی از چاپهای خسرو نامه که گویا اولین چاپ آن خواهد بود بسال (۱۸۷۹) میلادی در لکنه صورت پذیرفته و چاپ دیگر آن در سال (۱۳۳۹) شمسی در تهران انجام یافته است.

چاپ تهران که به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری و از طرف انجمن آثار ملی عملی شده است در (۶۶ص) مقدمه و (۶۱۳ص) متن و (۸۳۶۴) بیت می باشد و مصحح در تنقیح و تهذیب و زیبایی آن سعی فراوان بکار برده است.

مختار نامه :

مجموعه رباعیات عطار به (مختار نامه) موسوم است که خود آنرا در (۵۰) باب و موضوعات مختلف تدوین کرده و مقدمه ای به نثر بر آن نوشته و بعضی از کتابهای خود را در آن مقدمه یادآوری نموده است .

رباعیات عطار بقول خودش پنج هزار بیت است ولی آنچه به چاپ رسیده است از (۴۲۰۰) بیت بیشتر نمیباشد. شاید مقداری از آن از بین رفته باشد .

دیوان اشعار :

دیوان اشعار عطار شامل قصاید و غزلیات و ترجیعات اوست که حداعظم آنرا غزلیات احتوا میکنند . این دیوان باری در (۱۸۷۲) میلادی در لکنهو و با ردیگر در (۳۵ - ۳۶) در تهران به تصحیح سعید نفیسی به چاپ رسیده است که دارای (۷۷۴) غزل و بیش از ده هزار بیت میباشد و همچنان در سال (۱۳۴۵ ش) به اهتمام و تصحیح دکتر تقی تفضلی به شکل بهتری در تهران چاپ شده است که (۸۷۲) غزل و سی قصیده دارد .

مفتاح الفتوح :

این مثنوی بنا بر وایتی در سال (۵۷۸) به نظم در آمده و تا کنون سه بار به چاپ رسیده است و اثر غیر معروف عطار است .

کتابهای جواهر نامه و شرح القلب عطار که خود بدانها اشاره کرده است از میان رفته اند و کسی آنها را ندیده است . و همچنان از کتاب مظهر الصفات که به عطار نسبت داده شده است اثری در میان نیست .

عطار ستایشگر نبود :

یکی از خو بیهای عطار این بود که شاعر مدیحه سران بود و کسی رانمی ستود

و اشعارش ازین پدیده فراغت دارد و اگر هم ندره^۱ به آن کار دست یازیده باشید

خیلی نامفهوم و در میان اشعار فراوانش غیر قابل رویت میباشد. او در اشعار خود بارها باین مطلب اشاره کرده است که کسی را نمی ستاید و نام هر دونی را خداوند نمیگذارد، چنانکه در کتاب منطق الطیر گوید :

چون زنان خشک گیرم سفره پیش

ترکنم از شوربای چشم خویش

من نخوام نان هرنا خوش منش

بس بود این نانم و این نان خورش

من ز کس بردل کجا بندی نهم

نام هر دونی خداوندی نهم

نی طعام هیچ ظالم خورده ام

نی کتابی را تخلص کرده ام

نی هوای لقمه سلطان مرا

نی قفا وسیلی در بان مرا

و در جای دیگر گوید :

بعر خویش مدح کس نگفتم دری از بهرد نیامن نسفتم

و در جای دیگر :

لاجرم اکنون سخن با قیمت است مدح منسوخ است و وقت حکمت است

شیوه بیان و پایه شعر عطار :

میگویند پروفیسر لویی ماسینیون فرانسوی ضمن مقدمه ای که بر یک ترجمه الهی نامه بزبان فرانسوی نوشته اظهار نموده است که آثار عطار به سه رکن زیبایی ، عشق ، و درد، استواری دارد و رکن سوم آنرا درد احتوا میکند. و یاد درد سخن او را اوج میبخشد و او را به وجودی از درد مبدل میسازد و با

این وصف او باز هم جویای درد است .

اگر چه پای تاسر عین دردم زدرت کافر مگرسیر گردهم
 درد عطار را کسی درك میکند که خود اهل درد باشد و دفتر او را از سر درد نگاه
 کند چنانکه او خود گوید :

از سر دردی نگه کن د فترم تا ز صد يك درد داری باورم
 این نظریك ارو پایی است .

شاید در اشعار عطار از زیبایی و عشق و درد سخنهایی رفته باشد اما اینها ارکان
 شعر او بحساب نمیروند بلکه ذکر آنها در آثار او ضمنی و اتفاقی است و پایه اصلی
 شعر را تشکیل نمیدهند .

عطار پیش تر از هر چیز يك صوفی بود و بیشتر از هر چیز دیگر به وابستگی ها
 و گرفتاریهای صوفیانه خود اتکاء داشته و آنرا در آثار خود انعکاس بخشیده است
 او در عین حال بسیار شعر میگفت و بر هر نوعی از آن دست می زد. دور کن مهم شعر او از
 نظر کمیت مثنویها و غزلیات اوست. رباعیات و قصایدش پس از اینها قرار دارند .

شتاب عطار در پرگویی سبب فزونی معایب دستاوردهای او گردیده است
 بسیاری از قصه های عطار که خود در میان آنها سرگردانتر از خواننده خود است
 در ادبیات سابقه زیاد دارند و نویسنده و عوامل آن قصه ها گاه به گاه از قشرهای
 پایین اجتماع اندو به صورت کلی میتوان از لابلای داستانهای او به مقداری
 از اوضاع و احوال اجتماعی زمان او راه برد .

او برای اثبات معتقدات خود با تلاشهای روان فرسای ، روایتگری میکند
 و میخواهد خواننده را با خود هم عقیده گرداند. ولی درین کار تو فیکر یادی بدست
 نمی آورد و چنین مینماید که خود ازین تلاشهای بی نتیجه گاه به گاه احساس

نخستگی و ناراحتی میکند بد انسان که گوید :
 ز خود چندین سخن تا چندر انم چو میدانم که چیزی می ندانم
 به چیزی کان نیرزد يك پشیزم فرو دادم همه عمر عز یزم
 دریغا در هوس عمرم تلف شد که عمر از ننگ چون من ناخلف شد
 مثنویهای عطار از شکوفانی و گیرایی بهره فراوان دارند و ناتوانی الفاظ در آنها از فرو افتادگی مفاهیم غالباً چشم گیر تر است و بقول دکتر حمیدی که گزیده‌ای از مثنویهای او را بچاپ رسانده است هیچ کدام از آنها نمیتواند از جهتی یا جهاتی مورد اعتراض نباشد .

غزلهای عطار غالباً ساده و بی تکلف اند و گرایش به صنایع لفظی بسیار کم در آنها به مشاهده میرسد . دیوان غزلیات و قصاید او بیش از ده هزار بیت دارد که در میان آن اشعاری که از روی نیاز گفته نشده اند و خواننده را از مطالعه آنها کمتر لذت دست میدهد فراوان دیده میشوند . و با اینوصف بعضی از غزلهای او دلچسپ و شورانگیز است . و همچنین تک بیت های تحریک کننده در میان آنها زیاد وجود دارند .

این هم در خور یادآوری است که بعضی از گویندگان پیشین بر عطار اثر داشته و افکار شان بر آثار او سایه افکنده و عطار مقداری از گفته ها و یافته های آنان را در قالب ها و رنگ های دیگری عرضه کرده است . هم بدینسان بعضی از سخنوران بعد از عطار از ایجادیات وی تا حدی متأثر میباشند که جلال الدین محمد مولوی بلخی را ازین عده بشمارند . اما در هر حال تحقیق این امر به صورت همه جانبه دقت و مطالعه بیشتر را در آثار آنان و تشخیص تأثیرات آنان بر یکدیگر مقالت جداگانه و مفصلی را ایجاب میکند .

مرگ عطار :

در باره مرگ عطار هم داستانی نظیر داستان تغییر حالت و گرایش او به تصوف

ساخته‌اند و گفته‌اند که هنگام حمله مغول بر نشاپور مردی از مهاجمین عطار را اسیر کرد و خواست او را بگوشه‌ای ببرد و بکشد. در میان راه شخصی به مبلغی خریدار عطار گردید ولی عطار به اسیر کننده خود گفت مفروش که بهای من بیشتر از این است و باز هم کس دیگری بمقداری پول خواستار رهایی او گشت و عطار بار دیگر گفته قبلی خود را تکرار کرد تا اینکه يك روستائی بيك توبره گاه خواهان رهایی او شد و عطار بفروشنده گفت بده که بهای من بیش ازین نخواهد بود. آن مرد بقهر شد و در همانجا او را بقتل رسانید.

این داستان که تذکره نگاران یکی از دیگری آنرا نقل کرده‌اند کاملاً بی‌اساس و خلاف واقع است. محققان معاصر قتل عطار را بدینگونه که ساخته شده است نمی‌پذیرند ولی مرگ طبیعی یا قتل او را مقارن با همین حمله مغول در نشاپور بجرأت رد نمیکنند، اما دکتور زرین کوب در يك مقاله خود این نظر را بمیان آورده است که امکان دارد حادثه قتل عطار بدست يك مغول و یا مرگ او درین عهد اصلاً دروغ باشد و او قبل ازین هنگام مرده باشد زیرا در آثار او هیچگونه اشارتی بوقایع حمله مغول به نشاپور دیده نمیشود.

این نظر درست تر و منطقی تره ینماید زیرا علاوه بر اینکه در آثار عطار هیچگونه اشارت و وضاحتی از حمله مغول نیست در باره سال فوت او نیز اختلاف فراوان وجود دارد چنانکه تاریخ فوت او را از (۵۸۶ تا ۶۳۲) نوشته‌اند که میان سالهای اول و آخر حدود پنجاه سال فاصله میباشد. در حالیکه اگر او بقتل میرسید و جزئیات واقعه قتل او را بدانسان که روایت کرده و در کتابها نوشته‌اند مردم خبر میداشتند و تاریخ آن مصادف با حمله مغول به نشاپور می‌بود که يك حادثه معین در تاریخ است پس این اندازه اختلاف راجع به آن وجود نمیداشت.

بهر حال فروزانفر سال (۵۶۱۸ هـ) و سعید نفیسی سال (۵۶۲۷ هـ) را تاریخ مرگ

عطار دانسته اند . قبر عطار در شادیاخ نیشاپور است و باری در سال (۸۹۱هـ) امیر علی شیرنوائی وزیر دانشمند عهد تیموری در افغانستان ساختمان آنرا تجدید کرده است .

عطار در چند جا از اشعار خویش اشاراتی به سنین مختلف عمر خود نموده که از آنها برمی آید که عمر نسبتاً درازی را دیده است مثلاً این بیت که هفتاد سالگی او را میرساند :

مرا در شست افتاده است هفتاد

چنین صیدی کرا در شست افتاد

و یا این بیت که در تأسف از گذشت جوانی سروده است .

چو از روز جوانی یادم آید

چو چنگ از هر رگی فریادم آید

و این بیت که نزدیکی او را بمرگ و ترسش را از آن نشان میدهد :

دل از بیم مردن در گداز است که مرگ ب لنگ و راهم بس دراز است

در پایان گفتار غزل خوب و عاشقانه ای از او که در عین حال نمکی از عرفان دارد آورده میشود:

قصد آن تنگ شکر خواهیم کرد

کار با تو سر بسر خواهم کرد

پای کوبان شور و شر خواهیم کرد

مازجان خود سپر خواهم کرد

چون بروی تو نظر خواهم کرد

ترک عقل حبله گر خواهم کرد

آن سخن را مختصر خواهم کرد

دست با تو در کمر خواهم کرد

در سر زلف تو سر خواهم باخت

چون لب شیرین تو خواهم دید

چون ز چشمت تیر باران در رسد

از دو عالم چشم بر خواهم دوخت

با جنون عشق تو خواهم ساخت

هر سخن کانرا تعلق با تو نیست

در همه عالم ترا خواهیم یافت
چون تو میخوای نگوئساری ما
گر همه عالم سفر خواهم کرد
ما کنون از پای سر خواهم کرد
دو تک بیت:

گل سرخ رخسار چو عکس انداخت

جوش آتش زارغوان برخواست

من هم نفس شمعم زیرا که لب و چشمم

بر فرقت جان گرید، بر گریه تن خندد

منابع مورد استفاده:

۱- جستجو در احوال و آثار فرید الدین عطار نیشاپوری، بقلم سعید نفیسی تهران (۱۳۲۰ ش).

۲- تذکرة الاولیا چاپ سوم با مقدمه محمد قزوینی، تهران (۱۳۳۶ ش).

۳- اسرار نامه- با تصحیح و تعلیقات و حواشی دکتر سید صادق گوهرین- تهران (۱۳۳۸ ش).

۴- مصیبت نامه عطار- با اهتمام و تصحیح دکتر نورانی وصال تهران (۱۳۳۸ ش).

۵- الهی نامه- به تصحیح فواد و حانی تهران (۱۳۳۹ ش).

۶- مصیبت نامه- مقاله بدیع الزمان فروزانفر در باره مصیبت نامه، مجله هنمای کتاب سال (۴) شماره (۹) آذر (۱۳۴۰).

۷- تاریخ ادبیات ایران- تألیف دکتر رضا زاده شفق، تهران (۱۳۴۱ ش).

۸- با کاروان حله- نوشته دکتر عبدالحسین زرین کوب، تهران (۱۳۴۳ ش).

۹- دیوان عطار با اهتمام و تصحیح دکتر تقی تفضالی، تهران (۱۳۴۵ ش).

۱۰- عطار در مثنویهای گزیده او، تألیف دکتر مهدی حمیدی، تهران (۱۳۴۷ ش).

۱۱- منطق الطیر- چاپ سوم به تصحیح و مقدمه و تعلیقات و حواشی دکتر محمد جواد مشکور (۱۳۴۷ ش).

۱۲- خسرو نامه- به تصحیح و اهتمام احمد سهدای خوانساری چاپ انجمن

آثار ملی، تهران (۱۳۳۹ ش).

تتبع و نگارش: عبدالله امیری

تحقیقاتی دربارهٔ عدد هفت

- ۳ -

هفت خوان :

در دفتر اول و سوم شاهنامه حکیم ابوالتاسم فردوسی طوسی شاعر معروف دری گوی دو داستانی دیده میشود که او ای عبارت از سرگذشت رستم در سفر مازندران است یعنی هنگامیکه کیکاوس در مازندران به بند افتاده بود رستم برای خلاص او رفت و در راه بدشواریهها و بلاهایی دچار شد و هفت واقعه مهم برای رستم رخ داد که از آنها جان سلامت برد و پیروز مندان کاوس را از چنگ دیوان نجات داد.

داستان دو می که نظیر داستان هفت خوان رستم است. سرگذشت اسفندیار و خواهران اوست. زیرا هنگامیکه خواهران اسفندیار در قید لشکر ار جاسپ شاه بود آنها را رهایی می بخشید و در راه خلاص خواهران خود از هفت منزل راه روئین دژ که در آن هفت مهلکه عظیم بود موفقانه میگذرد و خواهران خود را نجات میدهد.

هفت خوان در دیوان شعرا :

دامن رستم تکا نند بر سر این هفت خوان

دست غیرت تا غبار از دل ز دا ید مرد را

(بیدل)

آنچه بیرون است از هندوستان هم گر گدن

و آنچه افزون است از ده هفت خوان هم ازدها

ای در سرای کسب خرا میده مردوار

از هفت خوان گذشته و در هشت خوان شده

(سنائی)

بشاهنامه همی خوان زده ام که رستم زال

گاهی بشد زره هفت خوان بماندر (عنصری)

از شاهنامه فر دوسی

بنام جهاندار این را بخوان

از آن نامور پور فرخ جوان

بیا بم شماره مگو بیددیر

سخن های نغز و جـوان آورم

که بر هفت خوان هر گزای شهریار

سر آمد کنون قصه هفت خوان

بپر سید گشت اسپ از هفت خوان

سوی هفت خوان من به نخجیر شیر

کنون زین سپس هفت خوان آورم

چنین پاسخ آورد پس گر گسار

• • •

همی رفت با لشکر آباد و شاد

مرا اهرمن خوان و مردم مخوان

سوی رزم ار جاسپ آمد روان

سوی هفت خوان روی بتوان نهاد

اگر گرس آید سوی هفت خوان

دگر گفت کاو از زره هفت خوان

• • •

هر هفته هفت خوانش به تنها بر آورم

اسفند یارا این دژ روئین منم به شرط

«خاقانی»

هفت خوان رستم :

هفت خوان رستم عبارت از هفت منزل راهیکه رستم از آن راه برای

خلاص کیکاؤس که دیوان اورا بحوالی قلعه مازندران قید کرده بودند به هفت

روز رفته و در هر منزل آفتی برای رستم پیش می آمد و رستم آن آفت را دفع

می کرد. چنانکه آفت و بلای هر هفت منزل را چنین نویسنند: *شاهنامه* :
 در منزل اول رستم بخواب بود که شیری قصد رستم کرد و رخس رستم آن
 شیر را کشت. در منزل دوم ازدها یی پیدا شده و آخر الامر از دست رستم کشته
 شد. در منزل سوم زن ساحره به فریب دادن رستم پدیدار شد و بالاخره از دست
 رستم کشته شد. در منزل چهارم (اولاد) دیوی بالشکر خود به جنگ آمد رستم
 لشکر او را قتل کرد. اولاد بگریخت. در منزل پنجم اولاد را گرفتار ساخت و در منزل
 ششم (ارژنگ) دیو به جنگ آمد بعد از کشتی بسیار رستم سر او را از تنش بر کند
 و در منزل هفتم بسیار دیوان را کشت و (بید) سردار دیوان را مطیع کرد و
 بعد از آن دیو سپید که او هم سردار دیوان بود بار رستم کشتی گرفته زیرش کرد و به
 خنجر سینه او را چاک نمود و کاوس را از بندرها کرد و شاه مازندران را بعد از
 جنگ بسیار کشته مظهر و منصور به خراسان باز آمد (۱). فردوسی در دفتر اول
 شاهنامه این داستان را در هفت باب بانظر داشت تمام جزئیات هر خوانی و دفع
 مهلکه ها و بلاهای هر خوان و پیروزی رستم مفصلاً بیان نموده است.

هفت خوان اسفندیار:

هفت خوان اسفندیار عبارت است از هفت منزل راه روئین دژ که در آن
 هفت مهلکه عظیم بود و اسفندیار برای رهایی خواهران خود به آن جا رفته بود.
 چنانچه در منزل اول دو گرگ خونخوار بودند و در منزل دوم شیر و در منزل سوم
 ازدها و در منزل چهارم زن جادوگر و در منزل پنجم سیمرغ و در منزل ششم باد و
 باران و برف و رعد و زلزله و در منزل هفتم آب عمیق پیش آمد. اسفندیار هر هفت
 بلا را دفع کرده و سلامت بروئین دژ رسید و از هر مانعی که می گذشت خوان
 شکرانه میکشید. چون اسفندیار بروئین دژ رسید به مکر و حيله لشکر ار جاسپ شاه را که

(۱) غیاث اللغات و برهان قاطع.

او خواهران اسفندیار را در قلعه قید کرده بود شکست داد و شهر را بسوخت و هر دو خواهران خود را از قیدش رها کرد و باغنایم کثیر پیش پدر آورد (۱) و نیز هفت خوان منظومه ایست ترکی از عطاء الله یحیی معروف به نواحی زاده عطایی متوفی بسال (۱۰۴۴ ش) (۲). فردوسی این هفت خوان اسفندیار را در شاهنامه خود در هفت باب بصورت جداگانه منظوم نموده است که اینک چند بیتی از آن را درین جا نقل می‌کنیم:

خوان نخستین کشتن اسفندیار دو گرگ را :
 « سپهبد چو آمد بتز دیک گرگ بیفش در آن هم چو پیل سترگ
 بدیدند گرگان پر و بسال او میان یل و چنگ و کوپال او
 سرانشان به شمشیر بر کرد چاک گل انگیخت از خون ایشان ز خاک
 خوان دوم - کشتن اسفندیار شیران را
 (... سپهبد بجای دلیران رسید بهامون پرخاش شیران رسید ...
 یکی نربدو دیگری ماده شیر برفتند پرخاشجوی و دلیر
 چونر اندر آمد یکی تیغ زد بشدرنگ و رویش چورنگ بسد
 زسرتا میانش بدونیم کرد دل شیرماده پراز بیم کرد
 چوماده بر آشفت و آمد فراز یکی تیغ زد بر سرش سر فراز
 بریگگ اندر افتاد غلطان سرش زخون لعل شد دست و رنگین برش.
 خوان سوم کشتن اسفندیار اژدها را :
 (... دو اسپ گرانمایه بست اندروی سوی اژدها تیز بنهاد روی
 زد و رازدها بانگ گردون شنید خرامیدن اسپ جنگی بدید ...)

(۱) غیاث اللغات و منتخب اللغات .

(۲) تحلیل هفت پیکر نظامی بقلم دا کتر محمد معین صفحه (۹۴) .

خوان چهارم کشتن اسفندیار زن جادورا :

(زن جادو آواز اسفند یار
بیا مد بتزدیک اسفند یار

چو بشنید چون گل شد اندر بهار ...
دورخ چون گلستان و گل در کنار ...

هفت شمع :

در دفتر سوم مثنوی معنوی مولوی باز گشتن به قصه د قوقی عناوینی چنین دیده می شود: نمودن مثال هفت شمع در ساحل، نمودن آن شمع ها در نظر آن شیخ هفت مرد، باز نمودن آن هفت مرد هفت درخت، مخفی بودن آن درختان از چشم خلق، يك درخت شدن آن هفت درخت در نظر او و هفت مرد شدن آن هفت درخت چنین منظوم شده است :

اند ران ساحل شتابیدم بدان
بر شده خوش تا عنان آسمان
موج حیرت عقل را از سر گذشت

(... هفت شمع از دور دیدم ناگهان

نور و شعله هر یکی شمعی از آن

خیره گشتم خیرگی هم خیره گشت

شدن آن هفت شمع بر مثال يك شمع

نور او بشگافتی جیب فلک

باز میدیدم که میشد هفت يك

مستی و حیرانی من زفت شد

باز آن یکبار دیگر هفت شد

که نیاید بر زبان و گفت ما ...)

اتصالاتی میان شمع ها

نمودن آن شمع ها در نظر آن شیخ هفت مرد

نور شان میشد سقف لاجورد

(هفت شمع اندر نظر شد هفت مرد

از صلابت نورها را می سپرد ..

پیش آن انور نور روز درد

باز نمودن آن هفت مرد هفت درخت

چشم از سبزی ایشان نیکبخت

باز هر يك مرد شد شکل درخت

برگ هم گم گشته از میوه فراخ ..

زان بهی برگ پیدا نیست شاخ

مخفی بودن آن درختان از چشم خلق .

« ز آرزوی سایه جان میبایختند از گلیمی سا بیان میساختند

سایه آنرا نمی دیدند هیچ صدتفو بردیده های هیچ هیچ ...»

يك درخت شدن آن هفت درخت در نظر او :

«گفت راندم پیشتر من نیکبخت باز شد آن هفت جمله یکدرخت

هفت میشد فرد میشد هر دمی من چنان میگشتم از حیرت همی ...»

هفت مرد شدن آن هفت درخت :

«بعد دیری گشته آنها هفت مرد جمله در قعه پی یزدان فرد

چشم می مالم که آن هفت ارسلان تا کیانند و چه دارند از جهان ...»

معلقات سبعة:

معلقات سبعة همان هفت قصیده معروفیست که پیش از ظهور اسلام آن چنان

ارج و بهایی نزد عرب داشته است که میگویند آنها را در دیوار خانه کعبه

آویخته بودند و پس از ظهور اسلام نیز این قصاید هم چنان ارزش خود را در

ادب اسلامی از دست نداد و جویندگان ادب عرب از هر ملت بخواندن و آموختن

قصاید مذکور همت گماشتند و بر آنها شرحها نوشتند و حتی بر سر يك بیت و یا

تعبیری میان ادب دوستان مناقشات برخاست .

۱- مطلع قصیده امرؤ القیس گوینده (۵۰۰ - ۵۴۰ م)

قفانبك من ذكرى حبيب و منزل بسقط اللوى بين الدخول فحومل

ترجمه: همسفران! لحظه ای درنگ کنید، تا من بیاد یار سفر کرده و سر منزل

او بگیریم و ریگستان میان (دخول) و (حومل) و (مقراة) را از سرشك دیدگانم

سیراب سازم .

۲- مطلع قصیده طرفه بن العبد گوینده (۵۴۳ - ۵۶۹ م)

لخولة اطلال بيرة شهيد تلوج كباقي الوشم في ظاهر اليد

ترجمه: در سنگلاخ (شهد) آثار خیمه و خرگاه (خوله) مانند خالهایی بر پشت دست نمایان است.

۳- مطلع قصیده زهیر بن ابی سلمی گوینده (۵۳۰-۶۲۷ م)

ا من أم اوفی دمنة لم تکلم بحومانة الدراج فالمتثلم

ترجمه: آیا در سرزمین های (حومانة الدراج و متثلم) هیچ خرابه ای از (ام اوفی) یار عزیز من سخن نمیگوید؟

۴- مطلع قصیده لبید بن ربیعہ (متوفی سال ۴۱ هجری)

عفت الیدیار محلها فمقامها بمناتأ بدغولها فرجامها

ترجمه: خانه های او، آنجا که لحظه ای می آر میدند و میگذشتند و آنجا که مدتی درنگ میکردند، ویران گردیده و آثارشان محو شده است در یغا در سرزمین «منی» بر دامنه کوههای «غول» و «رجام» دیگر اثری از آنها نیست.

۵- مطلع قصیده عمرو بن کلثوم.

الاهبی بصحنک فاصبحینا ولاتبقی خمور الاندرینا

ترجمه: هان! ساقیا، هنگام صبح است، دیده از خواب بکشای و جام از باده پر کن و شراب (اندرین) را از مادر یغ مدار.

۶- مطلع قصیده عترة بن شداد گوینده (۵۲۵-۶۱۵ م)

هل غادر الشعراء من متردم أم هل عرف الدار بعد توهم

ترجمه: آیا نغمه ای هست که شاعران آنرا نسروده باشند و توای شاعر شوریده آیا پس از آن همه سرگردانی سر منزل محبوب را شناختی؟

۷- مطلع قصیده حارث بن حلزة.

اذ نتسنا بینها اسماء رب ثاویمل منه الثواء

ترجمه: (اسماء) گفت که از ما جدا خواهد شد، چه بسا کسانی که اقامتشان ملالت انگیز باشد. اما مگر کسی از (اسماء) ملول می شود؟ (۱)

(۱) برای معلومات بیشتر در باره معلقات سبعة رجوع کنید به کتاب (معلقات سبعة ترجمه عبدالمحمد آیتی چاپ سازمان انتشارات اشرفی تهران)

لغات مستعمل در لهجه دری بدخشان

(ر)

-۱۰-

۶۱- راشك zaashak اسم تصغیر (درواز) نوعی از سبزی خوردنی که دارای مزه تیز بوده و به آتش می اندازند.

۶۲- ردوك radawak (د ج ف ك) نوعی از گیاه-دستیار.

۱- دركشم (کمپیر چپناك kampirchapanak) گویند و برای تداوی زخم دست و پابکار برده می شود.

۶۳- رتک (Rotak) صفت (ف د ج ك) کوتاه و کهنه مخصوصاً جاروبی که به اثر روفتن پروبال آن از بین رفته باشد.

۱- در درواز «رتک» موی کم و چارق های خوردو کوتاه را گویند.

۲- علف های که بسیار پست و بدرو کردن برابر نباشد نیز «رتک» گفته می شود.

۳- رندك (randak) خاری باشد که در وقت درو مزاحم دروگران میگردد و در لباسهای آنها می چسبد.

۶۴- رجه (raja) اسم علم (د ك ج ف) اندازه گیری در تعمیرات.

۱- رجه: بفتح اول و ثانی طنا بی باشد که جامه و لنگی و دیگر چیزها بر بالای آن اندازند- برهان.

۶۵- رجه (raja) (ج) رسم و رواج.

۱- (رژه: رجه- رده صف و تیر بمعنی عبور صفوف سربازان از برابر سرافسر یابیکی از امراء و فرماندهان بزرگ ارتش- دفیله- عمید).

۶۶- رخش (raxsh) صفت (د ف ج ك) گاو یکه پشت آن اندك سرخی وزردی داشته باشد. هم چنان (قشقه qashqa) پیشانی سفید را گویند «قشقه» کلمه ایست که در ترکی زیاده تر معمول بوده و خال پیشانی را گویند یعنی خالی که کلان و مجسم باشد مغایر رنگ دیگر حصه حیوان.

۱- نوعی از اسپ که بنام «اسپ رخش» گویند، اسپ سرخیدار که «سرخون sarxon» هم گویند.

۲- (نام اسپ رستم که هر اسپ خوب و تند رو را باو تشبیه میکنند و نیز بمعنی رنگ سرخ و سفید درهم آمیخته بمعنی عکس و پرتو هم گفته شده- عمید)

۳- (بفتح اول و سکون ثانی و سین نقطه دار رنگ سرخ و سفید که درهم آمیخته باشد و بعضی گویند رنگ میان سیاه و بور بعضی ها اسپ رستم را نیز رخش میگویند و مطلق اسپ را نیز میگویند و بمعنی ابتدا کردن هم است و قوس را هم میگویند، بمعنی مبارکی و فرخندگی و مبارک و میمون هم آمده است و باز گونه و عکس را نیز گویند و بضم اول روشنی و شعاع و پرتو- درخشندگی باشد یکی از نامهای آفتاب عالم تاب- برهان).

الف: - بور (Bor) نوعی از رنگ هاست بلفظ دری بدخشان و آن در ترکی هم استعمال میگردد. رنگ آهورا رنگ «بور» گویند و هر رنگی که به آن نزدیک است رنگ «بور» است. «فاغمه بور» هم باشد که رنگ آن مشابه رنگ آهو باشد (بورتا Borta) هم معمول است بعضی بزها دارای رنگ بورتا می باشند.

۴- برق از چه طرف رخش به مهمیز طلب داد

(بیدل)

کز عرض بیرون برد لب خنده سوارش

در عرصه که رخش خرامت جنون کرد

(بیدل)

گل گرسوار رنگ بر آید پیاده است

- ۵- «رنگت سفید و سرخ درهم آمیخته - غیاث)
- ۶۷- رخنه (raxna) اسم و صفت (ج كدف) خاری که در سردیوار میگذارند که بنام دیگری سرخار (sarxaar) نیز معمول است .
- ۱- درزوشگاف راهم گویند.
- ۲- (بفتح اول و نون و سکون ثانی راهی را گویند که در دیوال واقع شده باشد و سوراخ هر چیز را نیز گفته اند و بمعنی دریچه شگاف - چاك و امثال آن هم آمده است . و بضم اول کاغذ را گویند و به عربی قرطاس خوانند - برهان)
- الف: چاك بزبان ترکی بدخشان برعلاوه درز بمعنی دوخت و دوزهم استعمال میگردد .
- ۶۸- رژد (Rəzhd) اسم و صفت (درواز) هموار - لشم و صیقلی
- ۶۹- رسن (rasan) اسم اله (ف جك) ریسمان و تار یکی ضخیم بوده و از پشم ساخته شود و برای بستن بارخر، اسپ و غیره بکار برده شود.
- ۱- در درواز « بند bond » بعضاً « arghamchi » گویند کلمه ارغمچی ترکی است و چنانکه ترکی زبانان بدخشان کلمه مذکور را به عوض رسن استعمال مینمایند.
- ۲- تارویا ریسمانیکه دبل و قوی ساخته شود ، « بار بند baarband » و خوردتر آنرا با بم تناو « tanaaw » گویند و (تناو) گرفته شده از (طناب)
- الف : (طناب) ریسمان کلفت ، ریسمان خیمه - عمید)
- ۳- در کشم بستره بند یا بار بند را بنام « قور qur » یادکنند که بشکل « سه بافتک saybaaftək » بافته می شود. سه بافتک تصغیر « سه بافت » که از سه تار بافته شده باشد. سه بافتک عموماً بشکل « پم pam » ساخته می شود . پم بمعنی هموار و پهن است شاید این کلمه از پهن به پم تبدیل شده باشد . اما کلمه قور (qur) ترکی بوده بچندین شکل مورد استعمال دارد مثلاً :

الف :- قورغن (qurghan) که دری زبانها « قرغن » گویند و کلمه « تاشقرغن » یا قرغن سنگ است که در ولایت سمنگان نام یکی از حکومت های محلی است .

ب - قورچه (qurcha) فیته تاری زیبایی است که در سر پیشانی عروس بسته می شود .

ج - قراغ (quraagh) لحاف و یا بستره بندیکه بشکل موزائیک تکه ها بافته می شود این نوع دوخت را بر علاوه تر کهای بدخشانی قزاق ها - قرغزها و ترکمن های فریاب و غیره نیز می سازند .

د - قرغ مال (quraghmaal) دشت وان (کسبیکه کشت و زراعت قریه را نگهداری میکند و نمیکند مال مواشی به آنها صدمه برساند) و غیره .

ه - در ترکی و دری بدخشی بمعنای حیران آمده مثل ایک گپت میگویم که پم می مانی (یک گپ میگویم که حیران به مانی)

۴- در درواز چندین قسم بند وجود دارد .

الف :- بند الاغ .

ب :- بند کهرس (kahras)

ج :- بند ارغمچی .

د :- شور تاو و غیره .

ه - شونی بولک (shawni و bolak) دو نوعی دیگری از تار هاست که آنها هم از پم ساخته می شوند .

الف - شونی ریسمان خورد که در کمر بسته می شود به چهموس استعمال میگردد که جنس آن خورد است، در ترکی هم معمول است .

ب :- بولک یا بلک (balak) که اندک بزرگ و دو لینگه بسته گردن

خرها بکار برده می شود . (بولک) اصلا ترکی بوده و حصه و جدا ساختن معنی میدهد و در اینجا بمفهوم نصف رسن استعمال میگردد . لنگه عبارت از همان دو درزه علفیست که در دو بغل خر در اول بار می شود و بعدا باریسمان بزرگ یعنی رسن چند درزه دیگر را بر علاوه لنگه بالای خر می بندند در یک سر رسن چوب کنج داری بسته شده که در کش کردن بسارو بسته کردن آن سهولت وارد میکند و بنام (چرخ charx) یاد می شود .

۶- هستی الم خفت منصورى ما داشت

بگسیخت نفس کشمکش دارو رسن رفت - بیدل

۷- رسن: ریسمان - طناب - افسار - ارسان و ارسن جمع - عمید

۷۰- رشه Rasha اسم (ج ك ف د) اطراف زمین خط میان دو زمین پلوان .

۱- در کشم «رش Rash» گویند و «رش و رو» عبارت از هموار کردن زمین است جهت آبیاری بعد از قلبه کردن و ماله (Maala) یعنی اله هموار ساز خط های که به نسبت آبدادن می سازند آنها را «کوش» گویند و در بعضی جا یها تنها خط گویند .

۷۱- رغزه (Raghza) صفت (ك د ف ج) توتو، کهنه، تکه پشمی

۱- رغزه دود: دود و بوی پشم سوختگی .

۲- در کشم تنیدن تار را در وقت بافتن رغزه میگویند .

۳- رغزه پوش: شخصی که لباس پشمی کهنه بپوشد .

۴- (بفتح اول بروزن سبزه پتو را گویند و آن نوعی از لباس است که از

پشم گوسفند بافند و بیشتر مردم بدخشان و بعضی مردم کشمیر پوشند - برهان)

۵- در درواز نیز تکه بسیار کهنه و فرسوده را گویند .

۷۲- رفته بی (Raftabe) فعل ماضی (رفته بودی) دروازی .

۱- رفتادی (Raftadi) یارفتاودی (Raftaawdi) درجرم و کشم بمعنی

رفته بودی .

۷۳- رفیده (Rafida) اسم اله (ف ج دك) اله ایكه بدان نان پزند و جسم دایروی دارد روی آن از کرباس سفید و یا بعضاً «اله چه» ساخته شده و داخل پنبه و یا پشم انداخته می شود. بروی آن «زواله» Zowaaala هموار گردیده و بعداً توسط آن در دیگران یا تندور (Tandor) خمیر هموار شده را می زنند تا قایم چسپیده بپزند.

۱- (آنچه که خمیر نان را به آن به تنور زنند. مجازاً روی طبق مانند افغانی نویسن)

۲- (بفتح اول بروزن رسیده لته و کهنه چند باشد که بر مثال گرد بالشی در هم

دوزند و خمیر نان بر بالای آن گسترانیده بر تنور بندند - برهان.)

۳- (بالتکی که خمیر نان را روی آن پهن و نازک میکنند و به تنور میزنند - عمید)

۷۴- رکابی (Rekaabi) اسم ظرف (ك ج) کاسه خور دو در جرم کاسه مسی خورد

۱- رکاوی (Rekaawi) یا «پا بهر کاو» Paabarikaaw شخصی را گویند که پایش

در رکاب اسپ بند بماند و اسپ «مست یا بزی» آنرا بسرعت ببرد.

۲- رکاو: اسم اله رکاب.

الف: رکاب - حلقه فلزی که بزیر زین اسپ اویزان میکنند که پاداران بگذارند

سوار شوند. رکب «بضم را و کاف» جمع - عید)

ب - جلب (Jalab) (جلو) را بعضاً بجای رکاب استعمال مینمایند.

ج - در دروازر کاورا «اوزنگی» Ozangy گویند و بعضاً در حصص دیگر هم

مورد استعمال دارد.

د - رکاب بکسر اول بروزن نقاب پیاله باشد هشت پهلو و دراز. بمعنی اسپ

سواری هم آمده و در عربی حلقه مانندی را گویند که از طلا و نقره و امثال آن در

دو طرف زین اسپ آویزند و به وقت سواری پنجه پاراداران کنند - برهان)

ه - از طلسم چرخ بی وحشت رهایی مشکل است

روزن در خانه زین بر چشم رکاب - بیدل

خواب غفلت میشود پاد در کاب از موج اشک در میان آب بیدل نیست تمکین سنگ را
(بیدل)

۷۵- رگك (Rag) اسم (ف د ك ج) ذات ریشه - نسب .

۱- بفتح اول و سکون ثانی معروف است - و با خود آهسته آهسته از روی خشم
و قهر سخن گفتن است - و بمعنی اصل و نسب هم است - برهان)

۲- رگك - لوله های باریك بدن که در آن جریان خون صورت میگیرد .

الف «لوله باریك در بدن انسان و حیوان که خون در آن جریان دارد - عمید»

۳- رگك و ریشه: اسم مرکب و منسوب بمعنی ذات و زریات - خویشاوندان

اهل و اقارب .

الف: عشیره و متعلقین - افغانی نویسن

۷۶- رمه (Roma) (ف د ك ج) فعل بمعنی میرم یا میروم

۱- هرگاه رمه (Ramma) خوانده شود جمع گوسفندان را گویند .

الف :- بفتح اول و ثانی بمعنی گله گوسفندان و ایلخی اسپ باشد و سپاه و
لشکر و جمعیت مردم را هم گفته اند و پروین را نیز گویند و عربی ثریا خوانند
و در عربی با تشدید ثانی استخوان پوسیده و پوسیده و پوسیده شدن چیزی باشد و بضم
اول در عربی ریمان کهنه و پوسیده را گویند و بمعنی همه و مجموع نیز گفته اند
- برهان)

ب: در بدخشان نیز بمعنی همه و مجموع و زیادگی آمده

ج: (رمه - گله - گله گاو و گوسفند یا اسپ، رم و رمك نیز گفته اند بمعنی سپاه

و لشکر هم گفته اند - عمید)

در بدخشان گله به اسپ و گاو زیاد تر شکل استعمال را دارد .

د - شبان چون شد خراب از باده ناب

رمه در معده گرگان کند خواب - امیر خسرو دهلوی

۷۶- رندك «Røndek» اسم علم و صفت تصغیری (ف د ك ج) ته دیگی قرماچ

دیک «قرماچ Qirmaach» ترکی بوده آن هم بجای لغت «ته دیگی» استعمال میگردد.

- ۱- رندک خاری که در وقت درو به دروگران مزاحمت میکند.
- ۲- (بکسراول تصغیر رند است که محیل وزیرک باشد و بمعنی غلام بچه و کودک هم آمده است - برهان)

۷۷- رندیدن (Rəndidan) مصدر (فجکد) تراشیدن - ارایش

- گرفتن و ارایش بمعنای کم و زیاد ساختن و تراشیدن است.
- ۱- بعضاً بمعنی «خاریدن» هم می آید.
 - ۲- بروزن خندیدن بمعنی تراشیدن باشد و بمعنی رستن هم است و بمعنی خرامیدن و به ناز و تبختر نیز گفته اند - برهان)

۳- (رندیدن: رنده کردن، تراشیدن چوب یا چیز دیگر - عمید)

۷۸- رنگ (Rang) اسم علم (جکف) آهوی کلان - بز کوهی معروفست

- ۱- همه را بعالم بخوری قدحی است از می عافیت
سرو برگ گردش رنگ کوه که خطی کشد بر خسار ما
«بیدل صاحب»

۲- گوسفند و بز کوهی باشد، فرخی گوید:

ز سر برد شاخ و زتن بدرد پوست

به صید گاه ز بهرزه کمان تورنگ - فرس)

۳- آنچه از صورت ظاهر چیزی بچشم آید و دیده شود از سبزی و سرخی و زردی

و سیاهی و نظائر آن بمعنی مکرو حیله و سود و بهره ورنج و محنت و بمعنی خرقة و بمعنی بز کوهی و شتری که برای بچه زادن نگهدارند نیز گفته شده - عمید)

۷۹- رنگ زردی: (rang zardi) ترکیب توصیفی بمعنی محتاج بودن.

۸۰- رنگی (rangi) اسم علم (جک) ترکی آن کر مک (kurmak) است

بمعنی پوست ریشه که رنگ دارد. و از رنگ آن برای رنگ دادن چرم بکار می‌برند. از ریشه‌ها مخصوصاً از پوست ریشه بید و بادام (چکری Chukri) و رو اش کار می‌گیرند.

۸۱ - رمال Rəmaal اسم اله (ج ك ف) روی مال یا تکه ای که دختران آنرا بسر کنند. دستمال دست را نیز گفته اند.

۱ - درك : بفتح اول به وزن قلك دستارچه را گویند که روی مال و روی پاك باشد و به این معنی بجای حرف ثانی راء نقطه دار هم آمده است در عربی بمعنی مال باشد. برهان)

۸۲ - رواق Rawaaq اسم مکان (ف ج ك) طاق و طاقچه یا تاق و تاقچه در کشم زیاده تر سنگ های کوهی که تاق طبیعی داشته باشند بنام رواق یاد میکنند.

۱ - (سقفی که در مقدم خانه سازند - غیاث)
۲ - (پیشخانه ایوان، سایبان پرده که جلو خانه بزنند، راهرو و سقف در داخل عمارت، اروقه و رواقات جمع - عمید.)
۳ - این لفظ در ترکی نیز معمول است.

۸۳ - رو بالا کی Robaa'aaki اسم مرکب (ف د ج ك) ضد نشیب رو به بالا.

۸۴ - رو بینك Robinak یا Robinək بعضاً «رو بیا نك Robyaanək» هم گویند که مردم کابل آنرا «رونما گنگ» گویند. پولی که برای عروس از طرف اقارب بعد از آمدن بخانه داماد داده می‌شود. این موضوع معمولاً در وقت «روکشان Rokshaan» یعنی روز سوم که روی عروس از زیر چادر باز می‌شود و از «چلمغ Chəlməgh» یعنی گلیمیکه توسط آن غره که کو چك در يك کنج خانه به داماد و عروس ساخته می‌شود و ترکی است، آنرا می‌برارند و اقارب مخصوصاً خانمها و دخترها برای بار اول در آن جا نسبت مراسم جمع شده

و پول بقدر توان و یا زیورات به عروس میدهند. در آن روز بعد از مراسم مردهای محرم بوی پولی راجهت رو بیانک نیز می پردازند.

۸۵- روپیه Ropya عموماً به قیران های نقره ای و یا پول های «مشهدی» نسبت داده می شود. يك افغانی را هم بعضاً يك روپیه گویند.

۸۶- روت لوچك Rotlochak (درواز) رویت سیاه.

۱- در جرم «روت لفچك Rotlofchak» گویند و لفچك چوب نیم سوخته باشد اما لفچك یا سفچك (Səfchək) یا شفچك (Shəfchək) آله باشد که در گهواره طفل عوض نل و یا لوله بداخل پات یا ظرف گذاشته می شود.

۲- در کشم شفچك را (nayək) «نیک» گویند.

۸۷- روزن (Rozan) (كدف ج) روشندانى خانه که در فارسی (Rawzan) تلفظ شود. در بدخشان عموماً همان سوراخ های خورد خورد خانه که جهت روشنی و برآمدن دود ساخته میشود روزن گویند. روزن ها بدو صورت از طرف شب مخصوصاً زمستان بسته میشود یکی توسط دروازه گگک بسیار خورد که باز بسته می شود و دیگران توسط کلوله ساختن تکه ها.

۱- سوراخ دیوار و سوراخ هر چیز غیاث)

۲- آفتاب قدم نقاب شگافت - نور بر صد هزار روزن تافت
گاه گاهی آفتابم ناز پر تومی فروخت چشم پوشیدم گل برین روزن زدن (بیدل)
الف:- تافت- در بدخشان خیلیها معمول است و عوض «معلوم» داریم آن را استعمال میکنند،
۳- روزن - روزنه: دریچه سوراخ پنجره کوچك منفذ عبری نیز روزنه
میگویند و جمع آن روازن است - عمید)

الف:- در ترکی بدخشانی روزن را «تولگک Tolog» گویند.

۸۸- روسوز (Rosooz) اسم و صف (ج ك ف) شخصی که الفاظ و کلماتش

شکل مثبت داشته و نتواند از روی شرم و حیاء و اخلاقیکه دارد جواب منفی بدهد به آدم‌های خوب اطلاق می‌گردد که بعضاً روسوزی‌هایشان بضررشان تمام می‌شود.

۱- روبین (Robin) مرادف روسوز.

۸۹- روزسیه (روزسیاه) (دك ف ج) روز بد - روز غمگینی - روز مصیبت
 ۱- (روزسیه :- به کسر ثالث کنایه از روز بد - روز ماتم - روز نحس و آزار و تشویش باشد - برهان)

۲- روزخوش ندیدن (روزخوش ندیدن) دچار سختی و بد بختی شدن - آرام نبودن، کنایه از زحمت و تکلیف‌دایمی.
 الف : (روزخوش ندیدن: بختی و مصائب دچار بودن - جمله نفرینیه است که زنان گویند - افغانی نویسنده)

۹۰- روسیه (Roseya) در غگو و کذاب.
 ۹۱- روزمبادا (قید) (ف ج دك) عاقبت - آینده - روز سختی.
 ۱- (روز سختی - افغانی نویسنده)

۹۲- روشاک (Rueshaak) اسم مفرد (خاش) نوعی از خوراک که از تخم و شیر ساخته می‌شود. زیاده تر میان ترکان معمول است.

۹۲- روغن جوشی: اسم مرکب و ترکیب امتزاجی (درواز نوعی) از خوراک‌های مشهور درواز است معمولاً این خوراک را در توپها و دعوت‌ها می‌سازند و می‌پزند و از دیگر که آنرا در بین خانه می‌گذارند به نوبت جمعیت‌ها آنرا می‌خورند.

۹۳- روفتن: مصدر (ف دك ج) جاروب کردن - بی‌آب ساختن کسی و راندن هم آمده.

۹۴- روك «Rawak» اسم مکان و تصغیر (دجك) تاق درازی که در خانه باشد، تاق بالای دروازه خانه.

- ۱- روک چوبی است در چکن بافی بکار برده می شود .
- ۲- درواز «Rok روک» گاو پیشانی سفید را گویند که در جرم با اسم «قشقه» و در ترکی هم معمول است .
- ۳- در جرم و کشم «Rok روک» جاروبی را گویند که در آسیاب جهت جمع کردن آرد بکار برده می شود.
- ۴- دروازی ها جاروب را «Rowak روک» گویند .
- ۹۵- روکشان Rokshaan (حاصل مصدر) (ج) و قتیکه روی عروس بعد از سه روز باز میگردود و مراسم بدان جهت بر گذار می شود. (در رو بینک) دیده شود.
- ۹۶- ریخ: اسم و صفت (ف د جك) فضله انسان و حیوان در حالت اسهال ریخین (rixtan) کنایه از شخص بی غیرت.
- ۱- (فضله انسان و حیوانات دیگر که روان و آ بگین باشد و به کسراول بروزن سیخ - برهان)
- ۲- (سر گین - غایطه - سر گین انسان یا حیوان که شل و ابکی باشد - عمید)
- ۳- ریدن: (Ridan) مصدر - رفع حاجت کردن بمعنی اینکه مواد غایطه از بدن خارج ساخته شود.
- الف: (غایطه کردن - غیاث)
- ب: درخبث معنی که تنزه دلیل او ست - لب باز کرده افد بحدی که ریده اند - بیدل
- ج: (بیرون ریختن مدفوعات شکم از راه مقعد، ریستن هم گفته شده - عمید)
- ۹۷- ریخته (Rayxta) صفت (دك ج) آدم قوی و تنومند و اندك کوتاه.
- ۹۸- ریز (Rayz) (دجك) از دیاد چیزی بصورت متداوم، سنگچل و میده سنگ، امر: بریز .

ریزان : پر .

۹۹- ریزگران « Rayz giraan » (ج دك ف) درگیران - چوب و یا هیزم

خشکیکه توسط آن آتش در داده میشود .

۱- در کشم درگیران را (ریزگی Rayzagi) گویند .

۱۰۰- رسیدن Raysidan مصدر (ف جك) رشتن - بریس (امر آن است) در

دروازو کشم زیاده تر کلمه رشتن را استعمال میکنند .

(ریسدن : ریشتن . تابیدن پشم یا پنبه را تاب دادن و بشکل نخ یا ریسمان

در آوردن - ریسنده کسیکه نخ یا ریسمان می‌تابد، ریسیده: تابیده شده، ریس (امر)

بر رسیدن بریس بمعنی ریسنده هرگاه با کلمه دیگر ترکیب شود مثل پشم ریس

نخریس - عمید)

۱۰۱- ریش پدر ریختن : کنایه از بسیار شرم و خجالت کشیدن (ج د فك) .

درد دل

دهد کشت امیدم حاصل تو

بود درد دلم درد دل تو

که تاخندد گل من از گل تو

بریزم اشک چون ابر بهاری

(بختانی)

گزارش‌های پژوهشی ادبیات و علوم بشری

هزارمین سالگرد دانشمند شهیر و سترگ افغانستان علامه ابوریحان محمد بیرونی از (۲۶) جوزا الی (۲) سرطان (۱۳۵۲) در پوهنتون کابل برگزار شد. و در سیمینارهای منعقد شده در کتابخانه پوهنتون عده نئی از علمای کشور در باره آثار و شخصیت آن عالم بزرگ مقالاتی انشاء و انشاد کردند.

علامه ابوریحان آثار متعددی در علم نجوم، ریاضی، تاریخ و غیره از خود پیادگار گذاشته است که مرجع و مأخذ تحقیق اکثر علمای شرق و غرب بوده است. دانشمند مذکور در سال (۳۶۲) بدنیا آمده پس از عمری تحقیق و تتبع در سال (۴۴۰) رخت ازین جهان بر بست.

نامهای بعضی از آثار او عبارتند از:

- ۱ - آثار الباقیه عن القرون الخالیه .
- ۲ - التفهیم لا وایل الصناعه التنجیم .
- ۳ - زیج خوارزمی .
- ۴ - البطل البهتان . . .
- ۵ - تاریخ خوارزم (که بصورت ضمنی در تاریخ بیهقی آمده است) .
- ۶ - مفتاح علم الهیات .

۷ - استعمال دواير السماوات لا استخراج مراکز البيوت .

۸ - تحقيق ماللهند .

۹ - منصوبات الضرب .

۱۰ - تحصيل السعادات با بعد الطريق عن الساعات .

۱۱ - تسطيح الصور و تبطيح الكور .

۱۲ - تعبير الميزان لتقدير الا زمان .

در محافل سالگرد علامه بيروني علاوه بر دانشمندان افغاني عدة از استادان و دانشمندان كشورهاي مختلف اشراك داشتند .

رفت و آمدها

• پوهنوال محمد نسيم نكتهت استاد ديپارتمنت دري كه با استفاده از يك بورس امدادی حكومت برتانيه ده ماقبل جهت توسعه معلومات به انگلستان رفته بود بتاريخ « ۱۱ - ۴ - ۵۲ » بوطن بازگشت .

• پوهنمل محب الله رحمتي با استفاده از يك بورس فيلو شپ حكومت ايران جهت مطالعه در رشته جغرافيه عازم ايران گرديد .

• بناغلو امين پورو سيد حشمت الله حسيني اعضاً شعبه الماني براي اشراك در يك كنفرانس بتاريخ اول سرطان ۱۳۵۲ عازم المان فدرال گرديدند .

ادب

مجله دو ماهه

علمی، ادبی، تاریخی و فلسفی
صاحب امتیاز: پوهنځی ادبیات و علوم بشری

هیأت تحریر

پوهاند میر امان الدین انصاری، پوهاند غلام حسن مجددی، پوهاند دوکتور
جاوید، پوهاند میر حسین شاه، پوهاند علی محمد زهماو پوهنوال محمد رحیم الهام

مدیر مسئول: شاه علی اکبر شهرستانی

آدرس

پوهنتون کابل، پوهنځی ادبیات و علوم بشری، مدیریت مجله ادب

وجه اشتراک سالانه

محصلان مرکز (۲۰) افغانی، مشترکان مرکز (۲۵) افغانی

مشترکان ولایات (۳۰) افغانی

مشترکان خارجی (۲) دالر

مقالات وارده بیکه نشر نشود، مسترد میگردد. نقل و اقتباس

مضامین مجله ادب با ذکر نام این مجله مجاز است

قیمت این شماره: (۵) افغانی

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul , Afghanistan

Vol. XXI , No. 2 - June - July. 1973

Editor

Sh. Ali Akbar Shahrestani

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

دېوهېني مطبعه

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**